

# رومانها کی عاشقانه سهماهه



[www.romankade.com](http://www.romankade.com)



به قطره سوازی فاطمه همایون

خانم زبون دراز



طراح کیا

خانم زبون دراز

نویسنده : فاطمه همایون

یعنردای من حال این پسره ی یالغوز نگیرم دریا نیسم اقیانوسم اااا پسره ی سه نقطه  
برگشته به من میگه بیا فرقونت جمع کن خوب شد جوابش دادما منم گفتم خوبه من همین  
فرقون دارم حالا اینجای ماجرا آقا دیدم ریموت زد رفت کنار یه کوپه وایساد به به عالم  
ضایعگی خودش هوایی داره وای یاد پوزخندش که میفتم ولی من بادی نیسم که با این بیدا  
بلرزم آی ددم یاندی اشتب شدا

خلاصه منم پوزخند زدم به ماشینش اشاره کردم و گفتم باشه بابا فهمیدم تو هم فرقون  
داری

تا اینو گفتم مٹ خر وحشی اهم اهم گاو وحشی شد یا حضرت هاشم

گفت به ماشین من میگی فرقون گفتم اوا ببخشید گاری خوبه دیگه مهلتش ندادم و  
رفتم سمت ۲۰۶ سفیدم که مٹ رخس خوابیده بود و گازش گرفتم سمت خونه

تارسیدم خونه مٹ همیشه لحنم لاتی کردم و صدام انداختم پس کلم

آهای منزل کوچایی

زن کجا رفتی در همین حین مادر گرام ملاقه به دست از اشپزخونه اومد و با عصبانیت بهم  
زل زد

منم که همیشه ازمرحله شوتم نیشم باز کردم و باهمون لحن گفتم احوالت جفت و جور  
است تا اینو گفتم مامانم با ملاقه گذاشت دنبالم

یا امامزاده هوشنگ الفرار

حالا مگه کوتاه میومد جلو در بودیم که مامانم ملاقه برد بالا بکوبه تو سرم که در باز شد و  
دو داداش بنده دایان و داران تشریف فرما شدن منم در رفتم و ملاقه روی سر مبارک دایان  
فرود اومد وای داشتم میپکیدم موقعیت مناسب دیدم و یواشکی جیم شدم تو اتاقم

رفتم سمت گوشیم به به مخاطب خاص من یار همیشگی من پیام داده بود قربونش برم  
ایرانسل بود همیشه به یادمه

یعنی مردم دوست دارن ما هم خر داریم وای یعنی دوست داریم سال تا سال اون صاب  
مرده شماره من نمیگیره چه کنیم که خراب رفاقتیم هی

بذار یه زنگ بکشیم واس معصومه

جانم عزیزم

عععععععععععع

کوفت

خاک بر سر منو با کدوم خری اشتباه گرفتی

برو بابا

زن بابا

هیشششش پیشش

راستی من نیومدم دانشگاه چیکارا کردی

هی دست رو لوزالمعدم نذار که داغه

چرا

محض آرا

دریا

بی دریا شی ایشالله منم کل ماجرا رو تعریف کردم

نه

آره

چه صحنه هایی آره جای تو فضول کم بود

بی ادب

بابا با ادب خب دیگه مزاحم نشو شرت کم

دریا خیلی بیشعوری خوبه خودت زنگ زدی

حرف نباشه قربونم بری

بای

زهرمارو بای خدافس

بعداز اینکه با این خل و چل حرفیدم دیدم این حندق بلا خیلی داره ویبره میره تصمیم گرفتم از پناهگاه بیام بیرون کلا من تو زندگی تصمیم های بزرگی میگیرم بعدازاینکه با بدبختی اومدم تو آشپزخونه رفتم سر یخچال عشقم درشو که باز کردم تا چشمم به قورمه سبزی خورد دقیقا قیافم مثل لاک پشت شده بود مٹ عقب افتاده ها یه پرش کردم و ظرف رو برداشتم همونجا نشستم از خجالت شیکم در اومدم بعداز اینکه سیر شدم بلند شدم که به پناهگاه برگردم آقا چشمتون روز بدنینه تا ما لنگمون از آشپزخونه گذاشتیم بیرون یک عدد دمپایی ابری سایز ۴۴ به وزن ۱۰ گرم روی صورت اینجانب فرود اومد وقتی از شک بیرون اومدم دیدم این دایان گور به گوری هرو کرش روهواست منم که عمرا بدون تلافی کپم ببندم تا اومد برگرده نامردی نگردم با همون دمپایی معروف یک طی یک ضربه انتحاری کوبیدم رو کتفش و در رفتم آخیش چقد حال میده ها دیدم زیادی دارم هذیون میگم گفتم بذار یه کم بکپم اهم اهم بخفتم

وای خدا من چه خوشتیپ شدمایه شلوار کردی گشاد با پیرهن مردونه یه ایل آدمم داشت میومد طرفم فک کنم معروف شدم یا فرنگیــــــــــــــــس اینا که با بیل و کلنگ هستن با احساس درد تو کل بدنم هوشیار شدم وقتی مکانو شناختم زدم زیر خنده وای داشتم خواب میدیدم

در همین حین در اتاقم باز شد و دایان و داران مثل یه حیوان چهار پا دوست داشتنی پریدن تو اول با چشمای گرد بعد هردو همزمان گفتن ننه عقل دخترت کمه مامانم فورا اومد داخل گفت آتیش گرفته ها چه خبرتونه داران: مامان دیونه شده بلند بلند میخنده دایان: راس میگه دیگه ترشی شد

بیشین مینیم بابا چه خبرتونه یه خواب دیدما دایان: خوابتم رو آدمیزاد نبرده

من: از وقتی قیافه تو رو دیدم خوابم اینطوری شده

هرسه رفتن بیرون و منم محض رضای خدا کتابم رو باز کردم تا سوسکای بینش رو بریزم  
دور

بعد از اینکه خوندم نگاهی به ساعت چشمم گشاد شد من دوساعت دارم خرمیزم تازه  
نیم ساعت گذشته

بیخی بابا من که فولم نفسم دیگه داره میگیره بذار برم بیرونوچپیدم اینجا

رفتم بیرون دیدم جمع خانواده جمعه گلشون کمه که تشریف فرما شد یعنی من تو این  
اتاق شاهرگم هم بزنم نمیان بگن خرت به چن من والله بوخدا

رفتم پیش بابا نشستم از گردنش آویزون شدم

من: سلام عسیسم خوبی کجا بودی کی اومدی چرا من صداتو نشنیدم نباید بگی یه دختر  
دارم هان هان هان

بابا: چه خبره دختر یه نفس بگیر اولاً سلام دوما منم تازه اومدم همین الان خواستم پیام  
پیشت دیدم خونه بی سرو صدا است

داران: واه واه بسشه بابا خیلی لوس شده

دایان: بابا یکی مارو تحویل بگیره نکنه منو تو سیزده به در تو رودخونه پیدا کردین؟ من  
میدونستم هی

من: عزیزم امید به پیشرفت داری بالاخره فنذقت کار انداختی

دایان: یک حالی از تو بگیرم اون موقع کیف میکنم

من: عزیزم کیف که واس اون دوست چهار پای گرامت هست نکنه تو هم به نژادشون  
پیوستی؟

دایان: دریا واقعا احترام بزرگتر کوچکتر سرت همیشه



من: اوه بابابزرگ

مامان: بستونه دیگه مٹ خر و سگ میپیرین بهم

داران: مامان مرا عفو کنین ولی جهت اطلاع اون سگ و گربه است

مامان: تو یکی دهننت رو ببند که میام میکشمت

داران: الفرار

وبه حالت نمایشی فرار کرد

منم دیدم اینجا کاری نداری پاشدم برم بخوابم کلا من به خرس گفتم برو جات هستم  
فعلا فرستادمش مرخصی

صبح با صدای آلام گوشیم بیدار شدم یعنی من از پیت بول متنفرم به خاطر همین واس  
فوش دادن هم که شده بیدار میشم خوب میریم سراغ مراحل بیدار سازی اول خودمو از  
تخت پرت میکنم پایین آی

بعد چهار دست و پا میرم سمت دستشویی بعد شونه رو که از شب گذاشتم میره تو دستم  
یا ننم بعد دستم ول میشه با پوز میخورم زمین آی ددم وای خوب الان کاملا بیدار  
شدیم

وقتی رفتم تو دستشویی و خودمو تو آینه دیدم دو متر پریدم عقب یا جنگل آمازون اگه  
کسی منو با این ریخت ببینه که فکر میکنه از آنگولا فرار کردم

بعداز اینکه شکل آدمیزاد گرفتم و صبحونه خوردم اومدم آماده شم برم دانشگاه

خوب مقنعه که آماده است به مانتو تقریبا کوتاه مشکی با شلوار جین میبینی تورو خدا  
مٹ این اسگولا دارم تعریف میکنم از اثرات گشتن با این مصومه یالغوز وگرنه من اینقده  
دختر خوبیم حالا برم یه دستی تو صورتم ببرم دور چشمم خط چشم یه رژ کمرنگ به یه  
کم رژگونه خوب شو دوزار اومد روم

من: خانوم جون عزت زیاد

مامان: تو باز مٹ چاله میدونیا حرف زدی؟

من: غمت نباشه اینو گفتم و جیم زدم رفتم سراغ رخس ۲۰۶ که خوابیده بود قربونم بری  
عخشم پریدم پشت فرمون درو با ریموت باز کردم گاز دادم به به من از صدای لاستیکا  
عقش میکنم ضبط روشن کردم اوووف اهنگ دلخوشی حصین ابلیس به به تا دانشگاه  
مٹ منگولا کلم میرفت عقب میومد جلو ناگفته نماند که مردم گرمی مارا با فوش هایشان  
مستفیض نمودند

وارد کلاس که شدم دیدم مصومه یه کتاب دستشه تا کمر رفته توش رفتم پیشش و زدم تو  
کمرش

من: چیطوری خر خوبم

اون: صد بار گفتم نگو خر

من: منم پشت سرش گفتم اینقدر حرص نخور خر خوشگلم ولش خو عزیزم حالا چیشده  
خر ما درسخون شده

اون: بابا مگه نمیدونی امروز امتحان داریم:

من: دروغ

اون: راست

بعد از اینکه کوبیدم پس کله ی مصومه گفتم: حالا چه غلطی بکنم؟

مصومه همینطور که دستش میکشید رو کله گفت: حنا بگیر که اینقد دست سنگینه  
من چمیدونم چیکار کنی

یه لبخند شیطانی زدم و گفتم: اتفاقا تو خودت خوب میدونی زود باش همین الان چند تا  
کاغذ بذار پیشت هر سوالی گفتم برسون

اون: روتو برم کاری باری؟ تعارف نکن

من: فعلا همینارو انجام بده تا بعد

رومو که برگردوندم دیدم این پسره ی دیلاق هم اومد تو نیگاش بکن تو رو خدا آدم باید  
کفاره بده



دیدم یه چیز سفت رفت تو پهلووم

من: هوی چه خبرته رم کردی

مصومه: وای دریا این جیگر رو ببین

فهمیدم منظورش همون ایکبیریه

من: اولاً آب چک و پوزت جمع کن دوما مبارک صاحبش سوما این همون خاک بر سریه که به ماشینم گفت فرقون

اون: نــــهه

من: کوفت و نه خودشه دیگه

اون: خاک تو سرت چطور دلت اومد باهاش دعوا کنی

من: آخی بمیری برام تو دوست اونی یا من

اون: وای کاش دوست اون بودم

دستم رفت بالا تا بکوبم تو سر پوکش که استاد اومد و نشد امتحان کوفتی هم به هرسختی بود دادم کلاس بعدی نیم ساعت دیگه بود دست اون دوست فروش و گرفتم رفتیم سمت بوفه برای هردومون قهوه و کیک سفارش دادم و گرفتم اوردم سر میز

من: خوب مصومه خانم حالا دیگه دوس داری دوست اون پول خورد شی؟

مصومه: بابا من یه حرفی زدما حالا هی بکوبش تو سرم

من: پس فکر کردی چی

اون: ننت خوب بابات خوب چیز خوردم

من: اضافه کن چیز با مخلفات

اون: باشه با مخلفات

من: آفرین حالا زود بخور تا بریم



وقتی خوردیم پاشدیم رفتیم سر کلاس آقا تا ما نشستیم این دیلاق اد اومد جلوی من نشست

من: هیشش دریا از قاطر بدش میاد جلوی روش جفتک میندازه

مصومه: آدم باش

من: بیشین مینیم باوو

وقتی استاد حضور و غیاب کرد فهمیدم اسمش آواده آراد پژوهش حیف ای اسم

وسط های درس بود که با دیدن یه چیزی یه فکر شیطانی زد به سرم پیراهن آقا آراد از شلوارش زده بود بیرون ما هم آخر کلاس بودیم من میتو نستم نقشم رو اجرا کنم قیچی ابروم رو بیرون آوردم نشستم رو زمین و شروع کردم به چیدن پیرهنش ربا هزار جور الله اکبر تونستم انجامش بدم وقتی نشیستم سرجام

مصومه: این چه کاری بود

من: تلافی

اون: خاک یعنی خا\_\_\_\_\_ک

من: یه دقیقه فکت راه ننداز

مصومه: من که انگار دارم یاسین تو گوش خر میخونم

من: خر خودتی

خلاصه کلاس تموم شد و آرام پاشد که بره منم از موقعیت استفاده کردم

من: اوا آقای پژوهش دیگه پیرهن نداشتید بیوشید؟

پژوهش: چطور نکنه باب میلون نیست؟

یه پوزخند زدم و گفتم: واسم مهم نیس میتو نید خودتون ببینید اینو گفتم اونو همونجور که داشت با تعجب به لباسش نگاه میکرد تنها گذاشتم

من: آخیش پسره ی از خود راضی همچین میگه باب میلون نیس فک میکنه کیه اه اه اه

مصومه: بسه دیگه بدبخت نمیدونه پیرهنش پاره است

من: مصومه همچین میام برات که شیش تا ازت بزنه بیرون از موقعی که این دیلاق اومده  
هی بگو بدبخت

اون: باش بابا

من: زن بابا فقط دلم میخواد دو ترم دیگه تموم شه

مصی: مگه تو جاس سراغ داری بریم سر کار؟

من: یعنی یه بیمارستان تو این شهر نیس نا بریم توش کار کنیم؟

مصی: الله اعلم

من: هنوز ماشین نخریدی؟

مصی: نه بابا یه ۲۰۶ مٹ تو میخوام

من: حناق بگیری یه گاری بخر دیگه

مصی: سراغ داری؟

من: نه بابا گاریم کجا بود نکنه راستکی میخوای با گاری بیای؟

مصی: به خاطر اینکه از شر تو خلاص شم با قاطرم میام

من: خاک تو سرت حالا من بد شدم؟ از جلسه دیگه با همون قاطرت بیا

مصی: ای بابا تو چرا فوری به خودت میگیری غلط کردم

من: چیزم خوردی

بعد از اینکه مصومه رو رسوندم رفتم خونه تصمیم گرفتم یه بار مٹ آدمیزاد برم تو خونه  
تا زودتر به ناهار برسم

من: سلام مامان جونم من اومدم

مامان: یا خدا نکنه چیزیت شده تب نداری

من: من عالیم

مامان: تو راه تصادف نکردی؟

من: وا مامان این حرفا چیه

مامان: والله از تو بعید مَث آدم رفتار کنی تو همیشه جفتک میندازی

من: دسته درد نکنه حالا خرم شدیم؟

مامان: آدم باش تا خر نشی

من: بحث با شما بی فایده است ناهار چی داریم؟

مامان: شد تو منو ببینی نگی گشنمه تشنمه دیش دارم دارم میمیرم ال شده بل شده

من: وای مامان امروز یه چیزیت شده ها من کی به تو گفتم دیش دارم ؟

مامان: رو حرف من حرف نیار

من: چشم ————— یدفعه مامانم زد پس کلم

من: چیشده

مامان: این چه طرز چشم گفته

من: مادر من طرزش چجوریه؟

مامان: تو یاد نمیگیری بیا برو لباس عوض کن این حندقت پر کن

من: چشم —————

لباسم که عوض کردم رفتم سر میز که دیدم بابام و دو تا خل و چلای خونه هم اومدن

من: سلام بابایی نشستم پشت میز

دایان : علیک سلام

داران: برگ چغندریم

من: آخه از بس ریزید ندیدمتون ببخشید سلام

دایان: چه جالب

داران: عجب

من: خونه عمو رجب

داران: کم نیاری

من: دوستان هستن

خدایی من اند دروغما خوب بگو دختره ی گور به گوری تو مگه کوری دوتا گوریل نمیبینی  
خوبه دماغم دراز همیشه ها وگرنه تا الان پیناکیو بودم بیخی بابا خورش قیمه رو عشق است  
سرم انداختم پایین شروع کردم به درو میز باصدای گریه مانند داران سرم بلند کردم

داران: خاله دایان من میترسم این دختره منم بخوره اصلا من غذاهامو میدم بهش

دایان: بیا بغل خاله گریه نداره که همه ی کسای که از سومالی میان گشنشونه حالا صبر  
کن ازش پرسیم از کدوم قسمت سومالی فرار کرده؟

من: از همون قسمتی که خودت فرار کردی

مامان: بستونه دیگه احترام سفره رو نگه دارید

بعد از تشکر از مامانم رفتم پای تلویزیون یه آهنگ داشت پخش میکرد منم که موجی  
نمیتونم بشینم پاشدم رقصیدم

تو کوچمون دختری قد بلنده وقتی میبینمش به من میخنده

میخوام بگم دوست دارم همیشه ناز میکنه درو به روم میبنده

همینطور که داشتم میرقصیدم زدم تو فاز مسخره الکی عشوه قاطری میومدم و تند تند  
پلک میزدم با نازو عشوه قر میدادم با صدای شلیک خنده رومو برگردوندم که دیدم خانواده  
گرام دارن هرهر بهم میخندن

من: میگم کاری ندارید من برم درس بخونم سریع جیم شدم وقتی رسیدم تو اتاقم یک  
پس کله ای به خودم زدم که دست خودم درد گرفت یعنی من دیگه آبرو ندارم

هیییی آبرو کجایی که یادت بخیر یادم افتاد که خیر سرم فردا امتحان دارم گفتم بذار یه کم  
بخونم دلم خوش باشه که منم درس خوندم بعد از اینکه درسم خوندم دیدم حوصلم سر  
رفته رفتم یه ملاقه برداشتم همش بزمن دیدم اوضاعش خیلی وخیمه گفتم برم به پسر  
عموم و دختر عموم که دوقلوهای افسانه ای بودند سر بزمن

من: مامان من رفتم خونه ی عمو

مامان: خدا عمرت بده دختر یه نفس راحت میکشم شامت بخور شبم خواستی نیا

من: مامان نظرم عوض شد من برم دنبال خانواده ی واقعیم بگردم خدافس تا رومو  
برگردوندم یه لحظه یه درد خفیفی در نشیمنگاه گرام احساس کردم با دمپایی که کنارم  
افتاد فهمیدم کار مامانمه

مامان: ذلیل مرده این حرفا چیه میزنی

من: غلط کردم خدافس

یا خدا من دیگه غلط کنم این حرفو جلوی مامانم بزمن لامصب چه نشونه گیری داره رفتم  
پشت فرمون و از خونه زدم بیرون و روندم سمت خونه عمو زنگ آیفون زدم

سامان: کیه؟

صدامو عوض کردم: سامان زود بیا بیرون تا آبروت رو نبردم تو داری بابا میشی زود باش

سامان: یا خدا تویی شیدا

من: پس میخواستی کی باشه

سامان: سر جدت آبرو ریزی نکن اومدم

رفتم پشت درخت قایم شدم تا سامان اومد بیرون

سامان: شیدا کجا رفتی بابا دیگه چه صیغیه؟ شیدا





سایه: خاکبر سرم دریا برو تو

من: بابا شوخیدم خونه ی شما خونه ی منم هس

سامان و سایه: بر منکرش لعنت

من: بابا هماهنگی

با زن عموم یه کم خوش و بش کردم و رفتم تو اتاق سایه لباسم عوض کردم رفتم پایین

سایه: راستی دریا خونه ی داییم واس شام اینجا هستن

من: خوش اومدند مثلا اینو گفتم من بگم روم همیشه برم خونه ؟ سخت در اشتباهی اتفاقا

بهتر اون پسر دایی گند دماغت میاد من یه کم سربه سرش میذارم

سایه: وا چرا حرف تو دهن آدم میذاری فقط گفتم واس اینکه آماده باشی

من: باش

باز رفتم بالا تا یه کم به خودم برسم موهامو گیس کردم حالا که بدون هیچ کشی موهامو

بستم تا بالاتر از باسنم میرسید لباسام که خوب بود یه شال انداختم رو سرم یه آرایش

مختصری هم کردم

اوممم خوب شدم حداقل میشه تو صورتم نگاه کرد والله

وقتی رفتم پایین مهموناشون اومده بودند به به یعنی این پسر دایی سایه یک لعبتی که نگو

کوفتش بشه

اینقدر مغرور و یخی هس که انگار تازه از تو یخچال اومده بیرون خوشگل کثافت ولی یک

بلای سرت بیارم

خو حوصلم سریده به من چه وگرنه من اینقده دختر خوفیم که خوف اینقد خوف نیس بعله

اینجور یاس

من: سلام

اون دس جمع می به غیر از اون کوالای خوشگل خاکبر سر: سلام دریا خانوم

یدفعه یه چی پرید بغلم: وای دریایی دلم واست تنگ شده بود

اه این که آرام هستش خواهر این کوه یخ این دختره برخلاف اون داداش نچسبش خیلی  
مهربونه

من: سلام عزیزم ممنون تو خوبی؟

اون: تو رو که دیدم خوبم

من: برو هندونه

اون: جدی میگم

زن عمو : من برم سفره ی شام بچینم

من: نه زن عمو من و سایه و آرام میچینیم

زن عمو: آخه

من: زن عمو دیگه نه نیار

زن عمو : باشه دخترم

ما سه تا رفتیم تو اشپز خونه

سایه: خدا بکشتت دریا حداقل از خودت مایه بذار

آرام: راس میگه

من: زر زر اضافی نکنید میز رو بچینید تا من به کارم برسم

آرام: بازم میخوای داداش آرمانم رو اذیت کنی؟

من: وای مامانم اینا

آرام: خوب راس میگم دیگه اوندفعه رفتی سوزن گذاشتی رو صندلیش گناه داره

من: اصلنم گناخ نداله باید ادب بشه

آرام: تو که کارتو میکنی بعد از اینکه تو ماست آقا آرمان فلفل ریختم تو لیوانشم فلفل ریختم فقط خدا کنه اینجا بشینه اگه به شانس منه از دو کیلومتری اینجا هم رد نمیشه

یا خدا اومدن واسه شام خدایا دعا میکنم اینجا بشینه وای خدا اینجا نشست وای واسه اینکه هیجانم بخوابه یه نیشگون از رون پام گرفتم وای داره از ماستش میخوره از گوشاش دود زد بیرون از بس مغروره داد نزد حالا داره آب میخوره یوووهوو دیگه طاقت نیورد

آرمان: آی سوختمـــــــــــــــــــــــم

مامانش: خاک به سرم پسرم چیشد

اون: وای چرا اینقدر تنده زن عمو این ماست از کی گ ادامه ی حرفش نگفت به جاش به من نگاه کرد

یا امامزاده بیژن فهمید کار من بوده غلط کردم چیز خوردم

آخه بگو دختره ی نفهم نونت کم بود آبت کم دیگه جفتک انداختنت چی بود خوب مغرور و یخی به تو چه

چیکارشی مگه یا ابوالفضل

آرمان: کار تو بود؟

من: چ...ی ک...ی من؟

آرمان: مگه غیر از تو کسی دیگه ای هم از این کارا میکنه؟ اصلا بگو به غیر از تو خل دیگه ای هم اینجا هس؟

اینو که گفت به خر درونم ببخشید به کودک شیطان درونم برخورد

آی نفــــــــــــــــــــس کــــــــــــــــــــش

من: چه خبرتونه؟ خل خودتی فهمیدی؟ اصلا حقت بود دفعه ی دیگه توش فلفل سبزم میریزم

آرمان: دختر تو چقدر پررویی

من: اختیار دارید

سایه که دید ما داریم کل کل میکنیم از جمع عذر خواهی کرد و دست منو گرفت برد تو  
اتاقش تا موقعی که اونا برن نرفتیم بیرون از بس جفتک انداختیم و خندیدیم جنازه شدیم  
و گرفتیم خوابیدیم صبح دیگه لنگرم جمع کردم رفتم خونه

من: اهالی خونه چراغ خونه اومده یکی یدونه اومده تاج سر دایان و داران اومده

دایان: اینقد خودتو تحویل میگیری نمیری

داران: این نوشابه ها رو هم قرض منم بده

من: زبونت بگز بی خاصیت بعدشم این نوشابه ها بدرد تو نمیخوره تو برو همون قاقالالی  
هاتو بخور آق پسر

دایان و داران: هی

من: مامان کجاست؟

داران: رفته خرید

من: پس شما دوتا حیف نون اینجا چه نقشی دارید؟ یعنی خاک با فرقون

در همین حین مامانم اومد داخل

پریدم بغلشو دوتا ماچش کردم

من: سلام مانی

مامان: سلام دریای عزیزم قربونت برم از دیروز که رفتی این خونه سوت و کوره اصلا این  
دوتاهم مثل مرغ پر

باصدای سرفه های دایان داران حرفشو ادامه نداد

من: وای من چقدر عزیزم پریدم اون دوتا ر هم بوس کردم

من: راستی مامان بابا سرکاره؟

مامان: آره اونم گفت اگه تا صبح دریا اومد که اومد اکر نه میرم دنبالش  
وای یکی منو بگیره بابا من بی جنم اینقدر یهویی ابراز احساسات نکنید گاماس گاماس  
بعد از اینکه از تو شوک این ابراز احساسات بیرون اومدم رفتم تو اتاقم گوشیم انداختم رو  
تخت و رامو کج کردم سمت مستراح که گوشیم زنگولید مثل جنی ها شیرجه زدم رو گوشی  
که وسط راه پام گیر کرد به تخت با پوز فرود اومدم رو تخت  
آیی ننه تا زنگای این مصومه هم به موقع نیس

من: هان

مصی: باز سگ شدیا هان چیه بگو جان عزیزم

من: زنگ زدی به من اینارو بگی

مصی: دستم نمک نداره زنگ زدم ببینم مرده یا زنده ای

من: زندم

اون بعله میبینم که قدرتون توی پاچه گیری هم افزایش کرده

اینو گفت و قطع کرد دختره ی استغفرالله

وقت منو میگیره رفتم به ادامه ی کارم رسیدم ناهارم میل نداشتم

یعنی یکی از عجایب من میل ندارم چه واژه ی غریبی وای بعد از ظهر کلاس دارم واس  
گوشیم پیام اومد مصومه بود نوشته بود بعد از ظهر نرم دنبالش چه بهتر ساعت گذاشتم  
رو ۴ و گرفتم خوابیدم

ای کوفت حناق زهر مار زهر هلاهل دیدم داره به جاهای باریک کشیده میشه زنگ رو  
خاموش کردم حیف که مراحل بیدار سازی مخصوص صبحاست لامصب خیلی جواب میده

وقتی آماده شدم با مامانم خدافظی کردم و رفتم سمت دانشگاه

چرا من چرا باعشقت این کارو کردی

برو بابا چیکار کرده افسرده شدم بذار یه اهنگ بذارم

نامتو دادی به من خوندمش یواشکی  
خوندمش هزار دفعه سوزندمش یواشکی  
تا ندونن این و اون حرف عشقمون چیه  
ندونن تو زندگی خدای عشق من کیه  
به به عجب اهنکی فقط یه رقص جوادی کم داشت ولی ته خنده بودا  
دیدم نزدیکای دانشگاه هستم ضبط رو کم کردم و یه اهنک لایت گذاشتم  
اوهوکی بابا با کلاس دیدم یه ماشینی داره پشت سرم بوق بوق میکنه برگشتم تا کیفش رو  
با فوشام کوک کنم  
تا برگشتم دیدم مصومه با یه ماشین کپی ماشین من پشتمه وقتی ماشینش پارک کرد  
مصی: سلیم  
من: علیک این دیگه کج بوده؟  
مصی: کی؟  
من: لنگه ملکی بابا اوشگولیا همین قاطرت دیگه  
اون: خوبه کپی ماشین تو یه  
من: رخش من با برا همه فرق فوکوله  
اون: بعله بعله  
وقتی کلاس تموم شد رفتیم توی بوفه تا یه چیزی کوفت کنیم  
آقا من رفتم یه چیزی سفارش بدم که کاش قلم پام میشکست میتمرگیدم سرجام به اون  
مصومه غوزمیت میگفتم بره  
داشتم با سینی قهوه میومدم که نمیدونم چی رفت زیر پام سکندری اومدم رو زمین سینی  
هم میون زمین و هوا فرود اومد رو صورتم

من: آبی سوختم

مصومه: خاک به سرم دری

من: آی مصومه

اون: جانم عزیزم

من: بابا آبغوره نگیر

چشم که گردوندم دیدم همون آراد بغل دستم وایساده داره با نگرانی نگام میکنه یه پوست موزم کمی عقب تره پس کاره اونه اومدم بلند شدم که دادم بلند شد

من: آخ پام

مصومه: دریا تکون نخور وای سرت داره خون میاد

من: مگه فقط خونشه صورتم آتیش گرفته

مصومه: بمیرم برات صبر کن تا کمکت کنم

آراد: خانوم همایون صبر کنین تا به خانوم رادمنش کمک کنم

من: هه واقعا میخوای کمک کنی؟ لازم نکرده مگه چلاقم

مصی کمک کرد با هزار جور سگ دو زدن بلند شم ولی آخرش رو به اون کینگ کنگ گفتم

من: بد بازی رو شروع کردی منتظر تلافی باش

آقا ما رفتیم بیمارستان حالا چی پام شکسته بود

هوووو بالاخره به آرزوم رسیدم وای باورم نمیشه همینجور نیشم باز بود داشتم ذوق میکردم که یه دکتر اومد با تعجب نگام کردو گفت: ببخشید خانوم رادمنش مطمئناً پاتون شکسته؟

به به طور واضح گفت مطمئناً از نظر عقلی سالمید؟؟

من: والله آقای دکتر اینجور گفتن



دکتر: تا حالا هرچی مریض بوده همه گریه و زاری داشتن

من: من آرزوم بود یه جام بشکنه که خدا خواست و از ناحیه پا چلاق شدم

دکتر لبخندی زد و گفت: آهان

به طور واضحی گفت خدا شفات بده

وقتی پاهامو گچ گرفتن یه نگاهی هم به سروکلم انداختن هیچیش نبود والله من یه پوست

کلفتیم با کمک مصومه رفتیم خونمون

مامان: خدا مرگم بده چیشده؟ چند بار گفتم ذلیل مرده تند نرو تو آدم ماشینی تصادف

کردی آخرش

من: وای مامان تصادف چیه

مصومه: خانوم رادمنش تو بوفه خورد زمین

مامان: از بس سربه هواست حتما باز این چک و پوزش باز بوده نفهمیده چقدر بگم تو

دیگه اندازه یه اسب شدی خانوم باش

من: چشم مامان

مامان: مصومه جان ببرش تو اتاقش تا یه چیزی بدم بخوره رنگش شده مٹ میت

بعداز اینکه مصومه رفت یه کم یه کم استراحت کردم و طی تلاش های فراوان رفتم پایین

من: اسلام علیکم

بابا: سلام دختر بابا پات خوبه؟

من: سلام داره خدمتتون

دایان: سلام چلاق

من: سلام الواع

داران: ههههه ضایع شدی

دایان: نیش تو ببند

بعد از شام رفتم بالا به پیام واس مصومه نوشتم به این مضمون:

سلام راننده قاطر فردا آتیش میکنی میای دنبال من دیر نکنی که خونت حلاله قربونم بری  
کابوسای رنگی ببینی خدافس

این پسره فک کرده میتونه منو هز درسم بندازه من اگه خمپاره هم بیوفته وسط دانشگاه  
میام چلاقی که دیگه سادشه

ولی نقشه ها برات دارم هرکی با دریا درافتاد و افتاد حالا دیگه میزنی منو چلاق میکنی  
فقط باید بذارم پام خوب شه اونوقته که میگی یا امامزاده هوشنگ

با همین فکر خوابم برد

مصومه: ای دریا خدا ذیلت نکنه که چلاقیتم در دسر

من: ای بابا حالا علیل شدم که ذلیم بشم؟ دست درست مصومه خانم

مصی: برو مینم گوشت تنم آب شد

من: جای دست درد نکنته مردم پول میدان باشگاه لاغر شن

مصی: مگه من چاقم؟؟؟

من: نه عزیزم با این حرفم نیشش باز شد ولی با حرف بعدیم اخماش رفت تو هم: تو  
گوریلی

مصی: دوستم دوستای قدیم

من: آره والله حداقل منت نمیداشتن

مصی: خیلی پررویی

من: ارادت داریم

وقتی از ماشین پیاده شدم همه چشمشون افتاد به پای عزیزم یعنی شونصد جفت چشم  
چشاتونو درویش کنید مگه خودتون پا ندارید همینجوری که با عصا میرفتم سر کلاس  
جواب احوال پرسى های بغیه هم میدادم تا رسیدم به کلاس وقتی وارد شدم اون جانونی  
خاک تو سرم بود اول باچشای گرد به پام نگاه کرد  
بعدهش با من من گفت: پاتون چپشده؟  
ایشالله لال شی من که خوبه

من: والله دیروز توی بوفه یه میمون موز خورده بود فک کرده طویله است پوستش انداخته  
بود اونجا منم داشتم رد میشدم پام رفت روش اتفاقا شمارو هم دیدم آقای پژوهش بالای  
سرم دقیقا همون جایی که پوست موز بود  
اگه این وسط ضربه هایی که معصومه به پهلوام میزد رو فاکتور بگیریم خوب تیکه بهش  
انداختم

آراد: آره من اونجا نشسته بودم

من: نکنه اون میمونی که موز خورده شما بودید؟

آراد: احترامتون نگه دارید

من: آقای پژوهش نکنه فک کردید من گوشام مخملیه بد بازی شروع کردی منتظر تلافی  
باش

ورفتم در دورترین نقطه ازش نشستم

یک نقشه برات دارم آق پسر تا دیگه از این کارا نکن

مصی: این حرفا چی بود؟

من: نکنه انتظار داشتی بگم وای آراد جونم قربونت برم آگه دوست میداری بیا دست و سرم هم هس بشکون؟

مصی: من کی این حرفو زدم راس راس رفته بهش میگه میمون

من: خوب کردم تازه باید بهش میگفتم چُسفیل

مصی: واقعا که بی ادبی

من: خواهرم کمال همنشین

مصی: چی؟

من: کمال معصومه در من اثر کرد

مصی: واقعا پررو باید جلوت لنگ بندازه

یک لبخند زدم که تا تو کلیه هامم مشخص شد

کلاس که تموم شد داشتم از بغل این پیازچه رد میشدم که نامردی نکردم با پاهام که یک تن گچ داشت کوییدم رو پاش فقط نمیدونم چرا قرمز شد من خعععلی یواش زدما فقط شدت ضربش ۷۶ ریشتر بود جون شوما

آخیش جیگرم حال اومد

من: آهای مصی

دیدم جواب نمیده

من: هوی پول خورد کجایی؟

مصی: هان؟

من: با منی یا منی دو ساعت دارم صدات میزنم

مصی: حالا چیکارم داریم

من: من بستنی موخام بعدشم لواشک موخام

مصی: کوفت بگیری دریا از همون بچگی هم عاشق بستنی و لواشک بودی هنوزم دوس داری؟

من: پس چی اونا بچه های منن به بچه های من توهین کردی نکردیا

مصی: باشه بابا چرا پاچه میگیری فقط به حساب تو

من: به جون تو ما خانوادگی میریم سر چهار راه گدایی نم لیف و کیسه میفروشه من گل میفروشم دوتا داداشام شیشه پاک میکنن بعضی موقع هام با ساز بابام میرقصن

مصی: خاک تو سرت این حرفا چیه میزنی جهنم ضرر تو همون حروم خوری دیگه

من: مفت باشه کوفت باشه

مصی: وای

من: والله

سری از روی تاسف تکون داد برو بابا برای عمت سر تکون بده آدم باید آینده نگر باشه وگرنه نون خشکم گیرت نمیداد

بعد از اینکه من مصومه رو تیغ زدم رفتم خونه

من: هی هی خدا آدم تو شیلنگ دستشویی کنه ولی چلاق نشه

مامان: چته باز؟

من: سلام من خوبی ترو خدا منو شرمنده نکنین پامم خوبه سلام داره

مامان: خوبه خوبه این لوس بازی چیه حالا پات شیکسته ها ترکش نخوردی که

خدا این مادره ما داریم

باهزار جور زحمت خودمو رسوندم تو اتاقم یه دفعه دلم خواست مثل این دخترای لوس مامانی تو اتاقم غذا بخورم من گفتم این فیلما رو من تاثیر میذاره ها اما کو گوش شنوا من که این تصمیم چندش رو گرفتم بذار بقیه چندش بازی رو هم برم دیگه زنگولیدم واس نم

من: ماماان جونم

مامانی: تو وقتی اینجوری حرف میزنی باید ازت ترسید

من: وا مگه من هیولام

مامان: کم نه

من: نظر لطفتونه

مامانی: مگه کجایی

من: زیر سایت بالا سرت

مامان: مٹ آدم حرف بزن

من: ا خوب تو اتاقمم

مامان: زنگ زدی اینارو به من بگی

من: خوب شد یادم انداختیا مامانی جونم من که خیلی دوست میدارم عاشقتم دورونتم

چراغ خونتم یکی یدونتم پام درد داره میشه غذامو بیاری بالا؟

مامان: خاک به سرم پات درد داره

آخ جون نقشم گرفت یوووهووو بیا وسطا

من: یه کم درد داره

مامان: تو استراحت کن میدم داران بیاره

شونم برداشتم رفتم جلوی آینه مٹ میکروفون گرفتم جلوی دهنم

پیرهن صورتی دل منو بردی کشتی تو منو غممو نخوردی

بقیش چی بود هوؤم ای خاک تو سرم با این شعر خوندم خوب میریم سراغ شعر بعدی

کلاغ دم سیاه قار و قارو قار کن مسافرم بیا شهر و خبر کن

خوب به علت بلد نبودن ادامه میریم سراغ یکی دیگه کلا من خیلی باهوشم کج مخم

خودتونید

میگی موندم تنها و تک خوب به درک خوب به درک اومدم یه جفتک چرخشی بزمنم که دیدم  
داران سینی بدست دم در اتاق وایساده

داران: چشمم روشن خانوم داشتند از پا درد میمردند که دارم از خونه میرم بیرون میبینم یه  
چیزی فرود اومده پس کلم برمیگردم میبینم مامانه میگه: خیرسرت آبجیت پاش درد داره  
جای علافی بیا برو غذاشو بده تا با جارو نیومدم اومدم بالا میبینم خانم کنسرت راه انداخته  
شونه پرت کردم براش که جاخالی داد و گفت: و دریا خشمگین میشود

من: اون غذارو میدی به من یا میام با این گچ همچین میزنم تو سرت که نفهمی از کج  
خوردی

داران زود غذارو بهم داد به حالت نمایشی فرار کرد بابا ابهت جذبه ابنم اسکولیا واس  
خودشا

بعد از اینکه غدامو خوردم همونجا درازکش شدم وای چه حالی میده کاشکی همیشه همین  
بازیا رو در میاوردم یه کم که استراحت کردم پاشدم محض رضای خدا به خاطر بیرون  
اومدن از یکنواختی یکی از جزوه هامو گذاشتم جلوم

یا بی بی این چجوری حل شده؟ ای خاک بر سر من که نصف کلاسام با مصومه جیم شدیم  
حالا عمم بیاد یاد من بده چه گلی بریزم تو سرم

رس

به به وجدان جون از این ورا؟ پیدات نبوو

همین جاها بودم

اهان پس الانم برو مزاحم نشو

چیشششش

پیششششش

من کلا باخودم درگیرم خیر سرم نشستم درس بخونم همش دارم فک میزنم در همین  
حین یه صداهایی شنیدم



صدا صدا صدا میاد صدای کفش پاش میاد من صدارو شنیدم  
وای دیوونه شدم یدفعه در باز شد که باعث شد سرم بخوره تو زانوم

من: آییییییی سرم ننه

سلام

ا این که صدای سایه و سامانه

من: سلام و کوفت و سلام و زهر مار سرم پوکید

سامان: خونت کثیف نکن

سایه: آخ آخ ببخشید

من: بسه بابا دیگه بیاین بتمرگین

سامان: وای چقدر شما متشخصید

من: همینه که هس بچه پررو

سامان: آره دیگه ما شنیدیم چلاق شدی به قول معروف گفتمشنیدن کی بود مانند دیدن  
اینه که گفتیم بینیمت و یه نقاشی بکشیم

سایه: وای آره ماژیک کجاس؟

من: تو کمدم

خدایا غلط کردم دِ آخه نوکرتم من فردا پس فردا رفتم این گچ باز کنم نمیپرسه احیانا شما از  
تیمارستان تشریف نیاوردین یا مهدکودک یعنی من شرف مرفم پَـر

سامان الاغ رفته یه موجود چار پا کشیده تو دهنش علف بالاش قلب کشیده بعد توش

نوشته: Love Darya |

من: آقای پیکاسو میشه یه توضیحی درباره اثرتون بدید؟

سامان: بله جانم

بعد اشاره کرده به اون موجود عجیب چارپا و میگه: این یک آهوی گریز پاست که داره میدوه و میگه دوست دارم دریا

من: سامان اینو با چه عقلی کشیدی؟ یه پس کله ای هم بهش زدم

سامان: آخ چرا میزنی؟

من: دوست دارم بعدشم حداقل دوتا گلو سبزه میکشیدی تا آبرون نره کف پام

سامان: خوب کردم تازه باید یه مستراحم میکشیدم مینوشتم دستشویی مخصوص دریا

من: سامان پاشو گورت گم کن

سامان: اوه اوه اوه مَث اینکه اوضاع کیشمشیه الفـــرار

من: هوووووف سایه لال شدی کجایی؟

سایه: .....

من: هووووی مردی

سایه: .....

من: یا ننم سایه کدوم قبرستونی هستی

یدفعه باصدای شلیک خنده برگشتم سمت عقب نـــه

من: سایه میکشمت

سایه: عزیزم فعلا چلاقی

من: من که آخرش این گچ رو باز میکنم

سایه: حالا کو تا اون موقع

من: غلط کردی به گوشی من دیت زدی

سایه: وای دریا چرا لیست مخاطبینت اینجوری بود؟ سوسک شلغم خاک تو سر مگس  
محله آدم بی

با بالشتی که واشش پرتاب کردم و دقیقا خورد تخت پیشونیش ساکت شد خدایی خیلی  
سنگین بود

من: ببند سایه تو دیگه به هر چی فضوله گفתי زکی

سایه: ای دستت خورد شه

من: ایشالله واس خودت

سایه: وای پیامما که واسه دوستت معصومه فرستاده بودی وای خدا کوفتتون شه نامرد  
واس منم بفرس خو منم دلم میخواد

من: گمشو مینم من تو رو آدمت میکنم خواهر و برادر فضول و خاک توسرید

سایه: هوی دریا حرف

با دستم که رفت سمت بالش تا پرتاب کنم سمتش ساکت شد

من: داشتی میگفتی

سایه: ها من چیزه اها میخواستم بگم حرف فقط حرف دریا

مت: آورین فرزندم

سایه یه لبخند زد که من تا فیخالدونش رو رؤیت کردم

من: اه چندش ببند نیش تو دیگه

تا شب اون دو تا خل و چل اینجا بودنو رفتن وای صبح دانشگاه ایشالله درش تخته کنن تا  
من یه نفس راحت بکشم با اینکه عاشق رشتم هستم ولی بعضی موقع ها دلم میخواد برم  
دانشگاه آتیش بکشم ولی به عواقبش که فک میکنم با خودم میگم : توهم فانتزی زدی  
دختر بیشین درست بخون والله دیگه همینم مونده

روزها پس از دیگری میگذشت و من همچنان با پای چلاق روزگار را سپری میکردم و سگ  
دو میزدم و مانند خر در بعضی کار می ماندم

اوه پرستیژ کلامت تو حلقومم

اه وجدان یه دقیقه که من تو جسم مٹ جن بوداده پیر وسط

تو رادارت فعال شه خاموش بشو نیس

راس میگیا

تو هنوز بلد نیسی ادبی حرف بزنی مثلا سگ دو زدن یعنی چی

چم والله من هرچی بیاد تو ذهنم بلغور میکنم

نوچ نوچ نوچ

برو واس عمت نوچ نوچ کن خاک بر سر

وای بعد از ظهر میرم گچ پام باز میکنم

من: بابا

بابا: بعله دختر جیغ جیغو

من: من جیغ جیغوهم؟ نه واقعا دلتون میاد

بابا: نه دختر گلم تو چشم منی

وای منو بگیر خدا من چقدر بگم اینقدر یهویی ابراز احساسات نکنین بابا من بی جنیم

ب\_ی\_ج\_ن\_ب\_ه

دایان: بابا این دختره بی جنبه نیگا تا بهش گفتین چشم منی معلوم نیس تو کدوم افق

محو شده

من: عزیزم من که مٹ تو نیسم روزی هزار بار قریون صدقم میرن

دایان: آهان حتما همون فوش های مامانو میگیا دیگه

من: مامان بی ریا ابراز علاقه میکنه

دایان: آهان

به طور کل گفت خر خودتی

من: خودتی

دایان: یا خدا دختر جنی شدی

من: به هر حال کار از چسب کاری عیب نمیکنه

دایان: شفا میدهد روزی

من: آره غصه نخور شفا پیدا میکنی

مامان: باز پریدید بهم دریا پاشو آماده شو تا بریم بیمارستان

رفتم حاضر شدم و با ماشین بابا رفتیم بیمارستان حالا یه اوضاعی تو بیمارستان داشتیم با

این نقاشی های کوفتی

دکتر: ببخشید خانم این چیه؟

دیدم داره به اون آهوی گریز پا سامان اشاره میکنه خدا خفت کنه سامان حالا بگم اینو یه

نره غوله ۲۷ساله کشیده من آبروم که اومد کف پام

من: آقای دکتر اینو پسر برادرم که ۴سالشه کشیده بهش میگم این چیه عمه میگه لحنم

بچه گونه کردم این یه اهو هست کشیدم تا کمکت کنه راه بری

خودمن از این دروغم یه شاخ سبز کردم

دکتر: چه بچه ی شیرین زبونی بچه ی همین برادرتون که بیرونن؟

چه فضوله ها شیطونه میگه بهش بگم فضول و بردن جهنم شیطون غلط کرد با تو یه بار

آدم باش

من: بله آقای دکتر

اگه دایان بفهمه که کلم میکنه بدبخت زن نداشته و بچه

گچ پام که باز کرد وقتی میخواستم راه برم مثل این معلول های ذهنی پام میاوردم بالا میکوبیدم زمین هی احساس میکردم پام سنگینه یعنی من راه بیمارستان تا ماشینو با خفت طی کردم همه با تعجب بهم نیگا میکردن

دایان: تو رفتی به این دکتره چی گفتی؟

من: من؟

دایان: برگشته به من میگه اسم بسرتون چیه؟ منم میگم پسریم؟ میگه آره دیگه خواهرتون داشتن تعریف نقاشیشو میکردن منم دیگه گفتم اسم پسریم سام

یه لبخند دندون نما زدم و گفتم: پس انتظار داشتی بگم یه پسر عمو دارم سن خر پیر داره اینو کشیده بعد نمیکه این عقب افتاده است؟

دایان: چمیدونم

یعنی یکی از یکی دیگه عقب مونده تر والله من که دیگه سر دستشونم یعنی لطفی که من به خودم دارم خودم به خودم ندارم

اصلا چی گفتم بیخی باو تو لپ کلام رو بچسب

تصمیم گرفتم شب برم پیش سایه این یک ماهی که فلج بودما کرم رسانی نکردم اصبا افسرده شدم یه زنگی هم بکشم واس سایه

سایه": الوووو بفرمایید

من: ببخشید اشتباه گرفتم و قطع کردم چند دقیقه بعد خودش زنگید

سایه: الو کثافت

من: بهله

\_ چرا تلفن قطع کردی؟

من: بابا مگه من دوس پسرتم همچی با ناز و عشوه میگی الوؤ

سایه: گمشو حالا چیکار داری؟

من: من دارسایه: بیچاره آرمان

من: اینقد قد قد نکن • خدافس و گوشی رو قطع کردم

رفتم پایین

من: ننه

مامان: صد بار گفتم نگو ننه

من: چشم ننه

مامان: دریا

من: بهله

مامان: کوفت و بهله

من: بیخیخی تو فکرش نرو ننه من شب میرم پیش سایه حداقل این دو روز تعطیلی اونجام

مامان: به سلامت تا هر وقت خواستی بمون

من: اصلا احساسات موج مکزیکی میزنه

مامان: برو بچه حرف نزن

رفتم اتاقم حاضر شدم و قزص هایی که آماده کرده بودم و جهت کرم ریزی از داروخونه

خریده بودم برداشتم

خلاصه دایان منو رسوند خونه سایه اینا و رفت یعنی در واقع من ردش کردم رفت پسره ی

پررو نمیخواست بره ها

من: سلاااام سلاااام

سایه؛ علیک علیک

زن عمو: سلام عزیزم



عمو: سلام عزیز عمو خوبی؟ من: آووره راستی اون سوسمار کجاست؟

سایه: منظورت سامانه؟

من: مگه بازم سوسمار دارین؟

سایه: خوابه

صدای زنگ اومد سایه درو باز کرد و آرام اومد تو بعد از خوش و بش دست اون دوتا رو گرفتیم بردم دم اتاق سامان

سایه: باز میخوای چه غلطی کنی؟

من: حرف نباشه فقط با من جیغ بکشید

آرام: خدا به خیر کنه

من: خیره عزیزم خیر

در اتاق رو باز کردم آخی ناز بشی تو پسر موش بخورتت خواب خرگوشی بودا ولی اینا دلیل نمیشه من کرمم نریزم

رفتم بالا سرش خوبه تختش بزرگه ها خوب یک دو سه من: زلزله و پریدم رو تخت و بعد جیغ کشیدم

سامان: چی شده زلزله وای خدا جؤن مرگ شدم اینارو میگفت و فرار میکرد

ما سه تا مرده بودیم از خنده بعد از چند دقیقه سامان اومد

هی وای من یادم رفت فرار کنم مرگ من حتمیه

اگر نامهربان بودیم و رفتیم اگر خوشگل بودیم رفتیم

سامان: که زلزله اومده؟

من: زلزله؟ خواب دیدیا زلزله کجا بود

هی اگر خاک تو سر بودیم و رفتیم

سامان: که خواب دیدم نه من برات دارم

من: چی داری؟ نخودچی کیشمیش

سامان: نه کتک دارم

من: نگهدار واس خودت و تندی فرار کردم و رفتم تو اتاق سایه

کرم از خودته ها مٹ ادم باش دیگه اه سایه و آرام اومدن و یکم حرفیدیم اونا رفتن پایین  
منم بعد ربع ساعت رفتم

رو پله دوتا مونده به آخری بودم که یدفعه سر خوردم و با نشیمنگاه مبارک فرود اومدم رو  
زمین

من: ای ددم یاندی نابود شدم

وای خدا جا قطع بود حالا بگم کجام درد میکنه مرده شورت ببرن دریا که دردم رو آدم  
نبرده

زن عمو: خدامرگم بده دریا چیشد؟

سامان: خوبه گچ پات تازه باز کردی هنوز نمیتونی راه بری  
کـــــــــــــــــوشـــــــــــــــــولـــــــــــــــــو

من: من که میدونم همه ی این آتیشا از گور تو بلند میشه آق سامان

سامان: من من دلت میاد من به این آقای گلی

من: آره خلی خاک توسری همینا دیگه

سامان: واقها که

سایه: حالا خوبی؟

من: آره بابا من که گشمنه

آرام: بمیری دریا لب گورم که باشی میگی گشمنه فقط در حیرتم اینقد میلنبونی چجوری  
اینقد خوش هیکلی

من: تا بابا قوری شود هر انکس که نتوان دید

آرام: هیششششش

خلاصه من رفتم پای میز کل میزو درو کردم

من: زن عمو ممنون

سامان: ماشالله ماشالله من که میترسم منم بخوری

من: نترس من که گوشت تلخ دوس ندارم

سامان: آی جوجه ی پررو

با اون دوتا رفتیم بالا تا یکم بازی کنم الان داریم شطرنج بازی میکنیم خخخخخخ دروخ  
گفتم بابا شطرنج کجا بود فندق من مگه چقد جا داره الان داریم همون مار پله ی خودمون  
رو میزنیم

من: هووو آخیش سایه تو سوختی هههههه پاشو برو یه چی بیار تا کوفت کنیم بابا مردم

سایه: هنوز جا داری؟

من: بابا نخواسیم من کوفت بخورم

سایه: بهت بر نخوره الان میام

من: پرتقال زیاد باشه

من: هوی آرام

آرام: هوم

من: یه نقشه دارم

آرام: واسه بدبخت سایه

من: خوشم میاد زود میگیری من یه قرص هایی دارم که خواب آورده میدیم سایه بخوره اگه  
نخواد بخوابه شروع میکنه به هذیون گفتن و اینا

آرام: چیزیش نشه

من: نه بابا اون صد تا جون داره فقط من به تو هم میدم الکی بخور تا شک نکنه

آرام: خدا بخیر کنه

سایه اومد تو اتاق

سایه: بیا کوفت کن تا منو نخوردی

من: سایه بیا از این قرصا بخور

سایه: چی هس؟

من: بابا قرص ضد عرقه

سایه: چه خوب حالا که ضرر نداره دوتا شو بده تا بخوریم

من: بیا

یا خدا حالا دوتا ضرر نداشته باشه چه غلطی کردمما حالا قاطر بیار انجیر بار کن

تاحالا نشستیم داریم بازی میکنیم این سایه که از منم سر حال تره

من: سایه چیزیت نیس

سایه: نه چطور

من: هیچی همینطوری

چن دقیقه بعد دیدم سایه عجیب غریب شده وقتی میخواد تاس بندازه تا کمر خم میشه

بعد یدفعه ولش میکنه

آرام: دریای گور به گوری زدی چیز خورش کردی

من: ای ددم وای سایه پاشو تا بخوابیم

سایه: خواب — کج بود — من دلم پرواز میخواد

بلند شد و رفت روی تخت دستاشو باز کرد تا بپره

من: یا خدا آرام بدو تا بگیریمش

با هزار جور زحمت خوابوندیمش رو زمین

سایه: من گشمنه

ارام: کوفت بدم بخوری ؟ غدام کجا بود

سایه: من کوفت میخوام زود باشین

من: پاشو یه چی بیار تا بخوره من بگیرمش

ارام: درد بگیری دریا درد

آرام غذارو آورد تا بدیم بخوره

من: سایه ببا بخور

یایه: کوفت هست؟

من: اره ببا

غذاشم خورد

من: دیگه بخواب

دوباره دراز کشیدیم

سایه: من خوابم نمیبره

من: غلط کرده بکپ دیگه

ده دقیقه دیگه

سایه: من میترسم

من: از ننت میترسی یا عمت اه

آرام: خدا از زمین محوت کنه دریا که همیشه کرم میریزی  
کرم از درخته دیگه  
من یکطرف سایه خوایدم و گرفتمش و آرام یهطرف دیگش  
تازه داشت خوابم میبرد که یه چیزی خورد تو شیکمم  
من: خدا لعنتت کنه سایه  
وای بالاخره صبح شد از بس این سایه لجن به من لگد زد هوووووف  
من: پاشین بینم لنگ ظهره مگه خرسید  
آرام: ولمون کن سرجدت  
سایه: اه دریا  
من: خف مینم زود پاتمگید که همچین بیدارتون میکنم که یکی از من بخورید دوتا از دیوار  
تا اینو گفتم سایه تو جاش نشست  
سایه: غلط کردم هنوز از آخرین باری که بیدارم کردی بدنم کوفته است آرام تو هم پاشو  
دیگه  
من: آورین فرزندان باهوشم  
خوشم میاد سابقم درخشانه  
من: پایه هسید امروز بریم پارک ددر دودور؟  
سایه: اره  
آرام: وای عالیه  
من: نچ نچ مچ خجالت بکشید بچه اید اینقدر ذوق میکنید؟  
آرام: با تو خیلی حال میده

نیشم وا کردم وبا غرور بهشون نیگا کردم

سایه: آره خیلی خوبه از بس خل و چل بازی در میاری و پیرا حرص میدی

من: خفه شید

خلاصه حاضر شدیم رفتیم بیرون و کلی گشتیم تا غروب که رفتیم پارک

من: وای من موخام سوار کشتی فضایی شم

با صدای پسری که گفت ای جان به عقب برگشتم یا امامزاده قاسم این دیگه چیه

آیا این انسان است؟

یک پسر چندش سوسول ای دیدم داره میاد سمتم

پسره: عخشم خوفی؟

من: نَ مَ نَ؟

پسره: وای عسیسم

من: کاری داری؟

پسره: خوشحالمیشم بهم بزنگی

من: ولی من الان نمیرم سر کار تا خرج توروهم بدم خانومم

پسره: وای چقد تو شوخی

من: شوخی نکردم فقط مواظب باش اون النگوهاش نشکنن و دامنش زیر پات نره

اینو گفتم و برگشتم هی خدا هرچی آدم منگل پست میکنی واس ما هــــ

من بدبخت اگه شانس داشتم که اسمم شمس الدخت ملوک بود والله بوخودا من که از نظر قیافه مخصوصا طرز حرف زدن از اون مردترم خاک برسرم واقعا بعد اون آرمان دراکولا وقتی منو میبینه تریپ خاک تو سری برمیداره کثافت هی اون پشمای بالای چشمای

کور شده ی خوشگلش رو واس من میاره پایین ای بمیری انتر همینطور اینارو زیر لب  
میگفتم میرفتم

سایه: وا دریا خل شدی؟

آرام: عزیزم جملت رو تصحیح کن بگو خل بودی خلترم شدی

اول یه تو سری تو اون فندق پوکشون زدم

من: هوی اون صفت های خوشگلتون رو به من نچسبونین که فقط مختص خودتونه

سایه: باش بابا

آرام: زن بابا

من: ا اون که مرد

آرام: کی؟

گن: از وقتی دکل ایرانسل بر پا شده

آرام: آهان خوب شد روشنم کردی

من: آره عزیزم به من میگن کبریت بی خطر

سایه: اگه تو بی خطر پس خطر دیگه چیه

من: شمیدونم

خلاصه با اسرار های فراوون سایه منو آرام رفتیم خونه سایه اینا (آره ارواح شیکمت با  
اسرار های فراوون)

شب بود مبخواستیم بخوابیم فقط موندم اون دوتا خل و چل کج موندن همین موقع در  
اتاق باز شد من پشتم به من به در بود

من: بیاین خل و چلا شما کجا موندید خاک تو سرتون تا حالا داشتین میلنبوندین؟ بعد به  
من فلک زده میگین خیلی میخوری از بس خاک تو سرین چشم ندارین ببینین که



همین طور که داشتم شر و ور میگفتم دیدم اون دوتا حرف نمیزنن از عجایبه برگشتم عقب دیدم یه روح سفید که روش خونه عقب

من: جیــــــــــــغ

روح با یه صدای نــــــــــــابود یعنی نابودا: صدات در نیاد وگرنه میکشمت

دستم وراز کردم که خورد به یه چیز نرم و چسبناک خورد

من: حداقل اون چراغ روشن کن بابا

روحه: دختر تو نمیترسی من روحما

با اینکه ترسیده بودم ولی رو نکردم

من: اگه دس از پا خطا کنی با این میکشما بعد به همون چیز نرم اشاره کردم

من: حالا روح کی هسی؟ نکنه روح ناصر الدین شاه هسی آخه من وقتی اون درس بودیم

کلی بهت فوش دادم ولی حقت بود خاک بر سرت بی عرضه

روحه: نه بابا ناصر الدین شاه کجا بود

من: خوب کی هسی؟

روحه: خیلی حرف میزنی دیگه باید حسابت برسم

طی یک حرکت جفتکی که از کارتون بره ناقلا آموخته بودم پریدم و با لنگام زدم تو سر

روحا بعد لامپ روشن کردم وقتی نیگا کردم دیدم دو تا آدم که خیلی به شلغم شباهت

داشتن دارن آه و ناله میکنن

سایه: خدا بزنتت دختر سرم پکید

آرام: وای مامان من مردم خدایا این آدمه اصلا به جای که بترسه اومده داره گل میگه گل

میشنوه

من: عزیزم من فرستم بعدشم شما میخواستین چه غلطی بکنین؟ بعد اون صلاحم رو

بهشون نشون دادم که هنوز دسم بود

دیدم اون دوتا دارن از خنده زمین گاز میزنن

سایه: وای... با... این.....میخواسی .... ما رو بکشی؟

یه نیگا که به دسم کردم بگید چی بود ای خدا چرا این قدر من کج مخم؟

با پوست موزی که کوفت کرده بودم میخواستم دقیقا چه غلطی بکنم؟ یعنی منا

من: بستونه دیگه هرکی جای من بود همین کارو میکرد

آرام لبخندش جمع کرد و با یه لحنی که یعنی من طرف دریام گفتم: راست میگه پوست موز

که خوبه اگه من یا سایه بودیم ممکن بود با تار مو یا ماتیک بیایم جلو

من: خوب اون مشکل از خر بودنتونه

خلاصه بعد از کلی جفتک انداختن کپیدیم صبحم بساط چتر اندازی جمع کردیم اومدیم

خونه

من: سلام های مامان مامی مام ننه

مامان: دختر اوندی باز صدات انداختی پس کلت؟

طی یک حرکت که خودم اختراش کرده بودم کولم رو به سمت داران که پایین پله ها بود

پرتاب کردم و خودم دویدم سمت مامانم وسط راه یک لنگی هم انداختم ننم دو تا ماچ کردم

من: یه وقت یه یادی از من نکنینا

مامان: دخترم من همش یادت بودم اصلا تو نبودیا ما افسرده شدم

من: آی داران کمرم شیکست بیا اینارو بگیر

مامان: این حرفا چیه

یه دفعه دیدم یه چیزی خورد تو سرم در واقع یکی زد تو سرم

داران: دختره ی نفهم باز تو اومدی؟ هنوز از راه نرسیده با کیفش زد منو داغون کرده

من: خوب کردم کیف که کمه باید با بیل ببام بزمن تو ملاجت

داران: روتو کم کن دختر

من: دوس میدارم پسر

مامان: بسه دیگه برو لباساتو عوض کن

من: چشم ——— درد و بلات تو سر این داران چغندر

لباسام که عوض کردم گفتم بذار یه زنگی هم واس این مصومه ی بی معرفت بزنیم یعنی  
من اگه بمیرم این نمیفهمه از بس غوزمیده

مصومه: بله

من: آی خدا کنه بری تو گله با این بله گفتنت کثافت معلومه کدوم قبرستونی هسی؟  
تمیگی یه دوسی خوبی داشتم خوب نگهش نداشتم یه خاک تو سری اومد و بردش تو باغ  
نشست و خوردش هان؟ هان؟

مصی: شما؟

من: دختری چشم سفید حالا دیگه میگی شما من تو رو ببینم برات دارم عوضی

مصی: فک کنم اشتباه گرفتم

من: چرا صداتو عوض میکنی مث پسرا حرف میزنی

مصی: من پسرم

م میام اونجا تلپ شم

سایه: همون چتر خودمون دیگه

من: یه جورایی راستی زنگ بزنی آرام هم بیاد فقط بگو اون بوزینه نیاتا





مامان: فقط یه بار دیگه بگو ننه یک ضربه ای بهت میزنم که بیای به صد زبان زنده ی دنیا  
بگی مامان

من: غلط کردم خوبت شد نن ببخشید مامی جونم ؟ من رفتم

مامان: بیا این لقمه رو ببر بخور که حوصله ی مریض کشی ندارم

من: دست طلا ننه جونم

اینو گفتم و در رفتم ولی صدای مامان رو شنیدم

مامان: فقط بیا خونه دریا

سوار ماشین شدم و روندم سمت دانشگاه

همنفسم شو همه کسم شو

دنیارو میخوام همراه باتو

منو نیگا کن عشقو صدا کن

به به یعنی من عشق این آهنگای خزم اون آهنگای غمگین چیه والله بوخودا

ازهمه دنیا منو رها کن

به به اینم از دانشگاه ما من که از بس دانش آموختم که اسمم شده دانش

هرکی میره دانشگاه آدم شه من همون فرشته موندم ههههههفک کردین میگم آدم نشدم

اوه اینم که ماشین موسیو پژوهش

اون لاستیکاش چقدر به من چشمک میزنن

نچ نچ نچ حداقل نه یکی نه دوتا چهار تا فک کنم زیادی بادشون کردنا منم که قوه ی انسان

دوستانم همیشه فعال دیگه رفتم تا یکم بهشون کمک کنم

آخیش اینم از آخری

من: اوا خاک به سرم چرا این ماشینه اینقد اومده پایین ؟ فک کنم خیلی بهشون کمک کردم

اشکال نداره که باد هواست دیگه یه بار دیگه بادشون کنه

رفتم سر کلاس مصی هنوز نیومده بود

نشستم پشت صندلی که همیشه آراد روش میشینه برای نقشم لازم بود

مصومه تا پاشو گذاشت داخل کلاس کتابی که دستم بود رو پرت کردم سمتش

یا مشتی قربون این چرا داره اینجوری میاد سمتم؟ وای رسید

من : سلام عخشم

مصی: چه سلامی چه علیکی چرا کتاب میندازی؟

من: آهان کتابو میگی جون تو که میخوام دنیا نباشه یک مگس از بغل دست داشت رد

میشد به این بزرگی

بعد به کلش اشاره کردم

مصی: آره ارواح عمت خوبه میگه بغل دست بعد زدی منو کور کردی

من: خوب مگسه داشت میومد سمت چشمات

مصی: برو بمیر

من: اصلا حقت بود من عمدا زدم تو صورتت تو غلط کردی تلفنت دادی دست اون پسر

عمه ی ماش مخت

مصی: وای اونو میگی دریا بدبخت دیدم سرخ شده نگو خندش میومده

من: شاید دستشویش میومده تو کدوم قبرستونی بودی؟

مصی: گلاب به روتومستراح

من: ایشالله همونجا بمیری بعد تو اعلامیت بنویسن به علت کمبود هوا مرحومه مغفوره  
معصومه همایون در دستشویی منزلشان جان به جان تسلین آفرید

مصی: دریا

من: جون مصی اینارو ولش بیا این نقشم گوش کن بعد نقشه ای که واس آق پژو کشیده  
بودم توضیح دادم

مصی: دریا تو رو خدا کوتاه بیا بدبخت گناه داره

من: من پام شیکست گناه نداشتم بعد اون یالغوز گناه داره؟ حرف نباشه بدو ببینم

آراد اومد و مصی دیگه نتونست اعتراض کنه وای داره میاد رو همین صندلی

وقتی رسید برگت تا بشینه که مصومه اومد

هوووو گفتم الان میشینه ها اونا شروع به حرف زدن منم اون یک تن آدامس هایی

که تو دهنم بود و تند تند چسبوندم رو صندلی خوب حالا میریم سراغ چسب چوب وقتی

تموم شد به مصی علامت دادم که بسه وای داره میشینه وای خـدا

.....

ادامه دارد.....

بالاخره تمرگید سر جاش کلاس با هر جون کندی بود تموم شد وقتی بلند شدم الکی

خودکارم رو انداختم جلو پاش

من: آقای پژوهش لطف کنید اون خودکارمو بدید

اون: خودتون بردارید

پسره ی خاک برسر واس من کلاس میای حفته بدون تنبون بری خونه

با یه لحن خر کننده و قیافه ای که هر وقت اونجوری میکنمش سایه میگه کثافت دلم  
میخواد بخورمت

گفتم: لطفا من پام درد میکنه

ای دختره ی درغگو پام درد داره آره ارواح جدت

دیدم خدازده خیره شده بهم پلک نمیزنه خدایا یدفعه پا نشه همینجا بلا ملا سرم بیاره

خاک توسر منحرفت دریا توی این محیط عمومی خیر سرت محصل رشته ی پرستاری  
هستی

اه کمتر هارت و پورت کن

من: آقای پژوهش

اون: هان

من: خودکارم

اون: اها الان

بعد دلا شد تا خودکارم بده چشمتون روز بد نبینه یک صدای ناهنجاری بلند شد که من به  
شخصه خجالت کشیدم چه برسه به اون بدبخت

وای پشت شلوارش پاره شد حالا نصف شلوار چسبیده به صندلی آدامسام کش اومده بود  
یعنی اوضاع شیر در آب طالبی بودا

پژوهش: لعنتی

من: اوا آقای پژوهش چی شد؟

پژی: نمیدونم کدوم آدم بی

پریدم وسط حرفش

من: آقای پژوهش تروخدا تو مکان عمومی از الفاظ زشت استفاده ننمایید



ای خاک بر سر من استفاده ننمایید دیگه چی بود

پژی: حالا هر چی اه

من: حالا میخواین چیکار کنین؟ باید با قیچی بچینمش

پژی: میشه بگید من چجوری برم بیرون؟

من: چمیدونم اون کوتتون رو بگیرین دورتون

خلاصه باهزار جور دردرس چیدمش وای ته خنده خدا لباس زیرش هم مشخص بود

ناکس مارکم میپوشید

چشاتو درویش کن دریا حالا اگه تو خارج بودی میخواستی دم به دقیقه به لباس زیرای

مردم نیگا کنی؟ استغفرالله عیبه دختر عیب

اون مایه خنده رو ول کردم و رفتم سمت ماشینم الکی خودمو معطل کردم تا ادامه ی ماجرا

رو بینم وای اوناهاش اومد سریع اومد تا سوار بشه ولی تا چشمش به لاستیکا افتاد

سرجاش مثل ماس وایساد

رفت سمت ماشینش و دستش رو کوبید روی کاپوت

یا خدا فک کنم شکست

خوب به اندازه کافی صحنه دیدم

بذار برم یه تعارفی بهش بکنم از بس من دل رحمم

من: آقای پژوهش چیشده؟ مثل اینکه پنچرید؟

پژی: شما میگید پنچر بگید داغون

من: آقا لاستیکاتونو میگم

پژی: آره

من: میخواید من برسونمتون

من میدونستم میگه نه و از این حرفا بهش تعارف کردم وگرنه من این آناس رو تو ماشینم  
رو راه نمیدم

ای ددم یاندی دیدم پررو پررو اومد سوار شد منم با تعجب نیگاش میکردم

پژی: خانوم رادمنش نمیخواهد حرکت کنید؟

من: هان چرا چرا الان

ماشالله رو که نیست سنگ پای قزوینه

میگم یه فکری من که میخوام کار این کلنگ رو بسازم بذار ببرم از یه کوهی بندازمش پایین  
کارو یکسره کنم

خاک بر سرت دریا با این فکرات آخه خنگ خدا این پسره رو چطوری میخوای بندازیش  
پایین با این قد و هیکل؟

هان ؟ حالا یه کاریش میکنم دیگه

تو کلا عقلت کمه

نظر لطفته

من: خونتون کجاست؟

پژی: میخوای چیکا؟

من میگم این ماش مخه میگید نه خاک تو سرت گور خر

من: میخوام با خانواده واس امر خیر تشریف بیاریم میشه بپرسم من شما رو باید کجا  
برسونم؟ نکنه میرید تیمارستانی نبوتی جایی؟ باید بگم من بلد نیسم

پژئی: نخیر خانم لطفا برید عفیف آباد

بابا روتو برم معلومه خر پولنا همچین میگه برید عفیف آباد

نکنه این بدبخت لال شده نه مٹ اینکه نشده

پژئی: کارتون غلط بود؟

من: چه؟

اون: همین کاری که کردید

من: آخی فک کنم هنوز تو شوکید دارید هذیون میگوید

اون: اتفاقا من هوشیارم فک کردی من خرم؟

من: اتفاقا مطمئنم که خری ولی یه جفتک کم داری

اون: واقعا متاسفم

برو واس عمت متاسف باش پسره ی سه نقطه هی اعصاب منو چیز مرغی میکنه

بالاخره رسیدیم حقشه از ص کرایه بگیرم فکر بدی هم نیسا روزایی که کلاس ندارم برم

مسافرکشی خرج خودم درمیارم خدارو چه دیدی شاید تو همین راه یکی سنگی خورد تو

سرش اومد گرفتم باید بهش فک کنم موضوع مهمیه

پژئی: ممنونم

من: به سلامت

پژئی: بفرمایید

من: کجا خونه ی شما؟ همینم مونده بیا برو دیگه

خدافسی کرد و رفت منم گاز ش گرفتم اومدم

چه پررو هسا خدا مصبت رو شکر هرچی آدم پررو پست میکنی واس ما ؟

رسیدم خونه وای خدا از خستگی مردم

من: اسلام علیکم اهل منزل

بابا: سلام دختر بابا

با مامی و اون دوتا اراذل خونه هم سلام کردم رفتم تا لباسم عوض کنم

ناهارم رو که خوردم اومدم تو اتاقم تا یکم بکپم وای کی درسم تموم میشه خدا باید بزنگم  
واس مصی و سایه و آرام تا بعداز ظهر بریم بگردیم باید برم یکم به مردم کرم برسونم اونا  
به من احتیاج دارن یه پیام واس ۳ تا شون زدم به این مضمون:

هوی سیبای پوسیده ساعت ۴ آماده باشید بریم بیرون کپک شدم تو خونه هر کس منو  
معطل بکنه با ماشینم شیشصد بار از روش میشم قربونم برید خاک تو سرتون خداسعدی

آلارم رو تنظیم به آقا خرسه هم مرخصی دادم خودم رفتم سر پست

هیشش وای خدا من که چشمم نمیبینه اه بعد از اینکه صدبار رفتم تو دیوار و کمد اینا  
دست و صورتم رو شستم رفتم که آماده بشم

یه تیپ ساده ولی شیک زدم رفتم پایین

من: مامی من رفتم بیرون

مامان: دختر مگه سرخود شدی کجا داری میری؟

من: دارم با اون سه کله پوک میرم بیرون خدافس

مامان: دریا نری بلا ملا سر کسی بیاری ها خدا من از دست این بلا گرفته چیکار کنم

من: وا مامان بذار من برم

الان دم خونه ی. معصومه هسم اون دوتا خل و چل اومدن

من: آتیش بگیری مصومه کج موندی

درهمین حین او مد بیرون

من و آرام و سایه: اووووووه بابا خوشتیپ

لامصب یه تیپی زده بود عمدا درو قفل کردم و بدون توجه بهش به خونشون چشم دوختم  
اون دوتا هم گرفتن که قضیه چیه خداروشکر کج مخ بازی در نیاوردن

مصومه درحالی که میکوبید به شیشه: اه دریا خل شدی درو باز کن سایه آرام

شیشه رو دادم پایین

من: اه خانم چه خبره با کی کار دارین؟

مصی: توراها تصادف مصادف کردین بابا منم مصومه

من: اه چه جالب منم یه دوست دارم اسمش مصومه است الانم منتظرشم

مصی: یاخدا بابا منم مصومه دیگه این درو باز کن

من: این دروغو که میگی راسه؟

خلاصه درو براش باز کردم

آرام: خدا بکشتت مصی چه پسرکش شدی

من: ایشالله پات پیچ بخوره بیفتی تو خوب چیه بشی عوضی همون دوتا خواستگاری کورو

کچل هم پریدن اصلا من با تو راه نمیام

مصی: باشه بابا نصف نصف

من: من کلش میخوام

مصی: بی انصاف

خلاصه کلی کل کل کردیم تا رسیدیم به کافی شاپ

سایه: دریا تو رو خدا امروز آدم باش کاری نکن آبرمون بره

آرام: مگه چیکار میکنه؟

سایه: بگو چیکار نمیکنه اوندفعه اومدیم بیرون رفته یه چادر کرده سرش هرچی دختر بدحجاب بوده رو میگرفته سامان هم کمکش میکرده بدبختا داشتن سکتہ میکردن

آرام: واقعا این کارهارو میکنی؟

من: چیکار کنم پس خو حوصلم میسره

مصی: سری از روی تاسف تکون داد به من چه دلم میخواد

وارد کافی شاپ شدیم و رفتیم یه جایی نشستیم والا دیگه مکان دقیق نشستن مارو میخواید چیکار؟

خاک بر سر من همه با دوس پسرشون میان کافی شاپ بعد من سه تا دم با خودم برداشتم اومدم

من: یعنی خاک همراه با مخلفات انسانی و حیوانی

مصی: اه چندش

سایه: حالا چرا اینقدر زیاد همون خاک بسه

من: دن د یه نگاه به دور و برتون بندازین ببینین کدوم قاطری تنها اومده همه با زیدشون اومدن بعد من پاشدم با سه تا اسب اومدم

آرام: حالا شدیم اسب؟

من: بودی عزیزم به روت نمیاوردم

گارسون اومد واس سفارش

نیشته ببند پسره ی سه نقطه اه اه

من: شیر موز

اون سه تا هم قهوه

من: اوه کلاستون تو حلقم برید همون شیر کاکاتون رو سفارش بدید بابا من که میدونم شما هنوز قهوه نخوردین

سایه: برو بایا

ارام: اتفاقا من عشق قهوم

من: اوه رابطتون عاشقانه است؟

آرام: خاک تو سرت دریا

مصی: بابا منم و یه قهوه

من: خیلی خوب بابا فهمیدم بند ناف شمارو با قهوه بریدن

منم میخواستم کاپوچینو بگیرم ولی اون موقع نمیشد کرم رسانی کرد بابا ده تومن میخوام بدم شیر موزا

آخرای شیرموزم بود آخی حیف عزیزم که همیشه بخورمت دست بردم تو موهام و یهوتیکه مو کوچولو کندم انداختم تو لیوان

دریا این کارو نکن زشته

برو مینم تو جاهای حساس پیدانت میشه چخه چخه پیش

بعداز اینکه این وجدان خاک بر سرم رد کردم رفت نقشم شروع کردم

من: اه چندشم شد وای

سایه: چته تو هر وقت شیر موز میبینی که انگار یه کوه بستنی و شکلات دیدی؟

من: وی توش مو بود

آرام: دروغ

من: دروغم کجا بود اه آقا آقا

گارسون که اومد بهش گفتم: آقا این چیه؟ به مو اشاره کردم

گارسون: امکان نداره

من: حالا که داشته من چیکار کنم؟

گارسون: ببخشید خانم الان واستون یه چیز دیگه میارم

من: اصلا پولم رو بهم بدین

خلاصه پولم رو گرفتم شادو شنگول اومدم بیرون

سایه: خر شانس

من: شامس چیه بابا عقل میخواد که تو نداری

سه تاشون مشکوک بهم نگا کردن

من: چتونه؟ والله من خوردنی نیسم

آرام: نگو که کار خودت بود

من: میگم کار خودم بود

سایه: خاک تو سرت عوضی مفت خور



مگ: از قدیم گفتن مفت باشه کوفت باشه

آرام: واقعا که

من: بستونه دیگه همتون شدین مامور منکراتی دیگه کجا بریم؟

سایه: بریم تو یه پارک بشینیم

من: باش

رفتیم توی یه پارک تا بشینیم که چشمم افتاد به بستنی

من: وای من بستنی موخوام

سایه: دریا به جون خودم بخوای کاردیگه ای بکنی خودم باپا میام تو حلقت

من: اوه اوه اوه چقد خشن

آرام: راس میگه دیه

مصی: اصلا خودم میشینم کل بستنیت نگاه میکنم

خلاصه یه بستنی خریدیم حالا مگه گذاشتن ما اینو کوفت کنیم بس که گفتم کرم نریز

کوفت نریز زهر مار نریز من: پاشیم جمع کنید بریم فردا کلاس دارم

مصی: راس میگه پاشین

اینم از امروز گذشت الان پشت میز شام نشستم

مامان: دریا این پنج شنبه یه مهمونی دعوتیم

من: به به مهمونی من لباس موخواما گفته باشم

دایان: تو غلط میکنی یه تانکر لباس داری

داران: هی میبینی تو رو خدا حالا فقط کافیه بگن مهمونیه یه گونی میدن به ما میگن بکن تنت

من: شما دوتا بز پس دیگهدکی میخواید خرجتون در بیارید زشته بخدا

بابا: دخترم راس میگه

دایان از سر میز بلند شد و گفت: فعلا دبرم یه سر به این دور و اطراف بزنم ببینم پدر و مادر واقعیم کجاست داران توهم میای؟

داران: آره داداش

مامان: بلا گرفته ذلیل بشین ایشالله این حرفا چیه میزنین

من: ممنون مامان من فردا بعد کلاس با مصی میرم خرید

مصی: وای کفنت کنم دریا ایشالله سر تخته بشورنت فلج شدم

من: بسه دیگه من باید تو این مهمونی تک باشم آندرستند؟

مصی: ای زهر هلاهل اندرستند بابا نو نو اندرستند

در بین غرغرای مصومه چشمم رو یه لباس خوشگل گرفت

لباس صورتی ملیح خوشگلی بود که مدل عروسکی داشت دور کمرش یه پاپیون بود در کل خیلی ناناس بود

دست مصومه رو گرفتم بردم تو مغازه

لباس تحویل گرفتم رفتم تو اتاق پرو

وای ننه جون این منم

چه جیگری شدم نذر دلم

اومدم درو باز کنم که به مصومه نشون بدم در باز نشد

یا خدا

من: مصی این در باز نمیشه

مصی: دریا مٹ آدم بیا بیرون من که میدونم باز داری کرم میریزی

حالا یکی بیاد اینو خرفهم کنه

خدا حالا چه گلی به سرم بگیرم؟

من: مصی این در باز کن

مصی: باید برم کمک بیارم

خدا من نمیدونم روزی که شامس تقسیم میکردی من کدوم قبرستونی بودم حتما کپیده

بودم

وای خده نمیدونم مصی کیو آورده صداس که آشنا میزنه

کل اعتماد به نفسم باحرفای مامان دود شد رفت هوا

من: مامان چشمای من وزغیه؟

مامان: تو از کل حرفام فقط همینو فهمیدی؟ آبرو ادمو میبیری

من: وای مامان ببخیال من دماغم شیکست

بابا: خانوم ولش کن صبر کن با آقای پژوهش اشناتون کنم

یه دفعه مغزم کار افتاد پژوهش؟ نه بابا فقط اون که پژوهش نیست

بابا: دخترم اینم آقای پژوهش و پسرشون آراد و خانمشون فاطمه خانم

نه خدا مگه من چه گناهی به درگاہت کردم خدا گفتم شوهر مبخوام نگفتم که آچار میخوام

من: سلام بعله بابا جون من آقای پژوهش رو میشناسم از همکلاسی هام هسن

بابا: واقعا؟ چه خوب

آره چه خوب اصلا عالیه چه خوبی پدر من بگو بدبختی

من: بعله خیلب خوبه

آراد: بله آقای رادمنش عالیه

ههههه مسخره عالیه برو بمیر من تو رو آدم میکنم

همین اول کاری مامان که رفت پیش فاطمه خانوم و بقیه

دایان و دارانم که رفتن پیش چندتا پسر باباهم که پیش اون آقای پژوهش من خاک توسرم

طبق معمول جایی هسم که غذا باشه از بس از ابن شربتتا خوردم شکل شربت شدم

هرکسی هم میاد شربت بخوره از من طعمش رو میپرسه والله انگار من ساقی هسم

هییشششش این ایکبیری اینجا چی میخواد

دریا پررو هسیا خونه ی خودشونه دلش میخواد

منم مهمونم باید راحت باشم

آراد: کدومش خوشمزه است؟

بیا میگم من شدم شربت چی میگی نه به من چه بابا

من: چمیدونم بابا انگار مناینجا میخورم بعد میگم کدومش خوبه

آراد: باشه بابا خریدیش؟

مٹ این خل و چلا زل زدم بهش

من: ن م ن؟

آراد: بابا لباسو میگم

من: میبینی که خریدم

آراد: خوب بایدم میخریدی خیلی بهت میاد

بیا من به این رو دادم پررو شد

من: بادمجونم رفته قاطی میوه ها

آراد: چی؟

من: میگم بادمجونم رفته قاطی میوه ها

آراد: منظور

من: یعنی میگم من از تو نظر نخواسم

آراد: لیاقت نداری

من: ندارم که ندارم تو رو سننه

اه اه پسره ی چلغوز اینقد دلم میخواد با پاشنه ی کفشم یکی از اون حرکاتم رو تو صورتش پیاده کنم

چه مهمونی بابا حوصلم پوکید که اینجا والله فک کنم آدمایی که اینجا هسن فک میکنن من نگهبان میز هسم از بس مٹ مترسک اینجا وایسادم دیگه رومم همیشه چیزی بخورم تقریبا نصف میزو درو کردم ولی هنوز گشمنه

ااا وایسا بیینم این که عرفانه کثافت کی برگشت یه خبری به من نداد برم یه حالی ازش بگیرم

عرفان بکی از دوستای منو و مصومه است درواقع از وقتی رفتیم دانشگاه خیلی پسر گلپه البته بامن بیشتر جوهره بعضی موقع هاهم همو آجی یا داداش صدا میزدیم تا اینکه این ترم مرخصی گرفت و رفت آلمان واس کار شرکت باباش

رفتم. پشت سرش و یکی از اون توسری های ننه بابا دار کوبیدم فرق سرش

عرفان: دریا نگو که تو هسی دریا فقط این ضرب شصت توهه

خوشم. میاد ضرب شصتم رو همه میشناسن

من: کوفت دریا زهرمار دریا مرگ و دریا اتفاقا خودمم کدوم گوری رفتی؟

عرفان برگشت و با چشمای اشکی نگام کرد

من: عرفان ببخشید تو اینقد بی جنبه نبودی

عرفان: قربونت برم من که بخاطر اون دستای کوچولوت گریه نمیکنم دلم واست تنگ شده بود

منو کشید تو بغلش ای خدا چه صحنه احساسی شد لحنم ومثل فسلمای هندی کردم  
من: آه عرفان این همه سال در کدام قبرستان به سر میبردی نگفتی یک نفر انتظار مرا میکشد ؟ خاک دوعالم بر فرق سرت پسره ی گور خر

عرفان منو از خودش جدا کرد

عرفان: هنوزم همون دریای دیوونه هسی

من: ارادت داریم دادا

عرفان: دریا اگه بدونی چقد دلم واست تنگ شده بود

من: منم دلم واست اندازه سوراخ جوراب مورچه شده بود عرفانی

عرفان: قربونت برم بعد یواش دم.گوشم گفت : آجی کوشولوی من

من : صد بار گفتم نگو کوشولو مگه تو چند سال از من بزرگتری بابابزرگ؟

عرفان: ۴سال ۵ماه ۰روز

من: چه دقیق

دیدم دوستای عرفان دارن یه چیزی میگن

\_عرفان معرفی نمیکنی؟

عرفان: ایشون دوست عزیزم دریا خانوم هسن و ایناهم آریان و سپهر هسن

به به این عرفان گور به گوری نگفته بود دوستایی به این.جیگری داره

من: خوشبختم

من: وای مردم از گشنگی

عرفان: دریا چقد تو میخوری دختر یه ذره کمتر بخور رو دست مامانت میمونی

من: برو مینم خواستگاری من صف کشیدن

عرفان: حتما همون کور و کچلا رو میگی یا اون آشغالی که اومده بود آشغال بیره یه دل نه صد دل عاشقت شد؟

من: عــــــــــــــــرفــــــــــــــــان

عرفان: جیغ جیغ نکن اتفاقا بدم نیسا فقط باید بری واس چشماش لنز بگیری یه دندون پزشکی هم میخواد یه دکتر پوست و مو هم ببرش دماغشم عمل کن یه دودست لباسم میخواد

من: آخی چه کم ببرش واسه عمت

عرفان: خاک تو سرت عمه ی من که بزرگ خاندانه ۰ تا بچه هم داره شوهرشم که تیمساره مگه از جونم سیر شدم حرفا میزنیا

من: به من ربطی دارم دیگه به خواستگاری من توهین نکنیا اتفاقا همصون دکترن و مهندس

عرفان: آره حتما دکتر تو کار قاچاق مواد و مهندس تو کار ساختمان های بی در و پیکر من: بیشعور اینا که شغلای آیندته

عرفان: عزیزم تو که خبر داری من درآینده دکتر مغز و اعصابم

راس میگفت اون واس دکتری میخوند منم پرستاری

من: قرارمون که یادت نرفته؟

عرفان: قرارمون یادت نره خیلی دلم تنگه برات قرارمون ساعت عشق

دستامو بردم بالا که بکوبونم تو سرش که خودش لال شد



من: مٹ اینکہ باز بیماری تو عود کرد

عرفان: جدی دریا قرارمون یادمه اصلا من هر بیمارستانی که توش تو کار میکنی میرم

من: آورین

بالاخره وقت شام شد

از شانس خوشگل من این آراد اسب نشست بغل دست من عرفانم کهدنمیتونست همش  
آویزون من باشه فرستادمش پیش دوستاش

آراد: خوش میگذره؟

من: نه اصلا اتفاقا خیلی حوصه سر بره

آراد: واقعا شما که دوست به اون خوبی دارید

فهمیدم.منظورش عرفانه

من: عرفان رو میگیذ ؟ عرفان که کلا یه دونا است

آراد: بله مشخصه

آخیش پسره ی فضول

داشتم غذامو با ولع میخوردم یعنی من تا غذا میبینم چشمم. کور میشه

آراد: خفه نشی اون نمکدونه بده

من: نمیشم بعدشم سیاه بود

آراد: کی سیاه بود؟

من: نوکر بابات

آراد: یه نمکدونه ها انتظار داری از اینجا دراز بشم رو میز تا نمکدون بر دارم؟

من: خوب دراز شو اتفاقاً به ذره خودتو تکون میدی بعدشم موجبات خنده های مارو فراهم میکنی

آراد: به درک

روشو کرد اونور

دلم سوخت طفلکی گناخ داله گذاش نمک نداله چنگده من دلسوزم

نمکدونو برداشتم و سرش شل کردم

نه که خیلی غذاش کم نمکه من میخوام کمکش کنم وگرنه من اینقده گلم که دومی ندارم

من: بیا بگیر

آراد: نمیخوام

ای خدا اینجوری که همیشه این باید از این نمکدون استفاده کنه

من: به درک چقد تو بچه ای

تا اینو گفتم نمکدونو برداشت ای جانم

ولی برعکس کردن نمکدون تو بشقاب همانا خالی شدن کل نمک همانا

آراد: اه لعنتی

من: نچ نچ نچ. مگه چلاقی

یه نگاه بهم انداخت که من به شخصه به خودم شکوفه زدم

آراد: کارتو بود؟

من: وا فک کنم دیوارای خونتون هم ترک برداره میگی کار من بوده

آراد: چون فقط تو هسی که از این کارا میکنی

من: بیینا اینقد به دختر مردم تهمت نزن دختر به این گلی ماشالله ماشالله آراد بمیره براش  
ایشالله

آراد: اا از خودت مایه بذار

من: اینقد ویز ویز نکن من الان خوابم میاد

وای بالاخره اومدیم خونه یعنی از بس خوابم میاد چشمم نمیبینه لحنم بچه گونه کردم  
باچشمای مظلوم زل زدم به دایان

من: دایان جونم؟

دایان: بین دریا صد بار گفتم چشماتو مٹ این خر شرک نکن بابا لامصب دل سنگ آب  
میشه

من: منم صدبار گفتم اون گربه شرکه بعدشم من اینطوری میکنم تاتو دلت آب شه دایانی؟  
داداشی

دایان: چته؟ من خر نمیشم

زیر لب گفتم تو کلا خری

دایان: چیزی گفتی؟

من: گفتم بلانسبت آق داداشم

دایان: آهان

من: داداشی جونم میشه منو کول کنی ببری تو اتاقم؟

دایان: والله خدا نمیدونم این لنگارو برای چی به تو داده مگه فلجی پاشو برو دیگه

من: ا دایان اذیت نکن دیگه من که خیلی دوست دارم بهت داداش میگم بهت آب پرتغال میدم برات یونجه میارم اا ببخشید این آخری اشتب شد حالا منو نمیبری اتاقم؟

دایان: چه کنیم که یه آبجی بیشتر نداریم

من: ماهم چه کنیم کا یه قاطر بیشتر نداریم

دایان: بله؟

من: هیچی میگم ما یه قاطر داریم اسمش دارانه

به به چه حالی میده یه دفعه جو گیر شدم زدم پشت دایان و گفتم

:برو خر خوبم تندتر

با ضربه ای که زدم پشتش تعادلش از دست داد و افتاد زمین حالا من بدبخت انگار اومدم اسکی رو پله ها میرفتم بالا میومدم پایین تا اینکه قل خوردم افتادم پایین پله ها

من: آخ ننه کجایی که دخترت به دیار باقی شتافت

دایان: دختره ی جفتکی این چه کار ی بود آخ مامان بیا که پسرت کشتن

مامان: چه خبرتو

با دیدم ما تو این وضعیت حرف تو دهنش ماسید

والله منم بودم اینطوری میشدم من که کلا لنگام تو هوا بود با صورت رفته بودم تو دیوار دایانم که خودشو به نرده ها آویزون کرده بود

مامان: دایان مگه میمون شدی که اینطوری آویزونی؟ دریا تو چرا خودتو چسبوندی به دیوار؟

مامان: آی مامان از شازدت بپرس که زد ناکارم کرد

دایان: ازمن بپرسه دارم ثواب میکنم ببرمش تو اتاقش میگمن آدمو سگ بگیره جو نگیره ها خانوم با دست یک ضربه زده به پشتم که تایک هفته باید رو شکم بخوابم

مامان: همه آتیشا از کور تو بلند میشه دریا

خلاصه با هزار زحمت سر پا شدم مژ آدمیزاد رفتم تو اتاقم کپیدم  
عشقم. منو ببخش من مجبورم ترکت کنم هی خدا پتوی خوشملم  
خوب مراحل بیدار سازی طی کردیم جدیدا جواب نمیده خوابم نمیپره باید دوتا مرحله بهش  
اضاف کنم

مثلا اونجایی که با پوز میام رو زمین زیرش سنگی میخی چیزی بذارم  
خاک بر سرت دریا بدبخت میمیریا  
وجدان جای اینکه اینقد پند و اندز بدی یه ذره سرت تو کار خودت باشه برو گلم برو خلم

وجدانم وجدانای قدیم والله الان علاوه بر اینکه فضول هستن بر ضدت هم هستن  
من نمیدونم کدوم آدمی گفت صبحا باید رفت دانشگاه فقط کافیه من ببینمش از خجالتش  
در میام  
آخه ننت خوب بابات خوب من بدبختی که الان دارم با یه چشم باز دهن اندازه غار علیصدر  
موهای شبیه به جنگل های ناشناخته آنگولا میرم تا صبحونه بخورم با چه امیدی برم درس  
بخونم؟

همینطور داشتم غرغر میکردم میرفتم پایین که داران اومد جلوم  
اول باچشمای گرد نیگام کرد بعد جیغ کشید  
داران: جیغ \_\_\_\_\_ یا خدا تواز کجا فرار کردی؟ تو خونه ی ما چی میخوای؟  
بایه صدای داغون گفتم: چته بابا

داران: یا خدا صدات چرا اینجوریه

من: داران مسخره بازی در نیار منم دریــــا

یه نفس راحت کشید: هووووووف دختر زهرم آب شد که نمیگی من با این احساسات لطیف  
شب خوابت رو میبینم؟

من: آخی چقدم تو لطیفی مث گل البته از نوع کاکتوس

داران: حالا اینا به کنار بدبخت همون دوتا کورو کچلی هم که خواستگارت بودن تو رو با این  
قیافه ببینن که میگرخن

من: دلشونم بخواد

داران: دلشون که میخواد ولی نه تخم مرغ گندیده

من: تخم مرغ گندیده خودتی چغندر

کلا اول صبحی واس من اعصاب نمیذارن که بابا من اعصابم ضعیفه

بعداز اینکه شکل آدمیزاد گرفتم روندم سمت دانشگاه

از بین آهنگای خز و مال عهد دقیانوس زدم آهنگ حصین جووونم

حقیقت میخام حقیقت

پی جوابای جدیدم

یعنی من عشق این اهنگم خوب رسیدیم به محافراگیری علم و دانش

منم که کلا پروفسسور

ماشین پارک کردم رفتم سمت کلاسا تو راه این پژی هم دیدم ولی محلش ندادم داشت از  
کنارم رد میشد که گفت سلام  
منم با یه لحن سرد جوابش دادم

پس انتظار داشتی بپریم بغلش بگم کجا بودی عخشم موهام ریخت از دلتنگی تو سیستم  
ما نیس

رفتم تو کلاس که مصومه رو دیدم

مصی: سلام خـــــــرمن کجا بودی؟

من: علیک دیشب که اومدم طویله دیدمت گـــــــاومن

مصی: ای دریای زبون دراز

پژی اومد و رفت پشت ما به فاصله ۳ یا ۴ تا ردیف نشست فک کنم بدبخت قرصاش با  
پوست خورده هی زرت زرت به من لبخند ژکوند میزنه

وسطای کلاس بودیم کا احساس کردم یه گلوله کاغذی خورد تو کلم

نچ نچ از بس زل زدم به تخته توهم زدم

دیدم نه همینطور ادامه داره

برگشتم تا ببینم کدوم شاسگولیه که یکیش خورد تو صورتم

||| کار این آراد مشنگ

یکی دیگه خورد تو کمرم استغفرالله برش داشتم تا بکوبنم تو سرش با دستام اومدم گردش کنم که یه چیزی فرو رفت تو دستم...

آی ددم یاندی این چه کوفتی بود والله از موقعی که وارد این خراب شده میشم انگار میام میدون جنگ باید از همه طرف مواظب خودم باشم

وای وای خونو بین اصلا کف کلاس کلا سرخ شده دست منم چشمه

دروخ گفتم کف دستم یکم خون اومده اعصابم خورد شد همون گلوله که توش سوزت بود برداشتم همچین انداختم سمت آراد که مستقیم خورد تو چشمش

آراد: آخ

استاد: چیشد آقای پژوهش؟

آراد: چیزی نیست استاد ببخشید

آخیش جیکرم حال اومد ایشالله یه روزی بشه پیام کل بدنتو از همین سوزنا بزنم

منظورت طب سوزنیه؟

هر کوفتی وجدان هی چپ برو راست برو پارازیت بنداز

شعور نداری که

تو که داری بیا به منم یاد بده

وقت میبره

وجدان جوووووون؟

یاخدا تو وقتی لحت اینطوری میشه ها خطرناک میشی خدافس

خوشم میاد خوب میگیری عزت زیاد



با ضربه دست مصومه هوشیار شدم

من: آی چته رم کردی؟

مصی: خاک تو سرت استاد با توهه

استاد: خانوم رادمنش تو کلاسید؟

من: وا استاد پس کجا هسم روبروتونم دیگه

استاد: خوبه پس بیاید این سوالو حل کنید

آقا من به شخصه چیز خوردم با مخلفات حالا چه گلی بگیرم تو کلم یا مшти نقی

پاشدم با قدم های محکم رفتم پای تخته وبی از درون نابود بودما

استاد: خوب شروع کنید

یا خدا جون من فقط یه ایندفعه

حالا انگار جون تو خیلی ارزش داره

تو باز پیدات شد هی بیا موج منفی بده

یه نگاه به تخته انداختم یا امامزاده بیژن اصلا اینو چجوری میخونن خاک تو سرم همون

روزی که جیم شدم اینو درس دادن

خدا نقشم بگیره قول میدم اون لباس که از مصومه کش رفتگ رو بهش بدم

یه نگاه به پنجره انداختم الکی خودم شک زده نشون دادم

من: وای استاد؟ بدبخت شدین

استاد: چرا؟

من: یکی از دانشجوها داره ماشینتون خط میندازه لاستیکاتون پنجر میکنه

خدایا منو ببخش غلط کردم

استاد مٹ جت رفت بیرون آخیش راحت شدم

مصی: خوب استاد پیچوندی کلک

من: چاکریم

بعد از اینکه از مصی خدافظی کردم اومدم خونه

وای خدا بالاخره امروز یه نفس راحت میکشم خداکنه شوخر آیندم منو ببره یه جایی که کلا دوراز علم و دانش باشه

میخوای برو زن چوپانی ایل قشقای شو

بدفکریم نی وجدان فورت کار انداختی والله شیر و پنیر و کره و هزارتا کوفت و زهرماری خودم درست میکنم

واقعا جدی گرفتی؟

خوب آره دیگه اصلا عالیه از فردا برم کوه بگردم دنبال یه چوپون چیزی

ای خدا اینو شفا بده

تاتو تو صفی کسی شفا پیدا نمیکنه

صدای زنگ اومد حتما دایان یا دارانه دیگه مگه تو فضولی  
بذار برم یه حمامی فسیل شدم دیگه

به به بذار یه کم چه چه کنم

بیشتر عرعر تا چه چه

وجدان همین الان مٹ آدم پاشو گورت کم کن

ودریا خشمگین میشود

و وجدان به قتل میرسد

غلط کردم من کار دارم

بابا جذبه بابا ابهت من باید برم تو کار نظامی اصلا خیلی کارایی دارم من

و کنسرت آغاز میشود رفتم جلو آینه حمام شامپو گرفتم دستم کف درست کردم اول  
موهامو حالت دادم بعد واس خودم ریش و سیبیل گذاشتم به به عجب تیکه ای شدم

زن ایرونی تکه خوشکل و بانمکه

زن ایرونی تکه والله یه گوله نمکه

خوب حالا میریم ادامه

دریا خانوم تکه خوشکل و با نمکه

دریا خانم خیلی تکه والله یه همسر با نمکه

هرکسی منو بگیره میره اوج آسمونا

اگه قدرمو ندونه میزنمش با دمپایی ها

من استعدادام کور شد اصلا من یه پاشاعرم

تو بودی که فک میکردی اگه بری من میمیرم  
 وقتی که برمیکردی دوباره جون میگیرم  
 تو بودی که فک میکردی همیشه بی تو سر کرد  
 برای قصه عشق باید تو رو خبر کرد  
 خاک تو سرت با این فکر  
 تو اشتباه میکردی  
 اگه ببینمت من میام برات با عمم

وای اصلا عمه ها در همه عرصه ها نقش می آفرینن  
 الهی پیام قبرت بکنم کدوم فبرستونی موندی  
 من اینجا پوسیدم و فسیل شدم  
 ای یار ای یار ای یار خلافاکار

قابل توجه شوخر عزیزم که سوار بر قاطر آبی رنگش داره جفتک میندازه

کلا اینارو داشتم بلند بلند میگفتم من وقتی میام حمام هیچکس جلودارم نیس کلا منو  
 حس و حال کنسرت میگیره

یه لحظه ساکت شدم تا نفس بگیرم دیدم داره صدای خنده میاد

نکنه توهم زدم؟ فک کنم این کفا از راه گوشم وارد مغزم شده

برم یه سر و گوش آب بدم با همون ریش و سیبیل کفی سرمو از لای در کردم بیرون

من: آیا کسی اینجاست؟

من

یا جد عمه ننه بزرگ عموی بابای مصومه این دیگه کیه؟

من: من کیه دیگه؟ تو اینجا چیکار داری؟

همون من: نشناختی؟ بابا آرام

من: جیغ تو اینجا چه غلطی میکنی؟

آراد: با دایان اومدیم یه چیزی برداریم دایان گفت بیام بهت بگم اون پوشه آبی کجاست

دیدم شما کنسرت راه انداختی مَث اینکه نقش پیرمردم بازی میکنید؟

من: هیییییع ای ددم وای آبروم رفت که رفت

سریع اومدم داخل ای ایشالله سنگ قبرت با اسید بشورم آراد تو خونه هم آسایش نداریم

کثافت

ای خدا به کدامین گناه؟ من چه گناهی کردم خدا آخه بگو من خودم به شخصه به درک

واصل میشم

خلاصه خودم شستم اومدم بیرون آفا اصلا دلم خواست چار دیواری اختیاری یه کنسرت

مجانم هم اومده

والله کوفتش شه ایشالله

مصی: یعنی خاک دریا خاک با فرقون

من: تو سر مصومه تو سرتا

امروز قضیه دیروز رو واس مصی تعریف کردم که با فوشاش منو مستفیض کرد

داشتم با مصومه صحبت میکردم که یه سایه افتاد روم برگشتم دیدم عرفان

من: عرفان بالاخره اومدی؟

عرفان: سلام

من: علیک

اینقد خوشحال بودم که از بازوش آویزون شدم

من: عرفانی اگه بخوای بری میکشمت

همچین میگم عرفانی یاد یه مجری میفتم که میگه فضای عرفانی هههه

کلا عرفان رو زنجیرش کرده بودم نشوندمش کنار خودم

سنگینی نگاهی رو حس کردم برگشتم دیدم آراد وا این چرا اینجوری میکنه؟ همچین اخم میکنه انگار من ارث باباشو خوردم هیششش حالا بیا منو بخور بیا منو با این چوب بزن برو واس عمت اخم و تخم کن

دلم میخواد پاشم برم این صندلیو به طور عمودی بکنم تو حلقومش

میمون خوشگل بی خاصیت

وا دریا خل بودی خل تر شدی؟ معلوم نیست با تودت چند چندی حالا میمونه با خوشگل؟

آقا دلم میخواد دوس دارم هم میمون باشه هم خوشگل به تو مربوطه وجدان؟

والله بحث با تو فایده نداره

تو که میدونی مٹ چنگال نشسته نپر وسط بندری برو برو برو گو گو گو

عرفان: باز داری برا کدوم آدم نقشه میکشی؟

من: وا عرفان داری منو میترسونی نکنه جادوگری رمالی چیزی هسی ازت انتظار نداشتم  
عرفان بعد ارز این همه دوستی خاک بر سر من کنن پاشو گمشو مینم

عرفان: یه نفس بگیر دختر میفتی میمیری رمال چیه بابا والله هر خری هم تو رو وقتی با  
این قیافت که کج و معوج میکنی ببینه میفهمه داری واس یه فلک زده نقشه میکشی

من: من قیافم کج و معوج میکنم؟

عرفان: آره دیگه تو که قیافت سه در چهار هس دیگه نمیدونم این ادا و اطوارا واس چیته

من: عرفان نامرد قیافه من سه در چهاره ؟ قیافه دوس دخترات سه در چهاره اصلا اگه اونا  
قیافه داشتن نمیومدن با تو گاو دوس شن

عرفان: نظر لطفته هر کدوم بخوان اینقد به من لطف داشته باشن من که خردوق میشم

من: اصولا خرا با چیزای کوچیک عرعر میکنن

استاد اومد نتونست جوابم بده

بهتر یه پسر که نباید با یه دختر خوشگل خانوم باوقار

اضاف کن دریا جان با اعتماد به عرش نجومی

آره خوب شد گفتمی از قلم نیفته

خواهش میکنم

داشتم میگفتم با یه خانوم که اسمشم دریا خانومه دهن به دهن بذاره والله بوخودا

وگرنه همچین با بیل میرم تو حلقش که آدم شه

بعد از کلاس باز آویزون عرفان شدم کلا من آدم چسبی هسم

عرفان: دریا مگه میخوام فرار کنم مث چسب چسبیدی به من بابا یه زره شل کن خودتو

دیگه همچین محکم ای بازو هام رو فشار میدی احساس میکنم دارم پرس میشم

من: آقا دلم میخواد اصلا همچین محکم فشار میدم تا شبیه گوجه بشی قیافت عینهو  
سوسک کش

بعد همچین محکم دستش فشار دادم که بدبخت قرمز شد

عرفان: آی دریا

مصی: دریا این بدبختو ولش کن از موقعی که دیدیش مٹ کنه چسبیدی بهش اینور میره  
تو هم میری اونور میره دریا هم رفته آدم میبینه دریا غیب شده نگاه میکنی میبینی خانوم  
داره در راه شکوندن دست جان فشانی میکنه

عرفان: آی مصومه دست درد نکنه این که زبون من حالیش نمیشه

من: والله هنوز زبون سوسکارو بلد نیسم میخوای یه کلاس بذار؟

عرفان: حالا من شدم سوسک واقعا که

به حالت قهر روشو برگردوند

من: وا عرفان تو که اینقد لوس نبودی رفتی دوروز با اون دخترای چشم آبی گشتی کلا از  
آدمیت به دور شدی قبلا بهت میگفتم بزغاله یادت رفته؟

دیدم جواب نمیده نه دیگه این خیلی پررو شده واس من قهر میکنه

رفتم پشت سرش وایسادم با کیفم یک ضربه زدم پشت سرش که کلا کیف کردم یعنی اند  
ضربه بود



من: پاشو پاشو جمعش کن بابا سر کوچه پهنش کن واش من ناز میکنه

عرفان: دریای خر حالا یعنی میخواستی از دلم بیرون بیاری؟ ابراز احساساتم خرکیه

من: همینه که هس حرفم نباشه

مصی و عرفان سری از روی تاسف برام تگون دادن

من: برین واس عمتون سر تگون بدین جلبکا حالا هم پاشین آتیش کنیم بریم بیرون که

امروز فقط میخوام حال کنم

همینجور داشتم واس خودم شعر میخوندم و با عرفان و مصی به سمت ماشینا میرفتیم

دلم مونده رو دستم

هنوز منتظر هسم

برم یا که بمونم

آخه بدجوری خستم

کجایی مهربونم نذار تنها بمونم

دریا خانوم

وا این دیگه کیه؟ چه قشنگ اسمم صدا میکنه نکنه شاهزاده سوار بر قاطر آبی رنگمه؟

وای خدا نوکرتم اها اها بیا وسط



عرفان: قزوین خواهر من قزوین —

مصی: هر سنگ دیگه ای بود تا حالا پودر شده بود ولی این هفتا جون داره

من: دارم که دارم چشتون دراد

خلاصه عرفان مارو برد یه رستوران خدایی رستورانه عالی بود

عرفان: بفرمایید خانوما خوشتون اومد؟

مصی: دست درد نکنه عالی

دهنم کج کردم یه چپی نیگا به رستورانه کردم و گفتم: بد بد نیست قابل تجربه

عرفان: دریا خیلی نمک شناسی بشکنه این دست که نمک نداره اون چشای باباقوریت رو

کار بنداز یه ذره آفت

من: آفت خودتی عرعر

عرفان: ای دختره ی چشم سفید

مصی: بسه دیگه بابا هی بپرین بهم

من: اوه اوه عری این مصی گشنشه بدو الان مارو میخوره

نشسته بودیم سر میز که دیدم یه دختر از اون عملیا یعنی عملیا زل زده به عرفان

فک کنم این باسنش عمل کرده دختره شپش  
 دریا یه بار مٹ آدم حرف بزن تا من دلم خوش شه  
 عزیزم فرشته ها که آدم نمیشن من یه فرستم  
 آره حتما فرشته عزرا بیل  
 روتو کم کن وجدان بی تربیت  
 دیگ به دیگ میگه ماکروویو  
 بیا برو اینقد ویز ویز نکن من کار دارم  
 خدا به خیر کنه  
 خیره عخشم

یه فکر شیطانی اومد تو ذهنم یه لبخند گشاد اومدرو دهنم اینقد گشاد بود که فکم درد  
 گرفت

عرفان: آخی میدونی چیه مصومه دلم واس این میسوزه(به من اشاره کرد)والله دختره  
 قشنگیه ولی حیف گه عقل نداره دختره بیچاره با خودش میخنده هی روزگار بی وفا چرا  
 کردی اینکارو با این بی نوا

من: اولاً این به درخت میگن دوما دیوونه هم خودتی سوما این به دیوار میگن

مصی: حالا چرا دوبار میگی این؟

من: چون دوبار گفت این

مصی: آهان

عرفان: من برم دستام بشورم



دختره همچین سیخ وایساد که من دوقدم رفتم عقب وای خاک تو سرم این که از همه بدتره

ستاره: بریم دریا؟

من: بریم

عرفان که از دستشویی اومد بیرون با چشای گشاد زل زد به ما چند قدمی اومد تا رسید به میزم

من: اوا عرفان عزیزم میدونم زبونت بسته شده از خوشحالی

دستش گرفتم نشوندمش سر میز

من: مصی پاشو پاشو ما بریم این دو کلاغ عاشق تنها بذاریم

ستاره: اه دریا جون کلاغ چیه بگو کبوتر

اوققققق کبوتروت

دست مصومه رو کشیدم تا بریم

عرفان: دریا

من: نمیخواه تشکر کنی عرفان فعلا

مصی: دیا این چه کاری بود کردی بدبخت عرفان

من: اشکال نداره

مصی: واقعا که

شام که خوردیم رفتیم سرمیز اونا

بیچاره عرفان انگار تو زندانه

من: عرفان ما میریم دیگه تو هم ستاره جون رو برسون

عرفان: اما

من: اما نداره ما رفتیم خدافس

آخیش چه حال دادا

رسیدم خونه در خونه رو باز کردم رفتم تو

من: سلام بر کانون گرم خانواده

یه دفعه یه چیزی فرود اومد رو سرم دیدم مامانم با جارو وایساده

من: آخ ننه چرا میزنی منه؟

یه ضربه دیگه زد

من: اه ننه

اومد یکی دیگه بزنه که گفتم: آی آی غلط کردم چیز خوردم

مامان: ذلیل مرده کجا بودی؟ مگه صد بار نگفتم نگو ننه هان؟

من: گفتم میرم با مصی و عری بیرون که

مامان: مٹ آدم حرف بزن مصی و عری

من: حالا

مامان: بیا برو لباسات عوض کن

من: چه استقبالی از من کردید واقعا

مامان: حرف نزن که از سرتم زیاده

من: بعله بعله شما درست میگین

من چقد عزیزم اصلا احساسات فوران میکنه عشق که کلا موج مکزیکی میزنه شما اینارو  
نبینین باطن رو ببینید

آخیش تخت عزیزم دوست دارم

دوست دارم من بیچاره

مگه تو دلم کسی رو داره

بگیر بکپ دیوونه داری شعرمیخونی

با من از عشقت حرف نزن نزن

یا خدا دیوونه شدی بخواب

وجدان برو بخواب بخواب



هی من خیلی خواب دوس میدارم خدایا یه شوخر گیر من بیاد کچه پولدار باشه بعد واس  
من خدمتکار بگیره وگرنه اگه به من باشه بدبخت نون خشکم گیرش نمیاد بخوره آخه نه که  
من خیلی سحرخیزم

اونوقت با شیش جفت بچه منو شوت میکنه بیرون

خاک تو سرت دریا شب و روز فقط بگو شوهر

وای وجدانی کله صبحم ول نمیکنی

خدا زده منو تو که به ۱۱ ظهر میگی کله ی سحر حتما به شیش غروب میگی لنگ ظهر

یه جورایی

واقعا که

بیا برو اینقد زر نزن همش ساز مخالف بزن

بعد از خوددرگیری های مزمن با وجدان دست و صورتم شستم بعد جنگلای آمازون رو  
شونه کردم

از پله ها اومدم پایین مامانم تو آشپزخونه بود پریدم تو آشپز خونه

من: سلام صبح عالی متعالی

مامان: سلام کوفت سلام حناق چه خبرته دختر ه ی آتیش .گرفته خدا به من یه صبر بده

من: وای مامان اینقد غر نزن

مامان: میخوای با این کارات برات بندری برقصم

من: آره موخوام

مامان: از رو هم نمیری که

من: مامانی من گوشنمه

مامان: کوفت داریم میخوای؟

من: من که نگفتم غذای دایان بده من بخورم

دایان: آی آی پشت سرمن حرف میزنی

من: پشت سر چیه بیا تا جلو روت بگم بیا غذاتو میل کن کوفت

دایان: اون که غذای دارانه

داران: بله بله میبینم که آقا دایان غذاشون نمیخورن

من: دلشو زده

یه دفعه مامانم یه جیغ ننه بابادار کشید که من گرخیدم

مامان: بسه بیاین کوفت کنین بعد گورتون رو گم کنین

اینو گفت و رفت بیرون

من: بیا همش تخصیر شماست

دایان: تقصیر نه تخصیر

من: حالا هر کوفتی

داران با یه لحن ادبی: فارسی را پاس بداریم

من و دایان همزمان: تو خفه

داران: بابا مرسی هگهانگی

من: مامان من برم اتاقم درس دارم

دایان: یا خدا واقعا راس میگی؟

من متعجب: چیو راس میگم؟

دایان بی توجه به من: وای داران باورت میشه باباخره اون مارمولکای بی نوا میرن بیرون

داران: بالاخره دعاهامون مستجاب شد

من: خل شدین

مامان: ول کنین دخترمو

من: خدا شفا بده

دایان: فقط کپکارو بریز دور

تازه دوهزاریم افتاد دارن منو مسخره میکنن

من: منو مسخره میکنین؟

داران: نه آجی برو مشخاتو بنویس

دایان: آره باید فردا بری مدرسه

من: مــــــــــــــــــــــــــــــــان



مامان: دایان داران بیاین برین ببینم

معرفی میکنم بهترین مکمل خواب آور سال کتــــــــــــابــــــــــــ

لامصب خیلی کارایی داره همین حالا مث خرس خواب بودما همین که کتابم باز کردم انگار  
شدم این آدمای معتاد که مواد ندارن

چشما قرمز اشک ازشون میاد همین طورم خمیازه میکشم

حالا اگه میخواسم یه فیلم ببینم چارچشم بودم

آخه اون فیلم خاکی برسریه

هییین وجدان مگه تو هم نگاه میکردی

پ ن پ تو نگاه کنی من برم قاطی باقالیا

ای ادم زرنگ

همین طور که داشتم لا وجدان بحث میکردم سرم افتاد رو کتابام میون خواب و بیداری  
بودم که در اتاقت باز شد

دایان: دریا دریا خوابی؟ آجی کوچولو

بذار یه کم خودم لوس کنم خداکنه خندم نگیره

دایان: جوجه موشی خرگوشی

بیا اینم از این حتما میخواد بگه قاطر گاو اسب

دایان: چقد درس خوندی فورا خوابش برده

بعد اومد بغلم کرد گذاشتم رو تختم چه حالی میده ها

دایان: کوشولوی بغلی

صدبار گفتم نگو کوشولو

فوری دستم گذاشتم رو دهنم ای من بمیرم

دایان: پس بیداری دوساعت دارم ادا ت میزنم

من: چیزه یه دفعه بیدار شدم

دایان: منم گوشام دراز

من: آره فقط یه جفتک کم داری

اینو گفتم و فرار کردم

از رو پله ها سر خوردم

من: مامان کم

مامان: باز چتونه

دایان: از این پپرس

من: هیچی بهش گفتم من خیلی دوست دارم

دایان: اینو گفتی؟

من: آره جون تو اینو گفتم

دایان: که اینطور من دارم واست

هووووووف به خیر گذشت

ای بابا از گشنگی رو به موت شدم یه ذره کوفتم نمیدن بخوریم

رفتم سر یخچال

خوب چی بخورم؟

گشنگه پلو با خورشت دل ضعفه ههههههه

هههه میخندی؟ باید پایون ببندی

بالاخره یه تیکه کیک برداشتم که با شیرموز بخورم

لیوان دستم بود کیک آوردم نزدیک دهنم تا بخورمش

کیک خوشمزه ی من هاهاها

یدفعه یه ضربه خورد تو سرم که با صورت رفتم تو کیک لیوانم خالی شد روم

من: آی ماما

دایان: حقته

من: قورباغه هم قدته چرا میزنی؟

دایان: که به من گفتی دوست دارم آره؟

من: آره عخشم

دایان: عخشم بخوره تو سرت

من: دلت میاد؟

دایان: پس نمیداد که به تو رو بدم که سوارم میشی

من: خوب باید سوار قاطر شد دیگه

دایان: چی؟

من: هیچی بابا میگم این حرفا چیه میزنی

دایان: اهان

مامان: دریا این چه سرو وضعیه؟ پاشو لباست عوض کن تا نهار بخوریم

رفتم تا لباسو عوض کنم که بابام اومد

من: سلام بابایی

بابا: سلام دختر بابا خوبی

من: آوره شما خوبید

بابا: تورو که دیدم عالی شدم

داران: اوه اوه انگار این تحفه چیه دیگه دیدن مارمولک عالی شدن داره؟

من: من مارمولکم یاتو سنجاب؟ حسود هرگز نیاسود

بابا خنده ای کرد منو بغل کرد: داران دخترم اذیت نکن

دور از چشم بابا زبونم رو تا نافم برای داران بیرون آوردم که با چشمای گشاد شده بهم نگاه

کرد

من: بابا جون کیف تون بدید من ببرم شما خسته اید  
 داران: لوس وقتی ما از سر کار میایم خانم با دمپایی ازمون استقبال میکنه  
 من: با شترا همینطور رفتار میکنن

اینو گفتم و جیم زدم وگرنه خونم حلال بود

بذار یه بار مٹ آدم لباس بپوشم والله کل لباسایی که تو خونه میپوشم پسرונה است یا  
 روش عکس اسکلت یا روش نوشته خطر هر وقت اون تیشترتم که روش نوشته دانجر رو  
 میپوشم دایان و داران میگن ما از دو کیلومتریتم هم رد نمیشیم چون خودت اعتراف کردی

رفتم جلو آینه

به به چه خانمی چه دختری چه چیزی دست میکنه تو دیزی

باز قاط زد

وجدان جون تو که میخوام دنیاش باشه چه دافی شدم؟

این چه طرز حرف زدنه حالا بگی نگی دوزار اومد روت

زارتو — دوزار؟ بابا ووس خودم پرنسسی شدم

اون دیگه از خود شیفتگیه مشکل من نیس

از بس کوری من که رفتم



من: مامان غذا رو بکش که اومدم

اینو بلند گفتم با یه پرش جانانه نشستم پشت میز سرم پایین بود داشتم با قاشق میکوبیدم  
رو میز

من: من غذا موخوام یا لا من غذا موخوام یا لا

وا اینا چرا صداشون در نمیاد؟ سرم آروم آوردم بالا دیدم چارجفت چشم زل زده به من یا  
مش باقر معلون نیس چیکار کردم نکنه فهمیدن اون گلدون بزرگه رو من شیکوندم  
نمیشه من یه غلطی کنم گندش در نیاد

من: چیزه .... رفتم تو حیاط..... داشتم میرفتم

دیدم مامان بلند شد یه ماچم کرد

وا اینا خل شدن؟ زدم گلدون شیکوندم ماچم میکنن؟ عجب از این بعد برم هرچی گلدونه  
بشکنم

مامان: قربون دختر خوشگلم برم چرا اینقد خوشگل شدی؟

تازه دوزاری کجم افتا که اینا از مرتبی من تعجب کردن وای داشتم خودم لوح میدادم  
وگرنه الان جام دم در بود

دایان: به به دریا خانوم خوشگل

من: چشم بصیرت میخاد دیگه

داران: اوه اوه حالا خودتو نگیر فردا دریا به سایه اش میگه نیا بو میدی

من: اصلا هم اینطور نیس

داران: باش بابا

خلاصه ناهار خوردیم اخیش سیر شدما  
من: مامان دست طلا ایشالله بری کربلا

الان یه خواب میچسبه  
بترکی دریا یا میخوری یا میخوابی  
چیکار کنم پس؟  
برو به مامانت کمک کن  
مامانم خودش میگه تو کمک نکنی بهتره چون بیشتر کار میتراشی  
از دست و پا چلفتیته  
خودتی کثافت  
یه ذره شعور داشته باش  
عشقم نمیکشه آقا هری چخه چخه  
باز تو خوابت میاد سگ شدی  
آره برو برو تا نخوردمت

اه این دیگه کیه داره زنگ میزنه؟ ولش کن بابا  
گوشی رو قطع کردم گذاشتم زیر سرم اخیش چه خوابی

یا ابوالفضل دیدم یه چیزی زیر سرم بندری میره کلا خواب از سرم پرید ای خودم کفن کنم  
که گوشی ندارم زیر سرم حالا خبر مرگم کی هس

بیا این مصومه خروس زنگ نمیزنه نمیزنه وقتی هم میزنه هر مگسه

من: بنال

مصی: جــــــــــــیــــــــــــغ

گوشی رو گرفتم اونور وقتی دیدم صدا نیماه گوشی رو گذاشتم دم گوشم

من: چته بابا خر گازت گرفته؟ یا دیوونه شدی؟

مصی: دریا دعا کن نبینمت وگرنه سرت میذارم لای پنجره اونقدر فشار میدم تا مخت بریزه  
بیرون

من: خدایا این منو تا یه قرن دیگه نبینه وگرنه میکشتم

مصی: این به درخت میگن خیلی پررویی تو غلط میکنی گوشی رو قطع میکنی کدوم  
گوری بودی هان؟ هان؟ هان؟

من: هوی چته باز رم کردی خیر سرم کپیده بودم

مصی: خواب آخرت ایشالله

من: برای خودت انشالله حالا چکار داری مزاحم شدی؟

مصی: هیچی حوصلم سریده بود

من: خوب برو ملاقه بیار همش بزن

مصی: دریا

من: ملاقه نداری؟ خوب زیرش کم کن

مصی: تو آدم نیسی

من: من فرشتهم فرشت

دیگه نداشت ادامه بدم تلغن رو قطع کرد خواب کلا از سرم پریده بود این خانواده ی ماهم نمیان بگن مردی زنده ای از بس منو دوس دارن

رفتم جلو آینه

یاخدا این دیگه کیه؟ موهام هرکدوم یه طرف رفته بود باید یه فکری به حال این سرووضعم بکنم وقتی شوهر کردم از خواب روز اول که از خواب بیدار شم که منو سه طلاقه میکنه میگه من رفتم زن گرفتم یا آدم خوار؟

از پله ها سرخوردم اومدم پایین

من: یوهووووو دایــــان برو کنار

اما دیگه دیر شده بود به خودم که اومدم دیدم دایان افتاده رو زمین منم رو کمرشم خدایا خودت منو نجات بده

آب دهنم رو قورت دادم یا امام موسی کاظم

لحنم مظلوم کردم: داداشی داداش جونم من که گفتم برو کنار

دیدم جواب نمیده یا خدا همه کاری کرده بودم دیگه ادم نکشته بودم

من: دایان دایان پاشو دیگه

دیدم یه صدای ناله میاد

دایان: خدا از رو زمین محوت کنه که نابودم کردی میمون درختی آی ننه کمرم

درهمین حین یه چیزی فرود اومد تو کمر من که با صورت رفتم تو سر دایان

صدای ناله همزمان من و دایان بلند شد: آی نابود شدم

مامان: دختر میمون چیکار پسرم کردی خدا بزنتت دختر با این کارات

پس نگو کار مامان خانوم بوده

دایان: لهه شدم

مامان: پاشو دیگه دختر لهش کردی بچمو

چقدر تو این خونه من عزیزم چقدر به من لطف دارن

من و دایان پاشدیم وایسادیم

مامان: دختر تو دیگه یه نره غول شدی این میمون بازی چیه

به به چقدر من الفاظ نیکویی دارم نره غول میمون درختی مارمولک

من: وای مامان تو رو خدا شروع نکن

مامان: بایدم اینو بگی

باید فردا برم یه سر به اون سایه خر بزتم از بس من بیکارم عین مادر بزرگا شدم والله

وای دوباره بدبختی ایشالله تخته کنن در دانشگاه دوباره خودم از تخت انداختم پایین

چهار دست و پا میرم سمت دستشویی دستم میره رو شونه و با پوز میام رو زمین

آیییی

از بس خودم زدم زمین فک کنم فکم ساییده شد خواب کلا از سرم پرید  
دستم گرفتم به چونم رفتم سمت دستشویی وای آگه من یه روز با این سرو شکل برم  
بیرون بدبخت مردم می گرخن خودم که از خودم میترسم چه برسه به مردم

خب بریم سراغ شکل آدمیزاد شدن یه مانتو صورتی کمرنگ با یه شلوار جین مایل به  
مشکی مقنعه مشکی با کفش اسپورت

من: مامان من رفتم

مامان: صبحونه خوردی؟

من: آوره خدافس

مامان: خدا به همرا

سلوم رخس خوشگلم خوبی عخشم؟ رفتم دست کشیدم رو کاپوت عروسکم یه ماچشم  
کردم

نچ نچ نچ خدا شفا بده

با صدای نچ نچ دایان برگشتم به عقب که دیدم دستش رو به آسمونه داره دعا میکنه

من: چنه عین جن بوداده میپری وسط

دایان: داشتم از صحنه های درخشان لذت میبرد

من: کوفته قلقلی هی ور ور میکنه

دایان: والله خوبه یه ۲۰۶ زپرتی بیشتر نیس

من: برای تو ز پرتیه واس من عروسکه

دایان: هوو عروس\_\_\_\_\_ک

من: تو مگه کار و زندگی نداری وای دیرم شدم

فورا پریدم پشت ماشین گازش دادم همچین گاز میدادم که خودم ترسیده بودم حالا تو این هاگیر واگیر یه اهنگ گوپس گوپس اومده بود منم که ماشالله جوگیر نزدیک بود برم تو بولوار

از بس از مردم فوش خوردم فوشدونم پر شد

هووووف بالاخره رسیدم خدایا شکر که سالم رسیدم وگرنه جوون مرگ میشدم

آخیش پنج دقیقه دیگه کلاس شروع میشه نزدیک بود دستی دستی خودم به کشتن بدم

داشتم تو حیاط میرفتم که یه ضربه خورد تو کمرم که تا فیخالدونم درد کشید

من: آی ننه کجایی که دخترت پرواز کرد به آسمونا

دیدم صدای عرفان اومد

عرفان: فعلا باید تو زمین باشی دختره خیارشور

من: خیار شور خودتی اول صبحی خر مغزت گاز زده

عرفان: نخیر گاز زده

من: حتما خورده جایی

عرفان: هیچ جایی هم نخورده فقط اینو میدونم که میخوام بکشمت

من: اوا چرا ؟ دلت میاد

عرفان: اتفاقاً دلم میاد آخه دختره ی اهریمن صفت این چه کاری بود با من فلک زده کردی  
من به گور هفت جد آبادم خندیده باشم که از اون دختره ی گلابی خوشم اومده باشه

وای وای چه غلطی کردم ولی خودم زدم به کوچه علی چپ

من: کدوم دختره؟

عرفان: میخوای بگی نمیدونی همون دختره اسمش سیاره بود چی بود اهان ستاره

من: اونو میگی دیدم دختره بدجور تو گفته دلم واسش سوخید

عرفان: اومدیم گدای سرکوچه تو کف من بود تو باید اونو بندازی به من؟

بالاخره با بحث آی فراوان با عرفان فهمیدیم که دیرمون شده وبه سوی در کلاس شتافتیم

من: هه ها هه عرفان خدا کنا بری زیر هیجده چرخ

عرفان: هه هه وای دربا بسه

حالا چه گلی تو سرم بگیریم

درزدم

استاد: بفرمایید

در باز کردم

من: سلام استاد

حالا این بچه ها همچین مث گور خر گردن کشیدن انگار آدم فضایی هسم من



استاد: به به خانوم رادمنش بفرمایید

من : استاد دم در دانشگاه دوتا دزد اومدن واسه زورگیری که آقای معین سر رسیدن وبهم کمک کردن

وبه عرفان اشاره کردم

یادروغ اینو از کجام در آوردم خدا عالمه

استاد : خداروشکر که آقای معین اومدن بفرمایی داخل

ایول

با عرفان رفتیم نشسیم کنار مصومه

مصی: کدوم قبرستونی بودی؟

قضیه رو تعریف کردم ولی خیلی یواش

مصی: خاک تو سرت آدم باش

عرفان: چه خبرتونه

من: تو حرف نزن فقط

من:آی دست بشکنه عرفان این دسته یه سنگ

عرفان: حقت بود حالا خودت باید این ستاره رو دک کنی

من: به من چه تو که پسری عرضه نداری

اینو که گفتم بهش برخورد

عرفان: اصلا نمیخواه خودم دکش میکنم

آخیش وگرنه نمیدونستم چه غلطی باید بکنیم من همیشه اینطوریم یه گندی میزنم بعد

نمیدونم چه جور باید جمعش کرد

دیدم گوشیم زنگ خورد مامانم بود

من: سلام منزل جـــــون

مامان: سلام دخترم دانشکاهی؟

جلل خالق این مامانم بود؟ والله گفتم الان همچین داد میزنه که منو از پشت تلفن میبلعه

من: آره مامی

مامان: دخترم زود بیا خونه که واس نهار مهمون داریم

من: کیا هستن حالا؟

مامان: خانواده آقای پژوهش مادر آقا اراد اومدن سر بزنی نگهشون داشتم

اهان پس بگو من هنوز سالمم واس خاطر این بوده ایش حالا اون شتر مرغ اونجا چی  
میخواد

من: وای مامان حالا اون شتر مرغم میاد من حوصلش ندارم

مامان: آره دخترم به اراد جانم بگو

من: وا مامان چی میگی

مامان: مواظب خودت باش خدانگهدار

تلفن قطع کرد

مصی: مامانته؟

من: آره ظهر این گاز انبری با خانوادش مهمونمون هسن

عرفان: اراد میگی

من: پ ن پ بقال سرکوچه

من عمرا به این بگم اصلا نمیگم بهش بهتر دلم خنک میشه

من: من اوادم

مامان: سلام عزیزم

فاطمه جون (ننه آراد ملقب به قاطر): سلام دریا خانوم خوبی؟

من: مرسی شما چطورید؟

فاطمه جون: ممنون خوبم

مامان: به آقا اراد گفتی؟

من: والله من ایشون ندیدم کلاس نبودن

آخیش حالا دروغ میگفتما همین جفت چشم دید که دوردیف عقبه

فاطمه جون: بذار واسش زنگ بزnm

رفتم بالا لباسام عوض کردم یه سارافون طرح جین با یه شلوار تنگ مشکی با شال مشکی

یه آرایش خوشگل هم کردم تا چشم آراد دراد

حالا چرا چشم آراد؟

ا وجدان جون کجا بودی؟ چه خبرا

همین دورو برا

چن روز نبودی راحت بودما

از بس بی تربیتی دیگه مث اینکه من وجدانتم

باش واس من فرقی نداره

بیا برو پایین

دادم میرم دیگه

از پله ها به صورت خانمانه اومدم پایین یه لبخند رو لب مامانم دیدم حقم داره من و این همه خانومی محاله

فاطمه جون: به به ماشالله دریا جون چه خوشگلی تو

هندونه ها طبق طبق

من: نظر لطفتونه

صدای زنگ اومد

رفتم آیفون بزنم دیدم این آچار تصمیم گرفتم در روش باز نکنم سیم آیفون هم کشیدم

بمون اونجا تا آمازون زیر پات سبز شه

مامان: کی بود؟

من: گدا بود رفتم یه پول بهش دادم

ههههه جیگرم حال اومدا

فاطمه جون: الو اراد مامان کجایی؟

فاطمه: وا دم در ؟ چرا زنگ نمیزنی؟

فاطمه جون: دریا عزیزم میشه درو روی اراد باز کنی؟

من: چرا زنگ نمیزنی؟

فاطمه: میگه هرچی زنگ میزنم در باز نمیکنید

رفتم سمت آیفون سیمش زدم بهش

من: بفرمایید

آراد: در باز کن

من: شما؟

آراد: منم اراد

من: اراد دیگه کیه؟

آراد: اراد پژوهش

من: کارت دعوت دارید؟

اراد: ای بابا این در باز کن

خاک بر سر وسط کوچه داد میزنی

بالاخره در روش باز کردم که اومد داخل

بعد از سلام و احوالپرسی گرفت تمرگید

هیششش خیلی ازش خوشم میاد

مامان: دریا عزیزم برو چن تا شربت بیار

من: چشم

وای وای میخای شربت بخوری.؟ من کوفتم نمیدم بخوری گلابی فک کرده الان واسش شربت میارم

صبر کن برم بپرسم چه شربتی میخورن

من: فاطمه جون شما شربت چی دوست دارین؟

فاطمه جون: من شربت آلبالو دوس دارم آرادهم عاشق شربت پرتقاله

من: اهان

که آراده عاشق شربت پرتقاله یک شربت پرتقال بهت نشون بدم که به مامان جونت بگی بابا

به به عجب شربتی بشه شربت مامان اینا رو درست کردم و شربت آراده جون هم همین طور فقط واسش به جای شکر به کم مایع ظرفشویی ریختم

فک کنم خیلی خوشش بیاد

سینی شربت گرفتم دستم و با به لبخند ژکوند رفتم بیرون

به مامان و فاطمه جون تعارف کردم تا رسیدم به آراده

من: بفرمایید

اراد: ممنون

خواهش میکنم عسیسم بخور تا جیگرت حال بیاد تا تموم بدنت شسته بشه

رفتم روبرو اراد نشستم زل زدم بهش

حالا میخواد واس من کلاس بیاد بخور دیگه

دریا خاک تو کلت یه چیزیش نشه؟

نه باو این جون خر داره

از من گفتن بود

کلا تو خیلی حرف میزنی

دیدم خیلی وقته مث عقب مونده ها زل زدم بهش اونم که خدای غرور انتر

رومو ازش گرفتم

بعد چند دقیقه دیدم صدای سرفش میاد ای جان ای جان

فاطمه جون: چیشد پسرم؟

من: فک کنم آقا اراد خیلی حول هسن

مامانم یک چشم غره به من رفتم که بعد از اینکه به تودم شکوفه زدم رفتم تو افق محو

شدم

مامان: دریا پاشو لیوان آب بیار

فاطمه جون: الهی بمیرم چشمات قرمز شده

رفتم لیوان آب آوردم دادم به شازده

اوه اوه انگار گاو وحشی

حقت بود پسر سه نقطه اینگده ازش بدم میاد  
 وای وای حالا چه بلایی میخواد به سرم بیاره این غول تشن خدا عالمه

سر ظهر بود که بابام و آقای پژوهش که بهش میگفتم عمو اومدن بعدشم دایان و داران  
 با کمک مامانم میزو چیدیم  
 مامان: بفرمایید بفرمایید  
 همه نشستن سر میز شروع کردن به خوردن  
 حالا این وسط این اراد همچین با ناز غذا میخورد که نگو منم که ماشالله انگار از سومالی  
 فرار کرده بودم  
 این اراد هم بغل دستم بود بعضی موقع ها همچین نیگام میکرد  
 اراد اومد آب بخوره که من فهمیدم از عمد دستش زد به لیوان من  
 بشقابم شبیه دریا شده بود  
 اراد: نچ نچ دستم خورد  
 کثافت معذرت خواهی هم نمیکنه  
 مامان: اشکال نداره پسر  
 من: بعله اشکال نداره بالاخره بعضی موقع ها ادم کنترل از دستش خارج میشه مخصوصا  
 عقب افتاده ها  
 قسمت آخر حرفم یواش زدم که اراد شنید

غذا که تموم شد نقشه کشیدم که اراد ظرف بشوره



من: من ظرفا میشورم

فاطمه جون: نه عزیزم خیلی زیاده بذار کمکت کنم

من: نه شما با مامان برید بیرون

فاطمه جون: پس اراد بهت کمک میکنه

هوؤ ایول بدبخت اراد تا اینو شنید چشاش شصتا شد

اراد: هوووف تا حالا تو عمرم ظرف نشسته بودم

من: حالا داری میشوری

اراد: من که میدونم همش زیر سر توهه

این داره زیادی حرف میزنه باید تا آخر ظرفارو خودش بشوره

عمدا یه ظرف زدم شکوندم

من: وای

همه ریختن تو اشپزخونه

فاطمه جون: خاک به سرم چیشد دریا

من: هیچی هیچی

عمو: بیا عمو جون بریم بشین اراد ظرفارو میشوره

حالا یارم بیا دلدارم بیا اخ جون

اراد: یه ظرفم نمیتونی بشوری؟

من: تو تجربش بیشتر داری

بعد طوری که کسی نبینه براش بابای کردم

بشور آقا اراد بشور

کوزت اراد ظرفارو که شست اومد بیرون خوشم میاد داداشام هم مٹ خودمم زرننگ هستن

من: خسته نباشی دلاور خوش گذشت؟

اراد باحرص: بعله خیلی خوش گذشت کارم به جایی رسیده که باید ظرف بشورم

مامان: پسرم دست درد نکنه این دریا همیشه بهش یه کاری سپرد از بس یه وریه

بیا اینم از ننه ی ما آدم تو شلینگ شنا کنه ضایع نشه نیگا نیگا پسره ی چیز مرغی چه خوش به حالش شده

آراد: نه این حرفا چیه بالاخره باید دریا خانوم یاد بگیرن

من: حتما از تو حالا دیگه واسه ظرف شستن هم کلاس میداری؟ نچ نچ نچ

آراد: نخیر کلاس نداره

من: باشه اینقدر حرص نخور شیرت خشک شد

هیییییییععع خاک تو سرم همچین محکم دستم کوبیدم رو دهنم که فکم جابه جا شد خاک تو سرم شد

اراد: نچ نچ ادبم که نداری

جوابش ندادم به جاش روم ازش گرفتم

دریا صدبار گفتم مٹ آدم حرف بزن جالا خوبت شد؟

آی وجدان گور به گوری حالا هی بیا به من سرکوفت بزن

پس پیام قربونت برم

آره باید قربونم بری

از پس پررویی

ارادت مندیم

اراد: های کجایی؟ حالا خجالت نداره

من: ها؟ همینجا

اراد: میگم خجالت نکش

ای بترکی پسر زبونت لال

من: اصلا هم خجالت نکشیدم واقعیت مَث ته خیار تلخه

اراد: گفتم به تو خجالت نمیاد

من: پس الکی ویز ویز نکن

اصلا حوصلش ندارم برم. حداقل یه سر به اون سایه گاو بزخم که یه زنگ به من نمیزنه

من: ببخشید من باید برم بیرون کار دارم

عمو: برو دخترم به کارت برس

بی توجه به اخم های مامان رفتم که حاضر بشم

به به عجب هلویی شدم من

هلو پیر تو گلو اونم تو گلو آقا اراد

وا این حرف از کجام در آوردم؟ خدا منو شفا بده

من: خداحافظا

بعداز خداحافظی از تو خونه پریدم بیرون هووو آزادی

برم یه آهنگ توپ بذارم

یه تیکاف مشتی کشیدم اومدم بیرون خوب چه اهنگی بذارم؟ یکی از همون اهنگ خزام  
بذارم

خداوکیلی ته خنده است مردم همچین نیگام میکنن که حس عقب اقتادگی بهم دست  
میده

معصومه که همیشه بهم میگه خلی دیگه

نگارم نگارم تورو خیلی دوس میدارم

عزیزم نمیدونی باتو من چه حالی دارم

یواشی نیگات میکردم بانگات ها میکردم

کوچه کوچه گشتم تا که تورو پیدا کردم

لیپات مٹ اناره همیشه هوات بهاره

چشات پرستاره نگات هیشکی نداره

هووو داشتم میرفتم که یکی از این پسمل هایی مامانشون یادشون میره پوشکشون عوض  
کنن دیدم

بذار یه حالی بهش بدم

سرعتم یولش کردم

من: آقا پسر

عععقق صدای پر عشوم تو لوزالمعده سایه پسره همچین مٹ خر تیتاب زده شد

پسره: بفرما خوشگله

ای خاک تو سرت خر شیرموز زده

من: یه لحظه بیا

همچین تا اینو گفتم پرید که بیاد تا رسید دم پنجره همچین گازش گرفتم که بدبخت رفت

تو هپروت

هههاهههه

کوزت آراد ظرفارو که شست اومد بیرون خوشم میاد داداشام هم مٹ خودمم زرننگ

هستن

من: خسته نباشی دلاور خوش گذشت؟

آراد باحرص: بعله خیلی خوش گذشت کارم به جایی رسیده که باید ظرف بشورم

مامان: پسرم دست درد نکنه این دریا همیشه بهش یه کاری سپرد از بس یه ور یه

بیا اینم از ننه ی ما آدم تو شلینگ شنا کنه ضایع نشه نیگا نیگا پسره ی چیز مرغی چه

خوش به حالش شده

آراد: نه این حرفا چیه بالاخره باید دریا خانوم یاد بگیرن

من: حتما از تو حالا دیگه واسه ظرف شستن هم کلاس میذاری؟ نچ نچ نچ

آراد: نخیر کلاس نداره

من: باشه اینقدر حرص نخور شیرت خشک شد

هیییییییعیعع خاک تو سرم همچین محکم دستم کوبیدم رو دهنم که فکم جابه جا شد خاک  
تو سرم شد

اراد: نچ نچ ادبم که نداری

جوابش ندادم به جاش روم ازش گرفتم

دریا صدبار گفتم مٹ آدم حرف بزن جالا خوبت شد؟

آی وجدان گور به گوری حالا هی بیا به من سرکوفت بزن

پس پیام قربونت برم

آره باید قربونم بری

از پس پرویی

ارادت مندیم

اراد: های کجایی؟ حالا خجالت نداره

من: ها؟ همینجا

اراد: میگم خجالت نکش

ای بترکی پسر زبونت لال

من: اصلا هم خجالت نکشیدم واقعیت مٹ ته خیار تلخه

اراد: گفتم به تو خجالت نمیاد

من: پس الکی ویز ویز نکن

اصلا حوصلش ندارم برم. حداقل یه سر به اون سایه گاو بزمنم که یه زنگ به من نمیزنه

من: ببخشید من باید برم بیرون کار دارم

عمو: برو دخترم به کارت برس

بی توجه به اخم های مامان رفتم که حاضر بشم

به به عجب هلویی شدم من

هلو پیر تو گلو اونم تو گلو آقا اراد

وا این حرف از کجام در آوردم؟ خدا منو شفا بده

من: خداحافظا

بعداز خداحافظی از تو خونه پریدم بیرون هووو آزادی

برم یه آهنگ توپ بذارم

یه تیکاف مشتی کشیدم اومدم بیرون خوب چه اهنگی بذارم؟ یکی از همون اهنگ خزام

بذارم

خداوکیلی ته خنده است مردم همچین نیگام میکنن که حس عقب اقتادگی بهم دست

میده

معصومه که همیشه بهم میگه خلی دیگه

زنجیر پای خستت

زلفای پر چینت بود؟

اونی که منو فریب داد حرفای شیرینت بود

من نبودم دسم بود

تقصیر استینم بود

عاشق کشی از اول در دینو ایینم بود

بلا نگیره چشمات

بلا مثل دلت بود

اونی که منو اسیر کرد چشمای خوشگلت بود

چشمای دخترای شرقی اینه

بلا ترین بلای رو زمینه

هر گلی خاری داره دس نگره دار

سزای گلچین همیشه همینه

یه روزی اومد که این دل حرفتو باور نداشت

میخواست که پرواز کنه اما دیگه پر نداشت

هوووو داشتم میرفتم که چشمام افتاد به یه پسری از اونا که ماماناشون یادشون میره

پوشکشون عوض کنن

بذار یه حالی بهش بدیم

من: آفا پسر

آی صدای پر عشوم تو لوزالمعده ی سایه پسره هم که مٹ خر تیتاب زده شده بود

پسره: بفرما خوشگله





من: سلام زن عمو دیگه گفتم یه سر بهتون بزنم

حالا دروغا من که هر وقت میام اینجا دوشب میمونم مٹ اسب آبی دروغ میگم

باسایه و سامان رفتیم نشستیم

من: خوب اطلاعات بدید زود باشید این چند وقته نبودم

سامان: اوه بعله قربان خدمتتون عرض کنم که سایه خانم به عشخشون رسیدن

تا اینو گفت سایه یک تو سری بهش زد که من دلم واس سامان سوخید

من: به به سایه خانم دستتون درد نکنه حالا ما شدیم غریبه دستتون درد نکنه شیرم حلال

نمیکنم انتر خرچسونه

سایه: اوه دریا ترمز کن بابا این داره چرت میگه فعلا اومدن خواستگاری

سامان: برو مینم این داره دروغ میگه بخدا دریا یکجوری عاشقونه بهم نگاه

میکردن که من بدبخت شب یه عروسک خری گذاشتم جلوم بهش نگاه عاشقونه کردم

من: پس اوضاع شیر آلبالوهه

سامان: آره بابا

من: مبارکه مس توهم رفتی قاطی مرغا

سایه: حالا هی اینو بکوب تو سرم

من: حوصله هم نداری حالا اسم آقا دوما چیه؟

سایه: احسان

سامان با یه لحن به قول خودش عشقولانه: از عشق تو احسان رفتم زیر نیسان

سایه: ســـــامـــــان صد بار گفتم اینو نگو

من: به به به چشمم روشن هنوز نه به داره نه به باره یایه خانوم میخواد داداشش بکشه  
 مگه چیه اصلا از عشق تو احسان رفتم زیر فرقون  
 سایه: ایشالله جفتتون برین زیر هیجده چرخ کثافتا  
 من: برو بابا به دعا میمون درختی بارون نمیاد  
 سامان: راس میگه  
 سایه: حالا هی منو حرص بدید  
 سامان: من برم کار دارم ولی دریا تو ادامه بده  
 من: حتما

تا سامان رفت پریدم رو سر سایه  
 من: انتر خانوم که میخوای شوهر کنی؟ اونم زودتر از من  
 سایه: آی آی دریا چته بابا  
 من: راستشو بگو بدبخت چچور خام تو جادوگر شد؟ نکنه بدبخت چیز خور کردی؟  
 سایه: نه بابا این خودش عاشقم شد  
 من: راستکی راستکی؟  
 سایه: آره  
 من: آی ایشالله کوفتت شه تو گلوت بمونه  
 سایه: مرسی از دعای خیرت  
 من: حالا داداش ماداش نداره بیاریش واسه من؟

سایه: چرا اتفاقا داداشش نیست ولی یه پسر عمه داره به درد تو میخوره

من: جون من؟

سایه: آره والله

من: تو دیدیشدچجوریه؟

سایه: آره بهم خیلی میان بذار برات بگم یه کم پاهاش میلنگه که با عصا درست میشه  
چشماشم یکیش کوره یکیش لنزه تازه لنزش با رنگ چشمت سته دیگه دندوناش یه  
ارتودنسی میخواد اوووم

من: ســـــایه برو بذار واس عمت اینارو عوضی

سایه: نوچ نوچ نوچ عمه من عمه توهم میشه که

من: بذار واس خاله ات

سایه: مشکل اینه خاله هم ندارم

من: واس خرت خوبه؟

تا شب خونه ی عمو اینا موندم هی این سایه اسکول عروس شد

من دارم واسه امتحانا خودمو میکشم

دوستم داره خرید عروسی میکنه

این انصافه؟

این عدالته

اون گور به گور نیمه گمشده من کووووو

ایشالا بمیری راحت شم

باز داری راجع شوهر حرف میزنی؟

آره بابا من شوخر موخوام

وای دریا اینقد که درباره شوهر حرف میزنی فکر درس نیستی

به درک

اینم طرز حرف زدنت

برو باو

من: سلام

مامان: سلام

بابا: سلام بابا

من: شب بخیر من که دارم از خواب بیهوش میشم

آخیش فقط خواب خواب و ابواب

مامان: دختر پاشو برو دانشگاهت دیر شد

من: وای مامان نیم ساعت دیگه کلاس دارم

مامان: اینقد میخوری نترکی فردا که خیکی شدی پیرمردم نیگات نمیکنه من باید بندازمت

تو خمره ترشی



استاد رسیده بود دم کلاس به دم کلاس که رسیدم همچین وایسام که داشتم از پشت  
 استاد بغل می‌کردم من: سلام استاد  
 استاد: سلام دخترم برو داخل  
 خداروشکر این استاد خوب بود  
 رفتم داخل پیش مصومه نشستم  
 مصی: علیک  
 من: سلام  
 مصی: بازم دیر اومدی  
 من: آره اینجوری حالش بیشتره  
 مصی نچ نچی کرد و روشو کرد سمت تخته  
 من: بیینا برو واس عمت نچ نچ کن هی واس من فاز بر میداره چیتوز موتوری  
 مصی: باش بابا هی عمه من مستفیض کن

بعد از پایان کلاس یه نیم ساعتی وقت داشتیم تا کلاس بعدی ای تی ملا به سر این زنگ با  
 مرده شور کلاس داریم

از این استاد اینقد بدم میاد نه که مرده شور باشه ها نه باو یک موجود ناشناخته ای هس  
 که نگو یعنی امتحانایی که میگیره که سخنش جداست سر کلاس که انگار سگ گازش  
 گرفته انترو

امروزم میخواد امتحان بگیره

ای ایشالله امتحانا گم کنه اصلا خداکنه بخوره زمین

مصی: چته ساکتی؟ تو هر وقت ساکتی یا داری نقشه میکشی یا داری به یه بدبخت فوش میدی

من: داشتم به امتحانی که این مرده شور میخواد بگیره فک میکردم

مصی: تو فکرش نرو عخشم

ای ایشالله دست قلم شه مرده شور پسره ی چسی معلوم نیس این سوالا از کدوم قبریتونی آورده؟

داشتم با عمه جناب مرده شور میرفتم ماه عسل که یه یایه افتاد روم سرم بلند کردم دیدم خود افلیج شدشه

مرتضوی(مرده شور): خانوم راد منش چرا نمینویسید؟

من: ببخشید استاد یه سوال داشتم؟

استاد : سوال مواب نمیدم

من: سوال غیر درسیه

استاد : پرسید

حالا همه به ما نیگامیکردن

من: میگم من از موقعی که چشمم خورده به این برگه مغزم مشغول این شده که دقیقا این سوالا از کدوم قسمت جزوه است؟ والله من که خل شدم استاد

استاد: خانوم نخوندید چرا بهونه میارید؟

من: والله یه مرور کردم ولی چشمم به اینجور سوال هایی نخورد بفرمایید اینم برگه



برگه رو تحویل دادم اومدم بیرون خوبه حداقل قبول میشم پسره ی عقده ای خاک توسر  
بعداز امتحان دوباره باید مینشستیم چون باهامون کار داشت

مرده شور: خوب دانشجویان عزیز شما این ترم یه نمره دارین که به صورت عملی فقط از  
اول بگم که باید قرعه کشی کنیم و هیچ تغییری توش داده نمیشه باید گروه های دونفره به  
استان های مختلف برن که بهشون معرفی میشه

دیدم یه دستی محکم نشست تو پهلوم

من: آی چته مصی؟

مصی: وای دریا خداکنه من و تو باهم بیوفتیم

من: باش بابا خودکشی نکن

استاد: خوب میریم سراغ قرعه کشی

خانم فاطمه احمدی با خانم زهرا حیدری

آقای بهنام نامی با خانم مریم فاطمی

آقای محمد سیاری با علی نیکو

وای خدا هنوز من موندم با چند نفر دیگه

خانم دریا رادمنش با آقای آراد پژوهش

من: چَه \_\_\_\_\_ه؟

استاد: چه خبره خانوم

ای بدبختی این مصومه انگل با عرفان افتاد هرچی به اون مرده شور گفتم منو عوض کنه  
گفت نه

من نمیرم اصلا نمی\_\_\_\_\_رم

ای ایشالله چرخ ماشینت در بره بری تو بولوار مردیکه ی عقده ای ایشالله بیام سر قبرت  
کاج بکارم

عرفان: چته دریا؟ خل شدی

من: آره خل شدم از دست این مرده شور ای ایشالله بیان جنازش ببرن

مصی: دریا مگه چیشده چیکار به این پسره داری تو؟

من: تو که خیالت راحت با عرفانی اونم اصفهان نزدیک همینجاست من چی باید از شیراز  
برم شمال

عرفان: اتفاقا شمال خوبه ها هر روز برو کنار دریا شاید همونجاها یکی اومد تو رو گرفت

من: عرفان بس کن من حوصله ندارم میزنم سرویست میکنم

عرفان: دست درد نکنه خودم که به سرویس احتیاج ندارم ولی ماشینم خیلی کثیف شده

من: یک تو سری بهت بزنم من

عرفان: غلط کردم

اینو گفت فرار کرد از همونجا هم خدافظی کرد

مصی: دریا همش ۵۰ روزه

من: هههه ۵۰ روز برو بابا

مصی: من هرچی به تو بگم مرغت یه پاداره

امیدم فقط به این بود که بابا بگه نمیشه بایه پسر بری آره این بهترینه رسیدم خونه در باز  
کردم

من: سلام

دایان با تعجب: علیک سلام خوبی

داران: سلام دریا خودتی؟

من: هم خوبم هم اینکه خودمم

دایان و داران: وا

من: والله شما چتونه؟

دایان: والله تا اونجایی که تو میومدی خونه یادمه باید خودمون از زمین لرزه نجات بدادیم

داران: راس میگه امروز اصلا نفهمیدیم کی اومدی

در همین حین صدای مامانم از تو آشپز خونه اومد

مامان: دایان یه زنگ به دریا بزن چرا نیومد دلم شو ر افتاد

وا عجب زلزله بودما

من: مامان من اومدم سلام

مامانم با ابروهای بالا رفته اومد بیرون: یا خدا چت شده دریا نکنه تصادف کردی صدات  
نمیاد

من: ا مامان من نمیدونم تو چه اصراری داری من تصادف کنم بابا من سالمم فقط یه کم  
خستم برای ناهارم صدام نکنین

داران: عجیبه واقعا ناهار نمیخواهی؟

من: نه نمیخوام

ای بابا حالا ببینا یه امروز که من جو دختر مظلوما گرفتمم اینا ولم نمیکنن نمیذارن که یه  
ذره من تو خودم باشم

وای کاشکی میشد با همین لباس راحتیا رفت به دانشگاه و بیرون هی اینو بپوش اونو  
بپوش

واقعا برات متاسفم آخه تو پوشیدن لباسم تنبلی میکنی

بابا این حرف دل همه است

بعله میدونم

باز یادم افتاد که باید با این غوزمیت یه ماهی برم شمال هی خدا مصبتو شکر آخه این چه  
آشی بود که این مرده شور واس من درست کرد؟

من بدبخت میرم لب دریا باید با خودم با آفتابه آب ببرم نیس که شانس خوشگلی دارم از  
اون جهت میگم

در اتافم زده شد

من: کیه

بابا: دختر تو هنوز یاد نگرفتی بگی بفرمایید

من: بابا بیاین داخل

بابا اومد داخل کنارم رو تخت نشست

بابا: چیزی شده دخترم؟ دایان میگفت از دانشگاه که اومدی کسل بودی

ای دایان دهن لق

من: نه فقط اینکه برای یه پژوهش یک ماهی باید برم شمال

بابا: تو که همیشه آرزوت بود که از این کار عملیا داشته باشی

من: آره ولی با آدم نه با یه غوزمیت

بابا: چی؟

من: من با آراد پژوهش هم گروه شدم بابا من میدونم تو نمیداری من با یه پسر غریبه برم

اینو گفتم نیشم تا بناگوشم باز کردم ولی با حرف بابا تا فیخالدونم سوخت

بابا: نه این چه حرفیه آراد که غریبه نیست اتفاقا خیالم راحتیه فقط بهش سفارش تو رو

نمیکنم چون نمیخوام همش نگران امانت داری باشه

اینو گفتم و رفت بیرون اه خدا چرا چرا چرا؟

تنها امیدم کور شد

حالا چه گلی تو سرم بگیرم؟

توی فکر بودم که گوشیم زنگ خورد بدون اینکه نگاه کنم جواب دادم

من : بله

سایه: اوه مای گاز بابا کلاست تو کلیه سمت راستم

من: بنال مینم

سایه: نه میبینم هنوز همون دریا بی تربیتی

من: سایه اون گالت ببند مینم حالا چیکار داشتی که مزاحم شدی

سایه: خاک تو سری دیگه منو بگو که اول زنگ زدم واس تو

من: حالا مگه پیشده رفتی تو فاز

سایه: خواستم بگم تا آخر ماه عروسیمه

من: هههههااآآن؟ خاک برسرت سایه \_\_\_\_\_ ک اینقد هولی بدبخت

سایه: چی میگی تو بابا به خاطر احسان چون یه یفر کاری مهم داره

من: برو برو من تو رو میشناسم رفتی اون فلک زده رو با عشوه قاطری هات خام کردی

سایه: دریا خیلی بدی

من: میدونم عخشم یه چیز جدید بگو حالا اینا ولش کن جواب مثبتت چیه فردا بریم

خرید؟

سایه: تو که خودت میگی مثبت بیا دنبالم تا بریم

من: نه بابا روتو برم فردا ساعت ۵ حاضر باش خدافس

سایه: بای

ای کوفت و بای حناق بای اینقد بدم میاد میگن بای خو مٹ آدم بگو خدافس

قـــــــــارـــــــــقـــــــــور

آخی بمیرم واس شکمم همیشه مظلوم واقع میشه دستم کشیدم روشکمم عزیزم گشنته؟

بذار بریم پایین غذا بخوریم

وا این کارا چیه میکنی

مگه چیه خوب گشتمه دیگه

بیا برو که من از دست تو دیوونه میشم

از رو نرده ها سر خوردم پایین

من: مـــــــــاـــــــــان من گشتمه یوهوووو

پریدم پایین

مامان: ای خدا گفتمم آدم شده نگو همون شتری که بوده مونده

به به ماشالله چقد من صفات عالی دارم خانوادم منو به عنوان شتر میشناسن

من: خو گشتمه

مامان: بیا برو تو آشپز خونه تا برات غذا بیارم

من: چشم قربان

مثل بز پریدم تو آشپزخونه نشستم پشت میز

مامان: والله خوبه یه ظهر غذا نخوردی

مامان غذا رو گذاشت جلوم یه دلی از غذا درآوردم رفتم جلو تلویزیون

وقتی که میبینمت ناز کن

موهاتو ببند و هی باز کن

فصل عشقمون رو آغاز کن

اوهو اهنگ رفتم جلو آینه موهام باز کردم عشوه اومدم

عشوه میومدم و به طرز حرفه ای با ناز میرقصیدم

باز مٹ هرشب دوست دارم ببینم تورو

بیا وسط اها اها کی بشه عروسی سایه کمرم خشک شد

مامان: بسته دختر بیا برو اتاقت جمع کن

وای منفور ترین کار دنیا با بی حوصلگی رفتم تو اتاقم

خوب جورابم زیر تخت پیرهتم لبه تخت پوست لواشکا که تو سطل آشغال جا نمیشه آخه

پراز پوست چیپس میره پشت کمد کیغمم پیش میز کامپیوتر لباسام هم چپوندم تو کمد

بنازم ناز شصتدختر چقد تو خانومی بایه لبخند پهن صدای مامان زدم

من: مامان بیا

مامان: چته دختر

همینجور که مامانم پشت سرم بود با یه ذوق حاصل از شکافتن هسته اتم گفتم: ببین

مامان بعد بگو چه دختر تنبلی حال میکنی

باضربه ای که خورد پشتم صدام بلند شد

من: آی مامان

مامان: یامان دختره ی پررو بازم میگم چه دختر تنبلی این چه وضعشه اتاق مرتب کردی

بیا برو بیرون



با لب و لوجه ی اویزن رفتم بیرون

مگه چش بود خوب بود که

همینجور با خودم درگیر بودم که بابام از در وارد شد کلا بی خیال خود درگیری هام شدم  
طی یک حرکت قاطر مانند پریدم تو بغل بابام

من: سلام علیکم پدر

بابا: علیک سلام دختر بابا

مامان: خاک به سرم دریا بچه شدی بابات پرس کردی خرس گنده بیا اینور ببینم

من: وا مامان اصلا بیا همش مال خودت چرا حسودیت میشه

اینو که گفتم بابام غش کرد خنده

مامان: ذلیل مرده

اینو گفت و گذاشت دنبالم

من: یا ننه علی قاسم و اااااای

پریدم تو اتاق درم بستم آخیش وگرنه مامانم منو کباب میکرد یه اهنگ بذاریم یه کم  
جفتک بیرونیم

خوب اهنگ چی بذارم؟

بامن میرقصی وقتی میرقصی

من ازت خوشم میاد به دلم نشستی

به اینجا اهنگ که رسید رفتم جلو آینه

یه صورت فرشته باچشای شیطونی با نگاه منو میخواد

منم میگم ای جوووووون هووو

رفتم رو تختم خودمو انداختم پایین

دوباره از اول ولی ای شانس سیاه بار آخر پام گیر کرد به لبه تخت با مخ اومدم رو زمین

آی ننه مخم بیا منو بگیر که دخترت جابه جا مرد

سرم بلند کردم دیدم دایان با چشمای گرد شده دم در اتاقم وایساده

من: ها چته؟

دایان: دریا چیزی نخوردی؟

من: نه کوفت خوردم اصلا تو از کی اینجا وایسادی؟

دایان: والله از همون موقعی که مٹ اسگولا ۳ بار رفتی رو تخت پریدی پایین

من: تو غلط کردی آدم آسایش نداره بابا یه دری میزدی شاید من دارم تنبونم عوض میکنم

دایان: والله درم زدم ولی ماشالله صدای آهنگتون تا هفت تا کوچه اونورترم میرفت

من: زیادی حرف زدی برو تا منم پیام

بعداز شام بابام صدام زد که باهام کار داره

اصلا من خیلی مهمم

بابا: توب دخترم برای اون سفری که باید بری از آقای پژوهش پرس و جو کردم باید ماه

دیگه برید تقریبا ۳ ماه اونجا هستید

من: چند ماه؟

بابا: ۳ ماه

من: اون مرده شور که گفت ۱ ماه

بابا: ۳ ماه من واست خونه ميگيرم البته روبرو خونه آراد

من: بابا

بابا: حرف نباشه

اينم شانس من بابا من نميخوام قيافه يالغوز اون كلنگ رو بينم ..

دايان: خر خوشگلم؟ قاطر عزيزم خواهر اوشگولم پاشو تن لشت جمع کن بيا نون خور  
اضافه

من: دايان خفه وگرنه پامو تا زانو ميکنم تو حلقت

دايان: به من چه بابا مامان گفت اگه اومدی که اومدی وگرنه امروز کلا بايد ظرف بشوری

اینو که گفت سیخ نشستم سر جام که باعث شد دایان پیره عقب

دایان: هیششش چته تو بچم افتاد

من: خاک تو سرت بیا برو بیرون تا شیرت خشک نشده

دایان: راست می گویی من رفتم

من: سلام صبح بخیر

همگی بهم سلام کردن نشستم پشت میز شروع کردم به خوردن وقتی خوردنم تموم شد از

پشت میز بلند شدم

من: دستت درد نکنه مامان

مامان: سرت درد نکنه حالا کجا سرت انداختی پایین؟

من: برم یکم تلویزیون ببینم

مامان: بد نگذره مگه من کلفتم تو این خونه بیا این میز جمع کن ببینم هیچ کاری که بلد

نیسی فردا رفتی خونه شوهر نمیگه تو چه غلطی میکردی

من: نه غلط میکنه

مامان: حرف نباشه زود باش

داشتم میز جمع میکردم که صدای زنگ گوشیم اومد

آخیش این زنگ خیلی به صرفه بود مٹ فئر پریدم بیرون

این که سایه مغز فندقیه

من: بنال عخشم

سایه: من تو دلم موند یه بار مٹ آدم جواب بدی

من: از این به بعد هم میمونه حالا بنال مینم

سایه: خواستم بگم من دارم میام اونجا تا بعداز ظهر بریم خرید

من: باز داری میای اینجا چتر شی میمون آفرقایی؟

سایه: خودتی انتر خدافضا

من: سر تخته بشورمت خدافس

صدای زنگ در اومد

بابا چه سرعت عملی نکنه دم در بوده؟

آیفون زدم تا بیاد تو

سایه: سلام

من: علیک بابا مرسی سرعت نکنه دم در بودی؟

سایه: یه جورایی

من: کوفت بگیری

سایه بامانم احوال پرسى کرد رفتیم اتاق من

من: زود تند سریع تعریف کن احسان از کجا دیدی؟

سایه لحنش مٹ افغانی ها کرد: روزی در خیابان قدم میزدم که دیدم کسی مرا زیر نظر

دارد وارد مغازه ای شدم یک زن سمت من آمد گفت که برادرش یک دل نه هیزار دل

عاشق شما گشته است او به من گفته که شما را جسته و حرف دلش را به شما پیرسانم

وقتی قبول کردم همچون خری تیتاب زده شد حال میخواهم برادرم را به آرزویش رسانم من هم اورا قبول کردم و همچو او یک دل نه هیزار دل عاشق او گشته ام

از لحنش خندم گرفته بودمنم لحنم مثل او کردم: تو اورا با هیزار نیرنگ و حيله عاشق خود کردی

من: حال چرا به خانه ی ما امدی؟

سایه: آخر تو زبان آدمیزاد حالیت نمیشد شاید مرا سر کار گذاشته ای

سایه: اه بسته بابا باورم شد که یه افغانی اصیلم

من: هههه پاشو بریم نهار بزیم

من: آی سایه ایشالله قبرت با اسی بشوورم گمشو بیا تا بریم کم بمال به اون صورتت

سایه: ای بابا صبر کن یه کم دیگه تموم شد بریم

من: گاو رو بکشیم

سایه: هییییییشش

من: مامان من و سایه رفتیم

مامان: به سلامت

با سایه سوار ماشین شدیم

سایه: دریا خواهش میکنم یه اهنگ درست بذار

من: چون خواهش میکنی وگرنه میخواسم اهنگ امشب دل من هوس رطب کرده رو بذارم

سایه: خداروشکر

پس تو کجایی حالا که تنهام

حالا که دستام دستاتو میخواد

پس تو کجایی تو این سیاهی

کی عاشقت شد باز اشتباهی

سایه: میگم دریا ۳ ماه میخوای بری صفا سیتی

من: آره مگه نمیدونی میخوام با آراد جونم برم دریــــــــــــا

سایه: واقعا؟

من: آره سایه شیش میزنی بابا من سایه اون با تیرمیزنم

سایه: گفتم تو اون بدبختو از دوکیلومتری میزنی

من: تو رو خدا شانس ومیبینی هی روزگار

سایه: دریا سر جدت یه لباس بگیر

من: ای بابا یه ذره اون تن تو تکون بده از بس چاقی دوقدم راه که میای میخوای از گرما  
بمیری

سایه: من چاقم؟!!!

من: نه والله

اینو که گفتم خوشحال شد

من: چاق نیستی گوریلی

سایه: دریای بیشعور

من: اتفاقا یکی از اقوام مامانم مَث تو چاق بود

سایه با نگرانی: مُرد؟

من: نه دیگه اونم مَث تو پوست کلفت بود هنوز داره اکسیژن میسوزونه

سایه: خیلی خیلی بی ادبی

من: عزیزم حرص نخور اینا همشو خودم میدونم

من: سایه اون لباسه چطوره؟

سایه: عالیه بریم بپوشش

من: والله من الان بهت گونی هم کشون بدم میگی خوشگله

سایه: بیا برو

اوه مای گاز بابا خوشگل بابا خوش هیکل لباس فیت تنم خیلی خوشگل بود (لباس عکس  
کاور)

سایه: دریا در باز کن



در باز کردم

سایه: اوه عالی دریا عالی

لباس خریدیم سایه رفت لوازم آرایشی منم رفتم توی یه شال فروشی یه شال خریدم  
اومدم بیرون دیدم یه پسره داره میاد سمتم

پسره: خانومی شماره بدم زنگ میزنی یا تک میزنی؟

من: شماره بدی میکونمش تو حلقهت بیا برو شماری بده ننت نگرانت نشه

پسره: چه بی اعصاب

من: آره بی اعصابم به تو چه؟

ملت واس آدم اعصاب نمیدارن که

خلاصه اون روز با سایه خریدمون کردیم دیگه نخود نخود هرکه رود خانه ی خود

مامان: دریا ذلیل شده پاشو برو آرایشگاه دیر شد

من: مگه ساعت چنده؟

مامان: ساعت ۱۲ ظهره پاشو دیگه

ای ددم یاندی حالا با این چشای پف کرده کجا برم؟ ای خدا بدبخت آرایشگره منو با این

قیافه بیرون میکنه که

رفتم تو دستشویی بعد از اینکه فشار زندگی کم کردم رفتم سمت روشویی همینجور آب یخ  
ریختم تو صورتم

بابا بسته دیگه اب یخ به منم نفوذ کرد

میگم وجدان چشم پف نداره

نه بیا برو

باوشه بابا میخواد منو بیرون کنه

من: ننه من رفتم

مامان: بیا برو زود باش بار آخرت باشه که میگی ننه

من: چشم ننه جون خدافس

ای دختر صحرا نیلوفر

های نیلوفر های نیلوفر

در خلوتم بازا نیلوفر

های نیلوفر های نیلوفر

حالا تو عاشقی یا من

مکن جور و جفا با من

روم در کوه و صحرا

من که بین سبزه ها

ای نوگل دیر آشنا

یابم تو را یابم تو را

وای فک کن یکی عاشق من بشه بعد بیاد واسم بخونه

ای دختر صحرا دریــــا

های دریا های دریا

تو خونه ی من بیا دریــــا

های دریا های دریا

نچ نچ آرزو بر جوانان عیب نیست

تو زر نزن به جای که بگی آره واست میخونه داری ویز ویز میکنی

اصلا کی عاشق تو میشه

همه از سراسر کشور من عاشق و کشته مرده دارم

اهان واس همینه که الان ازدواج کردی

خوب من قصد ازدواج ندارم

بعله کاملا مشخصه

رسیدم در آرایشگاه زنگ زدم رفتم داخل

آرایشگره: بفرمایید

من: سلام من نوبت داشتم

آرایشگره: بله بله برید روی اون صندلی بشینید

ای ایشالله دست قلم شه از بس موهای منو کشید یرم داره میترکه آی خدا

آرایشگر: خانم چقد جم میخورید

من: ای بابا سرم داره میترکه خوب

ارایشگره: اهان تموم شد چه ماهی شدی

واااای سایه بمیره برام عجب هلوی پیر تو گلویی بنازم خودمو

میگم دریا ترشی نخورده یه چیزی میشیا

حال کردی وجدان چه صاحب خوشگلی داری

ای یه جورایی

تو غلط میکنی بی لیاقت

زود لباسم پوشیدم پول خون بابام حساب کردم اومدم پایین

سوار ماشین شدم روندم سمت تالار

بابا سایه چه شانسی داشت تالار ببین یکی منو فک منو جمع کنه

مامان: دریا بیا دیگه

من؛: اومدم اومدم

رفتم داخل من مانتو و شالم بیرون اوردم رفتم وسط خوبه مجلس مختلط نیس وگرنه من دارو ندارم برباد فنا میرفت

عروس و داماد اومدن

وای خدا سایه نگو جیگر بگو خوشگل خوشگلا بگو

عروس و داماد که نشستن رفتم سمتشون

من: سلام بر زوج خوشبخت

احسان: سلام دریا خانوم

سایه: سلام

من: هوی چته دختر عمویی نبینم پکری نبینم اشکو تو اون چشای عسلی

سایه: ای حناق بگیری من کجا اشک تو چشمامه

من: خوب من یه ذره پیاز داغش زیاد کردم پاشو تا قر بدیم

من: وای مردم خدا

مامان: مگه مجبوری خوب بشین یه ذره همش داری میرقصی

درهمین لحظه سایه و احسان اومدن رو جایگاه و شروع کردن به رقصیدن بابا فضای  
عاشقانه

معلوم نیس این احسان داره چی به سایه میگه وه هی بچم سرخ و سفید میشه  
دریا قاط زدی وقای همه چراغا خاموشه تو چطوری میبینی که سایه سرخ و سفید میشه  
خوب حس ششمم بهم میگه  
اهان چقدر حسست قویه

بالاخره عروسی هم تموم شد وای فردا باید برم شمال اه خداروشکر که بابا راضی شد باهام  
نیاد

چقدر من خوابم میاد

مامان: دریا حاضر شدی؟

من: آره حاضرم

امروز دیگه باید برم شمال به به چه عشق و حالی کنم من

مگه نو نبودی که میگفتی پیف پیف با اراد برم

کی؟ من؟ اشتب کردی وجدان جون

عجب

خونه عمو رجب

کم نیاری

نه زیادم هس

من: خوب دیگه من برم خدافس

دایان: ای بابا هیچ چیت که مٹ ادم نیس حداقل مٹ آدم خدافضی کن

داران: راس میگه دیگه

من: اوه ببخشید برادران مادر پدر دوبرادر شتر صفت من دارم میروم خدانگهدار

مامان: نمیری دختر بیا اینجا بینم

من: اه مامان نمیخوام برم سفر آخرت که

یک تو سری زد که برق سه فاز از کلم پرید

من: آی مامان

باهمشون خدافضی کردم داشتم میرفتم سمت ماشین که برگشتم با قر و ادا خوندم

پشت سر مسافر گریه شگون نداره

حیفه چشای نازت بارون اشک بباره

بارون اشک بباره آخ بارون اشک بباره

مامان: بیا برو دیگه حالام دس از خل و چل بازی برنذار

من: راستکی راستکی خدافس

پریدم پشت ماشین با بسم الله ماشین روشن کردم

والله باید یه بسم الله بگم مگه راه کمه از شیراز تا شمال حداقل اگه خواسم جوون مرگ  
شم خدا نگهدارم باشه

حرکت کردم مامانم همچین آب پاشید که دقیقا یه لیترش از شیشه سمت من اومد داخل

ای بابا حوصلم پوکید که خودم تهنای تهنا بمیرم واس خودم از موقعی که نشستم تو ماشین  
از بس از این آهنگای قدیمی گوش دادم. واس خودم یه پا مهستی و هاید شدم

یه زیلینگی بکشیم واس اون سایه انتر که زودتر ازمن شوهر کرد

تو هنوز داری درمورد اون بحث میکنی

آره اصلا من هنوز تو گلومه غلط کرد سایه

گوشی رو گذاشتم رو اسپیکر تا یه موقع خدایی نکرده چشم سایه کور چپ نکنم

سایه: بله

من: میبینم ادم شدی نه باریک الله نه باریک الله

سایه: دریا تویی



من: نه من روحشم خرم شدی

سایه: بی تربیت

من: ایا و تبارته

سایه: دعوا با تو بی فایده است

من: بیخیخی ای جونم دیوژک نکبت دیشب چه حالی بهت دادا

سایه: ای منحرف خاک برسر خجالت بکش

من: اینقد خستم هست که کش نمیاد

سایه: برو گمشو کجایی؟

من: دارم میرم شمال

سایه: خاک تو سرم چپ.مپ نکنی بیفتی تو دره

من: نه بابا

سایه: خوب من کار دارم خدافس

من: برو من که میدونم احسان کارت داره خدافس

ای آدم زرنگ ...

ای بابا از گشنگی یه کوفتی زهر ماری بخورم

ماشین پارک کردم یه گوشه چیزایی که مامان برام گذاشته بود آوردم پایین

به به خوشمان آمد فک کنم من با هیکل بشکه ای برگردم خونه

یه لقمه سالاد الویه برداشتم با ولع تمام شروع کردم به خوردن

تلفنم زنگ خورد این که دایانه

من: سلام

دایان: سلام درد سلام کوفت ایشالله بری زیر هیجده چرخ

اینو که گفت صدای دادش بلند شد

دایان: آی مامان چرا میزنی؟

مامان: ذلیل شی این حرفا چیه میزنی

دایان: میبینی دریا وقتی هستی در دسری حالام که نیسی در دسری از موقعی که رفتی از

بس مامان گفت وای تنها رفت چیزیش نشه من موهام ریخته

من: هههه کچل کچل کماچه روغن کله پاچه

دایان: حالام داری واس من شعر میخونی که الان کجایی؟

من: تا یک ساعت دیگه میرسم اصفهان میرم پیش مصی و عری

دایان: فقط میگم دریا خودتو بنداز تو دره تا ما یه حلوا بیفتیم

من: خاک تو سرت مگه حلوا نخورده ای

دایان: حلوای تو یه چیز دیگه است

من: من تا تو رو کفن نکنم نمی میرم

دایان: بعله مشخصه

من: خوب دیگه خیلی حرف زدی قربونم بری سلام بسون خدافس

دایان: پر رو خدافظا

خوبه شب میتونم برم پیش مصی و عری اون دوتا کثافت بک خر شانسایی هسن عینهو  
بو قلمون

من: الو مصی آدرس کجاست؟

مصی: آدرس چی؟

من: قبر من خنگیا بابا خونه ای که توشی

مصی: آهان یادداشت کن

من: بگو تو ذهنم میمونه

من: سلام علیکم

مصی و عرفان: سلام

ساکم انداختم تو بغل عرفان که دستش خم شد

من: اینو واسم بیار

عرفان: قیافه من به بار کشا میخوره؟

رفتم جلو صورتش چپ و راست کردم

من: اوووم بیشتر شبیه به نژاد بزغاله ها هسی ولی به خاطر هیکل و مخفف اسمت به یه

حیوان چارپا تشبیه میشی عری جون

اینو گفتم فرار کردم

عرفان: دریا میکشمت که من خرم؟ خر خودتی وروجک

من: اختیار دارین خریت از خودتونه

مصی: بابا بسه عین سگ و گربه

عرفان: ولی خارج از شوخی دلم واست تنگ شده بود دریایی

من: وا عرفان یه حرفا میزنی که مرغ پخته خندش میگیره ما که ۳روز پیش همو دیدیم

عرفان: بیا شعور نداری که بهت ابراز احساسات کنن

من: آخه احساساتت خرکیه

بعداز شام عرفان رفت واحد بغل دست خونه مصی همیشه که اینجا بمونه یه دختر و پسر

خوشگل پنبه و الکل و خاکستر و نفر سوم شیطان استغفرالله

دریا اون گالت ببند زشته

مگه دروغ میگم

بگیر بخواب که خواب نما شدی

.....

مصومه: دریا بیشتر میموندی؟

من: مگه اومدم. مهمونی باید برم توی اون دانشکده خودمو معرفی کنم

عرفان: به خاطر منم شده مواظب خودت باش

من: حالا انگار کیه دیگه یه بزغاله این حرفا رو نداره

مصی: اگه بخواید باهم کل کل کنید جفتتون میندازم. بیرون

عری: چه بی اعصاب

من: تا منو شوت نکردین بیرون من برم خدافس

عری و مصی: خدا به همراهات

باید امروز تا شب خودمو برسونم شمال از بس پشت فرمون نشستم بدنم خشک شد دلم

میخواد هرچه زودتر برسم

تلفنم زنگ خورد ا مامانمه گوشی رو گذاشتم رو بلند گو

من: سلام بر مادر گرام

مامان: سلام دخترم خوبی؟ رسیدی؟ غذا میخوری؟ کسی اذیتت نکرده؟ جات خوبه؟

من: مامان یه نفس بگیر هنوز تو راهم

مامان: دریا مواظب خودت باشی ها ذلیل نشی دختر مگه نگفتم بذار بابات یا یکی از اون دوتا نخاله باهات بیان اگه تصادف کنی مغزت بریزه ببرون چه گلی تو سرم بگیرم؟

من: وای مامان من چیزیم همیشه نگران نباش

مامان: من برای خودت میگم حالا حواست به رانندگیت باشه خدافضا

من: سلام برسونین خدافس

عجبا هرکی به ما میرسه میگه تصادف نکنی چپ نکنی

خوب همه میدونن تو خیلی چپکی هستی

میگم وجدان نکنه تو وجدان یکی دیگه بودی؟

نه از شانس سیاه من وجدان خودت بودم

وجدان ما داریم؟ هــــی

ای خدا مردم از کمردرد آخیش بالاخره رسیدم آی ننه ساعت ۱۱ شب هست

چمدونم بردم داخل ساختمون خوبه آسانسور داره وگرنه تا طبقه پنجم من کتلت میشدم

از آسانسور پیاده شدم کلید بیرون آوردم تا در باز کنم

آراد: خسته نباشید

برگشتم به عقب به دماغم چین انداختم

من: شما هم اینجایید؟

به واحد روبرویی اشاره کرد

آراد: همسایه ایم

من: چه بد

آراد: اتفاقا نظر منم همینه

من: چقدر تفاهم خدافس

آراد: خدانگهدار

وارد خونه شدم درم محکم بستم اه اه پسره ی یالغوز آقا من نخوام اینو تحمل کنم باید کیو ببینم؟ اینجاهم آسایش ندارم من آی دلم میخواد برم آتیشش بزنم ولی از اونجایی که دل من خیلی چیز میخوره از اینا بخواد میکوبم تو سرش والله من تنها دارایم همین ماشینه که اونم بر اثر جوزدگی جلو همه گفتم بعداز اینکه پرستار شدم این ماشین میفروشم پس نتیجه میگیریم که تنها دارایی من تنبون پامه ای خاک تو سرمن با این دارایم برم به درد خودم بمیرم

هیششش بابا کتلت شدم از بس ابنور اونور کردم انگار هواپیما بپر بالا بپر پایین خوب  
 ننت خوب بابات خوب همش یه سره کن دیگه پاهام دیگه چون نداره  
 طبق برنامه فردا صبح کلاس دارم ای خدا میشه فردا وارد کلاس بشم یه استاد خوشگل  
 باشه عاشق من بشه؟ چی میشه هرچی سواله ازش میپرسم خودمم از ترشیدگی بیرون  
 میام چه شود از همین الان انتظار فردا رو دارم  
 آی دلم میخواد فردا که رفتی یه استاد پیر باشه من بخندم بهت  
 ههه میخوای بخندی باید پاپیون ببندی

بی مزه

بابا خوشمزه

ای خدا نذار جلو این وجدان خاک تو سرم ضایع شم  
 ههه داری دعا میکنی؟

ای بابا من از دست تو آرامش ندارم همش مٹ قاطر بپر وسط افکار من  
 دلم میخواد  
 برو گمشو

یعنی من تو خونه زهرمارم ندارم بخوام بمیرم از گشنگی کوفتم نیست که بخورم سر راه  
 باید خرید کنم

باز نری کل مغازه رو بار کنی

دوس دارم آقا مگه تو چیکاره ای؟



## نچ نچ بی ادب

هی هیچی نمیگم این پررو شده

به به عجب مغازه ای ماشین نگه داشتم طی یک حرکت ناجوانمردانه رفتم سر جای یک ماشین که میخواست پارک کنه پارک کردم چقد من ظالمم باخونسردی تمام از ماشین پیاده شدم راننده اون ماشین هم پیاده شد

ای خدا این اورانگوتان اینجا چیکار میکنه؟

آراد: عینکت بزن مگه ندیدی میخواستم پارک کنم؟

من: از بس ریزی ندیدمت اشکال نداره برو جلوتر پارک کن

حالا دروغا میگم من اینقد دروغ میگم دماغم دراز نشه؟

آراد: واقعاتمنو نمیبینی؟ ماشین به این بزرگی نمیبینی؟ تو که کوری پشت ماشین نشین

من: من کورم؟ اصلا خوب کردم دلم خواست اینجا پارک کردم جونت دراد برو یه جا دیگه پارک کن

اه اه پسره ی نکبت ایشالله با دستای خودم کفنت کنم شاسخین دراز بی مصرف

اینارو میگفتم میرفتم تا وارد مغازه شدم یه سبد چرخ دار برداشتم رفتم سمت قفسه ها

اصلا من این خوراکی ها رو که میبینم همه چی یادم میره همینطور داشتم میرفتم هر خوراکی که میدیدم برمیداشتم هرچیزی هم که به دردم نمیخورد برمیداشتم بابا شاید لازم شد

یک لبخند گله گشاد رولیم بود هرکه منو میدید فک میکرد من یه کودک ۳ساله ام که اینقد رشد کردم

چیکار کنم کودک درونم خیلی فعاله همیشه خنثاش کنم

آراد: عزیزم

بدبخت خل شده نکنه به این پفکا میگه عزیزم؟

اراد: عزیزم

نچ نچ این دیگه مشکلش خیلی جدیه فک کنم باید ببرمش تیمارستان

دیدم یه دستی پیچیده شد دور کمرم

یا جعفر بن محمد این دیگه کیه؟ اوا خاک عالم این که آراده اومدم دهنم باز کنم دوتا بارش  
کنم که گفت

اراد: عزیزم دریا ایشون نادیا خانوم هسن یکی از دوستان نادیا خانوم ایشون هم دریا  
همسر عزیزم

جاااان؟ این قاط زده؟ یه نگاهی به دختره کردم؟ بدک نبود ولی آرایش خیلی کرده بود ولی  
ناجور منو بد نیگا میکرد

من: خوشبختم

نادیا: منم همینطور

اراد: عزیزم خریداتو کردی؟

میگم بذار این ارادو تیغ بزnm

من: نه هنوز واسه آرمان چیزی نخریدم

نادیا: آرمان؟

من: آره آرمان پسرمنه قربونش برم

نادیا: بچم دارید؟

من: وا مگه عیب داره

نادیا: نه

نمیدونم این حرفا از کجا اومد

نادیا: حالا که میرید خرید منم باهاتون میام

وا چه پررویه کنه

هیششش خدا هر جا میریم دنبالمون میاد از بس گنه هش

من: اراد صبر کن واس آرمان شیر و مای بیبی هم بگیریم

اراد: باشه عزیزم

خلاصه من هر چی دیدم خریدم ارادم مجبور شد پولش حساب کنه

نادیا: من دیگه برم از دیدنتون خوشحال شدم خدافا

من: همچنین خدافس

من: این دیگه کیه بابا

آراد: این دختر یکی از دوستای مامانمه

من: عجب کنیه ها من رفتم خدافس

اراد: خدانگهدارت

وای خدا بگو میخواست قحطی بیاد رفتی این همه چیزمیز خریدی حالا من با این مای بیبی

و شیر و پستونک چیکار کنم؟

..

ای خدا شانس من دارم؟ همین روز اول من باید دیر کنم؟

تند ماشین پارک کردم مثل بزغاله دویدم سمت کلاسی که دیروز بهم گفتن

آی ددم وای استادم اومده سرکلاس

درکلاس زدم

استاد: بفرمایید

در باز کردم سرم بردم داخل

من: سلام

استاد: سلام

دیدم خیلی ضایع هست مٹ منگولا سرم داخل باشه نصفم بیرون کامل رفتم داخل

استاد: شما دانشجو این کلاسید؟

من: آره فقط یه کم دیر رسیدم

استاد: من ربع ساعت سر کلاس

من: میگم استاد شما اینجوری از مهموناتون استقبال میکنید؟

استاد: نه بفرمایید خودتون معرفی کنید بگید از کجا اومدین

من: من دریا رادمنش هسم از دانشکده پزشکی شیراز

استاد: بعله بفرمایید بشینید فقط هم گروهی شما کی هستن؟

من: آقای آراد پژوهش

آراد: من استاد

من رفتم کنار یه دختر نشستم که میخورد دختر خوبی باشه

دختر: سلام

من: سلام

دختر: من فاطمه هسم

من: منم که فهمیدی کی هسم خوشبختم

استاد: خانوم رادمنش دیر که اومدید الانم که دارید صحبت میکنید

من: وا استاد داشتیم با فاطمه خانوم آشنا میشدم همیشه که مَث این کرو لالا برم و پیام

گعلوم خندش گرفته ها ولی چیزی نگفت

فاطمه: معلومه شیطونیا

من: چاکریم

یه نگاهی به استاد کردم ا دریا غافل شدیا دیدی ضایع نشدی یه استاد جوون خوشکل اصلا

مرد زندگی نکنه این همون شاهزاده منه ها میگم چرا نمیومد نگو بین اینا گیر افتاده

اشکال نداره عزیزم من خودم اومدم دست میگیرم باهام میریم

با خسته نباشید استاد رفتیم بیرون فاطمه هم اهل کردستان بود خیلی ازش خوشم اومد

شماره هامون بهم دادیم از هم دیگه خدافظی کردیم

امروز تصمیم گرفتم برم کنار دریا حالا یه مسله ای که هس اینه که من هروقت میرم کنار دریا کلا خل میشم حداقل دفعه های قبلی مامان یا دایان بودن که منو بیارن اینور ولی الان تنهام نه اینکه فکر کنین کلا بی مغز میشما نه همین طور جیغ میکشم همراه با موجا میرم و میام اهان فهمیدم آقو زنگ میزنم به فاطمه تا باهم بریم قربون خودم برم چقد من باهوشم

شمارش گرفتم

فاطمه: بله

من: بابا من مردم اینقد با ناز میگی بله

فاطمه: ا دریا تویی

من: کلک میخولستی کی باشم پس؟

فاطمه: ا دریا اذیت نکن

من: میگم میای بریم دریا؟

فاطمه: من فاطمه خودت دریایی که

من: ای اسگل دریا واقعی آبی

فاطمه: اهان حالا؟

من: نه فردا خوب الان دیگه فردا که کلاس داریم

فاطمه: باش من حاضر میشم آدرس برات میفرستم بیا دنبالم

من: عزیزم به پررو مرخصی دادی خودت اومدی جاش وایسادی؟

فاطمه: دریا

من: های گوشم اگه کر شم بی شوخر میمونم

فاطمه: خاک تو سرت خدافضا

من: خدافس

این دختره عجب منگولیه ها فک میکنه به اون میگم دریا رفتم یه تیپ خوشگل زدم یه شلوار دمپا نخه سفید دمپاش خیلی گشاد عین دامن یه تی شرت تا پایین باسنم با یه مانتو نخه رنگ لیمویی که جلوش باز بود یه شال نخه هم انداختم سرم کلا نخه شده بودم یه دستی هم تو صورتم بردم

نه باریک الله باریک الله خوشمان امد

خود شیفته

چشت دراد حسود

هیششش

صندلامو پوشیدم کیفمم برداشتم رفتم بیرون تا پام گذاشتم بیرون در خونه غوزمیت خان هم باز شد اومد بیرون یه نیم نگاه بهش انداختم تو همون سیم ثانیه نگاه کل تیپش نیگا کردم

کثافت یک تیپی زده بود خاک تو سرش ولی به من چه اصلا بدون توجه بهش رفتم سپت آسانسور

آراد: علیک سلام

من: سلام

در آسانسور باز کردم رفتم داخل سریع دکمه آسانسور زدم که درش بسته شه با یه لبخند  
ژکوند براش بای بای کردم

ولی لحظه آخر همچین هیکل صدتنیش رو انداخت تو آسانسور که گفتم الان چپ میکنیم

خاک تو سرت دریا مگه آسانسور هم چپ میکنه

هان چمیدونم بابا تو این هیری ویری به چیا فک میکنی

من: چه خبرته بابا؟

آراد: تو چته برای من بای بای میکنی؟

من: خوب کردم

آراد: خوب کردی؟ اونروز ۵۰۰ هزار تومن من اومدم بالا

من: خسیس حالا غش نکنی پولت بهت میدم

آراد: من گفتم پولم بده؟

من: آره دیگه

آراد: بحث با تو بی فایده است

سنگینی نگاهش حس میکردم

من: نگاه داره؟

آراد: دیدن خر صفا داره

من: برو جلو آینه خودت ببین تا صفا کنی

دکمه طبقه همکف زد

آراد: حالا جایی تشریف میبری؟



چه پررو

من: باید جواب بدم؟

اراد: برام مهم نیس ولی با این تیپ و قیافه پوووف

یه چیزی زیر لب گفتا ولی این گوشای صاب مرده ی من نشنید

آسانسور که وایساد پریدم بیرون سوار ماشین شدم از پارکینگ زدم بیرون

خوبه خونه فاطمه نزدیکه ها

به به فاطمه وایساده بود منتظر من سرشم پایین بود آخی فک کنم پسرا بهش متلک

انداختن رفتم بغل دستش یه بوق محکم زدم که دومتر پرید هوا

من: بپر بالا خانمی

فاطمه: وای دریا خدا ورت داره دختر مُردم

من: بیا بالا ناز نکن

با فاطمه از ماشین پیاده شدیم به سمت دریا حرکت کردیم

باز رگ دیوونه ای من گرفت یه جیغ کشیدم دویدم سمت موجا بدبخت فاطمه که کلا

هنگیده بو

به خودش اومد دوید سمتم

فاطمه: دریا خل شدی دختر این کارا چیه؟

من: فاطمه بیخیال بیا آب بازی

اینو گفتم هلش دادم تو آب

این شد آغاز بازی

فاطمه: هی دریا مردم وای وای

من: اینقد حرف نزن مٹ پیرزنا

با فاطمه نشستہ بودیم حرف میزدیم که صدای یه پسرہ اومد

پسرہ: اوہو خوشگل خانمی شماره من بگیر

بی توجه بهش با فاطمه حرف زدم

پسرہ: ناز نکن عسلی

آی عسلی بخوره تو فرق سرت کثافت

دیدم پسرہ پررو پررو اومد دستم گرفت

من: چیکار میکنی؟

تا پسرہ اومد دهن باز کنه یکی لز پشت کشیدش و گرفتش به باد کتک

ای خدا من ہرجا میرم آرام باید باشه

باہزار جور زحمت پسرہ ولش کرد پسرہ ہم فرار کرد رفت

اراد عصبی اومد سمتم: تو اینجا چیکار میکنی؟

من: وا خوب مردم اینجا چیکار میکنن

اراد: باز داری پررویی میکنی

من: پتہ بابا اصلا تو مفتشی

اراد: جای تشکرته؟

من: مگہ من گفتم بیا خودتو بنداز وسط برو عمو جون خدا واریز میکنه به حساب جاریت

آراد: باید جبران کنی

من: بیشین مینیم بابا

آراد: فردا ظهر واسم ناهار درست میکنی خدافظا

من: درست نمیکنم

آراد: خود دانی

ای گور به گور شی پسر اه با اعصابی داغون برگشتم خونه حوصله هیچی نداشتم

...

ای خداکنه جز جیگر بگیری غوزمیت حالا بعد عمری باید برم واس این قورباغه بی خاصیت  
غذا بپزم

اگه بحث غرورم وسط نبودا واسش نمیپختم

خسته و کوفته اومدم خونه حالا واسش چی بپزم تا کوفت کنه؟ شیطونه میگه یه غذای  
 بیمزه درست کنم تا حالش جا بیاد ولی از اونجایی که شیطونه غلط زیادی میکنی با یه ضربه  
 انداختمش بیرون والله فردا میره میگه غذا بلد نیس درست بکنه  
 فهمیدم براش زرشک پلو با مرغ و سالاد فصل درست میکنم غذای مورد علاقه ی خودم هم  
 هس عاشقشم  
 آی اراد خان یه غذایی برات درست بکنم که علاوه بر اینکه بی دست شی اون جفت چشات  
 هم دراد

به به دریا ببین چی کردی همه رو دیوونه کردی بی آشیونه کردی اها اها بیاوسط  
 باز این رگ دیوونه ای تو گرفت؟  
 وجدان جون من ببا ببین حالشو ببر  
 نه بابا مٹ اینکه آب نیست وگرنه تو شناگر ماهری هسی  
 پس چی فکر کردی؟  
 حالا خودتو نگیر  
 من کجا خودم گرفتم  
 همینجا

غذا رو با سلیقه تمام چیدم بردم دم در خونش ای کوفتت شه اراد ببین من چه غذایی  
 واست درست کردم

زنگ درو زدم بعداز چند دقیقه در باز شد

من: اوا خاک به سرم

سریع چشمم بستم پسره ی بی ادب بدون پیرهن با یه شلوارک اومده درو باز کرده بزخم  
فک مکش ببارم پایین،؟

من: تو ادب نداری برو لباس بپوش

آراد: حالا چشمات باز کن

من: برو لباس بپوش

دیدم صدا نمیاد یه چشمم باز کردم نه مٹ اینکه وضعیت سفیده هوووووف خداروشکر

آراد: بفرما اینم لباس

من: بیا اینم از غذا

آراد: خودت درست کردی؟

من: نه زنگ زدم بقال سر کوچه اومد با کمک هم درست کردیم

آراد: باشه بابا

من: خدافس

آراد: بیا داخل

من: میخوام برم بکپم

آراد: تنها؟

باچشای گرد شده برگشتم عقب

من: نه با رعنا

آراد: خوب بابا

پسره ی پررو میگه تنها میخوای بری بخوابی خاک توسر

گوشیم زنگ خورد

من: بله

سایه: نه بابا میبینم آدم شدی اونور بهت ساخته

من: به به سایه خانم پارسال تربچه امسال پیازچه چیشد از اون شوهر جونت دل کندی یه

زنگی زدی به ما؟

سایه: بیشعور من همش چسبیدم به شوهرم

من: آره دیگه

سایه: حالا که اینطور شد خبرم بهت نمیدم

من: ایشش لوس نشو دیگه بنال مینم

سایه: بی ادبی دیگه خواستم بگم که من دارم مامان میشم

کلا هنگیده بودم مگه چقدر بود که اینا ازدواج کردن؟

من: داری ننه میشی؟

سایه: ننه نه مامان

من: به این زودی

سایه: آره دیگه

من: سایه فندق خاله کی به دنیا میاد؟

سایه: هو خیلی دیگه

من: اسمش همون حشمته دیگه؟

سایه: اسم بچه ی خودته

من: وای سایه فکرش کن حشمت خاله به دنیا بیاد بعد بیاد بگه خاله منم بگم جانم  
حشمت\_\_\_\_\_

سایه: دریا خیلی بیشعوری حشمت دیگه چیه شاید بچم دختر شد

من: خوب فکر اونجاشم کردم اسمش میداریم فرنگیس

سایه: اصلا نباید بهت میگفتم

من: حالا حرص نخور شیرت خشک میشه بعد حشمت یا فرنگیس خاله گشنه میمونن

اینو گفتم و تلفن رو جیغای سایه قطع کردم

بیا دریا سایه ننم شد تو هنوز اینجایی

بیخی بابا

ولی سایه کوچولو داره مامان میشه آخی چقد تو بچگیام میزدمش با اینکه از من بزرگتر بود  
یادمه یه بار دوچرخش نمیداد من سوار شم از روی لج وقتی داشت بازی میکرد از پشت  
سر هلش دادم

کلا تمام خاطرات من وحشی گریه

چه روزگاری بودا....

داشتن دررمیزدن کیه این موقع دیگه؟ سه شالی انداختم سرم رفتم دم در

بازم غوزمیت خانه که

من: بله

آراد: ظرفاتون آوردم

من: ممنون

اومدم در ببندم که پاش گذاشت لای در

عجبا

من: چته بابا؟

آراد: نمیخوای تعارف کنی پیام داخل؟

من: باید تعارف کنم؟

آراد: ادب اینجور حکم میکنه

من: میخوای بگی. من بی ادبم؟

آراد: یه جورایی

من: ادب از بی ادبی مثل تو آموختم چقدر حرف میزنی تو پرو

آراد: نهچ نهچ این حرفا برای تو که دختری خوب نیسا میبینم راه افتادی

من: مگه دخترا چشونه اصلا دوس دارم خوبت شد بعدشم من از یک سالگی راه افتادم

درو محکم بستم ولی صداس از پشت در شنیدم دختری سرتق لجباز فوراً در باز کردم

هنوز پشت در بود

من: خودتی خودتی خودتی

دوباره درو بستم یه نگاه تو چشمی کردم بایه لبخند محو زل زده بود به در بعداز چند ثانیه

رفت تو خونش

چقدر رفتارم بچگونه بوده اون خودتی آخر که کشدار گفتم چی بود



بیا برو بخواب دریا اصلا تو مایه آبروریزی هسی اصلا جامعه به تو نیاز دازه آره درسته  
با کلی چرت و پرت خوابم برد

تو سالن نشسته بودم و تلویزیون نگاه میکردم که یه صدایی از بیرون شنیدم صدای خنده  
یه دختر بود چنان از جا پریدم مثل کانگرو پریدم پشت در از چشمی بیرون نگاه کردم  
ای دل غافل این که آراده اون دختره کیه ؟ ای خاک بر سرت آراد بذار ۲ماه از اومدنمون  
بگذره بعد دختر بیار خونه وای وای رفتن داخل خونه خالی مکان عالی ژیلای راضی  
استغفرالله دریا

ژیلای دیگه کیه؟

بابا ژیلایه مثاله دیگه

اهان

حالا نمیدونم من چرا دارم حرص میخورم؟ بگو تو سر شلغمی ته شلغمی شایدم من خوده  
شلغم

پیاز

هان؟

بابا اون پیازه نه شلغم

همون

یه حالی از شما بگیرم من رفتم کارت یه رستوران عالی آوردم که پول غذاهاش پونصد  
چوق بود

زنگ زدم بهش انواع غذاهای گرون قیمت سفارش دادم با مخلفات

وقتی قیمت گفت مخم سوت کشید هفتصد هزار تومن دریا دلت رحم بیاد خوب به تو چه دختر آورده که آورده خلاصه آدرس خونه آراد دادم

یک ساعت بعد صدای زنگ خونه آراد اومد فوری پریدم پشت در همچی پریده بودم خشک تنبونم پاره شد

اینجارو فقط ۱۰ تا پلاستیک پر از غذا آراد در باز کرد با چشای گرد به غذا ها نیگا میکرد حفته بخور نوش جونت با هزار جون زحمت و اصرار پول غذاهارو داد وقتی اون پیک رفت آراد یه نگاه به خونه ی من کرد بعدش گفت همش زیر سر توهه

فوری پریدم اونور وای نکنه منو دیده؟ دریا خاک تو سرت شد با هزار تا استرس شب شد صدای زنگ اومد

یا امامزاده هوشنگ اومده منو بخوره ای ننه دیدی دخترت جوون مرگ شد در باز کردم

آراد: چرا اینکارو کردی؟

من: چی... چیکار؟

آراد: خودت نزن به اون راه

من: کدوم راه؟

حالا میگه عجب خریه ها

آراد: دریا با اعصاب من بازی نکن

من: مگه اعصابد تو اسباب بازیه؟

آراد: وای وای دریاداری دیوونم میکنی

من: تو خودت دیوونه هسی ننداز تقصیر من

یه دفعه مچ دستم گرفت

من: آی چیکار میکنی دستم شیکست

آراد: کارتو نبوده

من: نه نبوده

فشار دستش بیشتر کرد

من: آره کار من بود اصلا دلم خواست جدا من واست غذا درست کنم؟

دستم ول کرد

آراد: اشتباه کردی جوجه

اینو گفت و رفت وای دست نازنینم ببین چیشده

وحشی کثافت حالا با این دست کبود چیکار کنم؟ ای کفنت کنم ایشالله آراد گور به گور  
شی

اه اه اه

....

آی دستت قلم شه آراد ای ایشالله بری اون دنیا بری جهنم کثافت حالا با این دست برم  
دانشگاه؟

وای وای مچ دستم کلا کبود شده

لباسام پوشیدم آستین مانتوم هم تا نوک انگشتم آوردم رفتم توی پارکینگ و سوار ماشین  
شدم روندم سمت دانشگاه

وقتی ماشین پارک کردم رفتم سمت کلاس من تا نشستم فاطمه هم وارد کلاس اومد پیش من  
نشست

فاطمه: سلام دریا خانوم

من: سلام فاطمه خانوم احوالت جفت و جور است؟

فاطمه: جور جور

من: کبکت غاز میخونه

فاطمه: خوب بخونه مگه عیبه

من: نه فقط خیلی عرعر میکنه

فاطمه: خیلی خری

دستش بلند کرد زد رو مچ دستم دقیقا همونجایی که کبود شده بود

من: آی فاطمه دستم

فاطمه: دریا چیشد

من: کثافت وحشی اورانگوتان شلغم چغندر

فاطمه: داری میمیری هنوز فحش میدی

من: زیونت بگاز دختره ی نفهم من هنوز جوونم

فاطمه: باش بابا

یه دفعه نگاش افتاد به دستم

فاطمه: خاک تو سرم دستت چیشده؟

من: خاک که توسرت واقعا اینم چیزیش نیس

فاطمه: این سیاه کرده چیزیش نیس؟

با اومدن استاد دیگه حرف نزد

فاطمه: وای چقدر این استاد ور ور میکنه کلم پکید

من: من که کلا خواب بودم

فاطمه: بعله دیدم فوراً پریدی آخر نشستی تا کسی نبینتت خوب خوابیدی

من: خوب توهم میخوابیدی

فاطمه: برو ببینم همینم مونده

یه شونه بالا انداختم که آراد وارد بوفه دانشگاه شد از عمد آستینم دادم بالا تا کبودی

هاروبینه وقتی نشست تا چن ثانیه زل زد به دستم

ای کثافت ببین چه به سر دستم آوردی

با هزار جور اصرار فاطمه رو کندم آوردم پیش خودم دلم پوسید تو خونه از تنهایی

فاطمه: دریا من کار داشتم

من: بیخود فردا جمعه است هر غلطی میخوای کنی فردا بکن

فاطمه: واقعا من تو ادبیات تو موندم کلا زیبایی کلامت تو کلیه چپم

من: جا نمیشه

فاطمه: جاش میدم

من: حالا ناهار چی خورده کنیم؟

فاطمه: مو گویم یک اوملت درست کنیم خورده کنیم

من: آری پیشنهاد خوبیست

زدیم زیر خنده یادم افتاد روزی که با سایه اینطوری حرف زدیم

با خنده یه املت درست کردیم خوردیم

فاطمه تو سالن نشسته بود یه فکر شیطانی اومد توی سرم رفتم تفنگ آبی بزرگی که

خریده بودم آوردم پراز آبش کردم

فاطمه: دریا یه لیوان آب بهم میدی

من: آره عزیزم الان میارم

بک آبی بهت بدم بخوری عشقم

پاورچین پاورچین مٹ مرغ رفتم تو سالن و پشت سر فاطمه وایسام

من: بیا عزیزم

فاطمه برگشت سمتم

برگشتن فاطمه همانا آب پاشیدن من به صورتش همانا

من: نوش جونت عزیزم

فاطمه: دریا میکشمت

یه جیغ کشیدم دویدم همینطوری هم آب میرختم روش به دفعه فاطمه غیبش زد

من: فاطمه فاطمی فاطیله جمعه تعطیله مخت تعطیله

فاطمه: چته تو

تا برگشتم یه چیزی خورد تو صورتم نه تخم مرغ بود با چنندش دست کشیدم رو صورتم

من: الفاتحه مع الصلوات

فاطمه: هان؟

من: هان نه فاتحه

اینو گفتم گوجه هایی که واسه محکم کاری گذاشته بودم پیشم پرت کردم سمتش

اون تخم مرغ مینداخت من گوجه و آب

باز این فاطمه غیب شد

من : فاطمه هی کجا غیب میشی نکنه جن و روحی؟

همینطور که داشتم دنبالش میگشتم دیدم دم در وایساده درم بازه

من: پیدات کردم مخ تعطیله

یه گوجه برداشتم پرت کردم سمتش که فاطمه کشید کنار که دیدم آراد با چشمای گرد دم دره

ولی دیر شده بود گوجه صاف فرود اومد تو صورت آراد

حالا وضع و قیافه من از سرتاپام تخم مرعل و گوجه میومد پایین میشد یه املت با من درست کنی فاطمه که کلا صورتی بود

آب دهنم قورت دادم

من: چیزه ما میخواستیم املت خورده کنیم یعنی بخورائیم نه نه بخوریم بعد حوصلمون سرید اه ای بابا

خاک تو سرت دریا با این حرف زدنت

آراد: داشتی میگفتی

رفتم جلو گوجه رو برداشتم گوجه خیلی بزرگ بود تو موهاشم بود موهاش دادم بالا که کلا قرمز شد

من: خوب دیگه تمیز شدی

آراد: واقعا؟

این فاطمه چرا حرف نمیزنه

من: فاطمه مگه نه

فاطمه: بعله عالی شده

آراد یه سری تکون داد و گفت: خواستم بگم کمتر سروصدا کنید

اینو گفت رفت سمت خورش

در بستم هووووف به خیر گذشت

من: آی کمرم خدا

فاطمه: بمیری دریا همش تقصیر توهه

خونه کلا مٹ طویله شده بود با فاطمه مٹ کوزت افتادیم به جون خونه

من: میموندی حالا

فاطمه: برو مینم میخوام برم

من: خوب زنگ بزن تاکسی تا بیاد

فاطمه: واقعا که سویچ ماشینت بده تا من برم

با دست اشاره زدم رو میزه

سویچ برداشت یه چی انداخت رو من رفت منم همونجا رو کاناپه خوابم برد

.....



آی ننه کمرم خشک شد هیشش کیه اول صبحی ؟ یه نگاه به ساعت کردم اتی خفه شه  
هرکسی که دم دره ساعت هفت صبح خر مغزت گاز زده  
همینجور گیج رفتم در باز کردم یه چشمم هم بیشتر باز نبود  
این کار و زندگی نداره  
من: هوم؟

آراد: هنوز خوابی بدو آماده شو دانشگاه دیر شد  
وایی دانشگاه درو بستم رفتم یه چیزی پوشیدم یه چی هم انداختم سرم دویدم بیرون  
ای گورت بکنم فاطمه ماشین من بردی که  
دیدم آراد داره هرهر میخنده  
من: چته بدبختی مردم خنده داره؟  
آراد: اینجوری میخواستی بری دانشگاه؟  
من: مگه چشمه دلتم بخواد

یه نگاه به خودم کردم ای خاک تو سرت دریا یعنی خاک با مخلفات انسانی و حیوانی  
شلوارم که روش عکس پاتریک و باب اسفنجی بود یه پاچم که کلا تو آسمونا بود پیرهنمم  
که روش یه گوسفند بود بعد به خارجی نوشته بود بوس میخوای حالا روشم یه پیرهن ضایع  
که دیشب واسه حمالی پوشیده بودم بود یه روسری هم سرم بود دمپایی هامم که دمپایی  
خرگوشی رو فرشم بود

یعنی اگه با این سرو وضع میرفتم دانشگاه چی میشد؟

آراد: خوشت اومد؟

من: از چی؟

آراد: از تیپت

من: آره خیلی تازه مٹ قبافه تو شده

تازه مغزم کار افتاد ای دریای. منگول این غوزمیت خان اسگلت کرده کدوم خری صبح  
جمعه میره دانشگاه که تو میخوای بری؟ نکنه میخوای بری طی بکشی؟

یه نگاه مشکوک به آراد انداختم

آراد: چیه چرا اینجور نگاه میکنی؟

من: دانشگاهتون دیر نشه؟

آراد: دانشگاه؟ خل شدی امروز تعطیله

من: که تعطیله نه

آراد: آره تعطیله برید استراحت کنید

اینو گفت برگشت که بره دمپایی خرگوشیام بیرون آوردم پرت کردم سمتش که فرق سرش  
خورد

آراد: آی سرم

رفتم سمتش دمپاییم برداشتم میزدم تو کمرش

من: که برم استراحت کنم هان

آراد: چرا میزنی خوب بده میگم برو استراحت کن؟

من: آره بده بده تو کرم داری میای منو بیدار میکنی

آراد: خوب کاری کردم تا تو باشی گوجه نرنی تو صورت من

ضربه آخرم محکم ترکوبیدم تو سرش

من: اینم میزنم تا مخت بیاد سر جاش

با اعصاب داغون رفتم تو خونه کثافت میخواد تلافی کنه

گفتم چرا این سیب زمینی چیزی نگفت آی آدم زرنگ من یک دمازی از روزگار تو در بیارم  
آراد خان

.....

به به عجب آشی پختم من کوفتت شه آراد صد درصد که کوفتت میشه اصلا با روح و روان  
آدم بازی میکنه

آش رشته ای که پخته بودم.رو ریختم تو یه ظرف شیشه ای خوشگل خوب حالا عملیاتمون  
آغاز میشه

فلفل خالی کردم تو آش و همش زدم فک کنم از تو دهنش آتیش بزنه بیرون مٹ برنامه  
کودک اژدها سواران

ظرف آش با دستگیره گرفتم دستم بردم دم خونش

تق تق تق

در باز کرد

با چشای گرد به ظرف نگاه کرد

من: سلام

البته با صدای مظلوم

آراد: علیک سلام

من : این آش برای توهه

آراد: برای من؟

من: آره دیگه به خاطر اینکه با گوجه زدم تو صورتت  
بدبخت باورش نمیشد ولی من یه بلایی به سرت بیارم

آراد: باید خوشمزه باشه

زیرلب گفتم سگ درصد

آراد: میگم چیز میز نریخته باشی توش منو بکشی

من: میخوای نخور

آراد: نه نه

زیرلب گفتم خر کمتر اکسیژن بیشتر

آراد: من خرم؟

من: وا نه کی گفته چرا به خودت انگ میچسبونی

آراد: منم که عرعر

من: آره فقط یه جفتک کم داری

آراد: چی؟

من: هان.... هی...هیچی گفتم تو خری یه جفتک کم داری نه نه اشتب شد اصلا خدافس

سریع دویدم تو خونه ای دریا نزدیک بود اون ظرف آش خالی کنه تو حلق خودت وای وای  
بعد من از اینجا تا شیراز میدویدم

یاخدا این کیه داره اینجوری میکوبه به در آب دهنم قورت دادم در باز کردم

یاخدا خشم ازدها به این میگن

آراد: این چی بود دادی من خوردم؟

داشتم اشهدم میخوندم

من: اشهدان لا اله الا الله اشهدان محمد

آراد: خل شدی داری اذن میگی

من: هان؟ نههه

یه دفعه ظرف آش که خودش با دستگیره آورده بود گذاشت تو دستم کلا تو شوک بودم

سوزش دستم هم بیشتر میشد

یه دفعه ظرف ول کردم

من: آی سوختم

اشک تو چشمم حلقه زد پوست دستم کلا کنده شده بود

با چشای اشکی زل زدم به آراد

من: ببین چیکار کردی خیر سرت مردی نمیتونی یه چیز تند بخوری نکنه توهم هیكلت از

این بادکنکی ها هس

اصلا نمیفهمیدم چی میگم

دم در خونه هم که کلا به گند کشیده شده بود زود رفتم یه دستمال آوردم با جارو تا دم در

تمیز کنم

آراد: من تمیز نمیکنم

من: واس من ننه من غریبم بازی در نیار نکنه میخوای دستم قطع کنی

دم در که تمیز کردم تازه متوجه دیتم شدم خوبه فقط دست چپم بود خیلی بد سوخته بود

باید میرفتم دکتر پسره ی وحشی خاک توسرش کنن بیل بیل زود آماده شدم زنگ زدم تا

آژانس بیاد

راننده: بفرمایید آجی

من: ممنون

وارد بیمارستان شدم و رفتم پذیرش که گفتن وارد به اتاق بشم یه پرستار نانا زی هم اومد داخل البته خانوم بودا من که از این شانسا ندارم

پرستار: دستت چی شده خوشگله؟

من: والله من یه همسایه غوزمیت دارم آش رشته پخته بودم گفتم بوش میفهمه دلش میخواد نگو کثافت از این جوجه ماشینی ها بود تند بود صاف آورد گذاشتش کف دست من من تو دانشگاه یه حالی ازش بگیرم

آی تو گلوت گیر کنه دریا تو دلت واسش سوخت نه

پرستار: پس هم کلاسید

من: آره متاسفانه

پرستار: رشتت چیه؟

یه لبخند از اون گشادا زدم: موخوام مٹ شما پرستار شم

یه لبخند مهربون زد: به سلامتی

پرستار: خوب تموم شد یه نگاه به دست فلک زدم انداختم آخی کوشولو ببین چه بانپیچیش هم کرده

ازش تشکر کردم پولم حساب کردم اومدم بیرون

گوشیم زنگولید اوه اوه مامی بود

من: سلام منزل جون چطومطوری؟

بابا: باز داری خانوم من اذیت میکنی؟

من: ا بابا شما یید

بابا: آره دخترم خوبی

من: عالی مامان چطور خوبه

بابا: اونم خوبه

من: اون دوتا منگولیسست کجا حسن

بابا: اونا هم بیرونن

من: به به آویزونا هم که خونه نیستن مامی و ددی تهنا چه شود فقط تروخدا یه بچه  
نندازین تو بغل من

تازه فهنیدم چی گفتم صدای جیغ مامان اومد که با صدای خنده بابا مخلوط بود

مامان: دریا خجالت بکش این حرفا چیه

من: هان هیچی هیچی اینجا همه چی آرومه شماهام که خوشبختید خدافس

وای خدا این حرفا چی بود من گفتم

صدبار گفتم مٹ آدم حرف بزن

ا وجدان کجا بودی پیدات نبود

همین دورا ورا

خوبه همینجاها باش

باش

تصمیم گرفتم پیاده برم خونه تازه راه افتاده بودم که بارون اومد به به عجب هوایی هسا  
هوای دونفره من بدبختم که تک نفره

با سستی وارد خونه شدم

من: ای من برم زیر گل بگو آبت کم بود نونت کم بود پیاده رویت چی بود آی ننه مردم  
 مٹ موش آب کشیده شده بودم سریع لباسام درآوردم یه قهوه دم کردم نشستم رو کاناپه

از زبان آراد:

نمیدونم چرا دریا نیومده دانشگاه دلم شور میزنه یاد کار دیروزم که میفتم دلم میخواد سرم  
 بکوبم به دیوار

وقتی با چشای اشکی زل زد بهم اه لعنتی

حالا چرا تو نگرانش شدی

من نه نگران نیسم خوب همسایه هست دیگه

تو که سایه اونو با تیر میزدی

ولم. کن مگه تو فضولی

کلاس که تموم شد یریع اومدم بیرون و سوار ماشین شدم و روندم سمت خونه

از زبان دریا:

وای خدا دارم میمیرم دماغم کلا نشت کرده همش آب میده چشم که انگار زنبور زده وای  
 همش اثرات دیوونه بازیه دیگه واس من فاز رمانتیک میگیره میخوام قدم بزنم حالا بدبختی  
 دوقدم راه که میرم میخورم تو ستون و میز و دیوار حالا تو این هیرو ویر کیه داره در میزنه؟

با قدم های مورچه ای رفتم سمت در که رفتم تو ستون

آی سرم همینطور که دستم رو سرم بود و به آدم پشت در فوش میدادم در باز کردم



وای خدا باز این چغندر اومد

من: تو خونه زندگی نداری همش دم خونه ی منی

حالا صدام شده بود مٹ صدای بز سرماخوردہ

آراد: صدات چرا اینجوریه؟ دستت چیشده؟

من: مگه نمیدونی داشتتم مٹ دیوونه ها فریاد میزدم خلیا مشخصه که سرماخوردم

دستمم که ضرب شصت خودته سوخته

آراد: خل خودتی منگل منو بگو که خواستم ببینم چرا نیومدی دانشگاه به خاطر دستت هم

متاسفم

من: لازم نیس واس من نگران شی

یه پوزخند زد که دلم میخواس اون شویدای رو سرش رو بگیرم بکنم

آراد: خودتو دس بالا گرفتی فک کردی واس من خیلی مهمی که نگران بشم؟ سخت در

اشتباهی خانوم

منم یه پوزخند زدم که یه موقع کم نیارم

من: هه تو در حدی نیسی که واس من نگران بشی اصلا لیاقت نداری

آراد: جواب ابلهان خاموشیست

من: جواب خران هم. تو گوشییست

پریدم یه تو سریش زدم و در بستم

ولی صداش میشنیدم

آراد: به من میگی خر؟ منو میزنی؟ دریا خدا اون روزو نیاره که از خونه بیای بیرون

من: خیلی حرف میزنی سرم درد گرفت

چیزی نگفت و رفت آخیش به خیر گذشتا دریای خر اون توسری چی بود زدی دیگه آی  
دستت قلم شه که همیشه هرز میره خوبه زود در بستم وای وای اگه اونم یه تو سری بهم  
میزد که کلا حالم میومد سر جاش

هی بدبخت خودم تهنا تو این شهر غریب بی در پیکر میون صدتاگرگ

بسته بابا

مگه دروخ میگم

حالا واس چی این حرفا میزنی

مگه نمیبینی سرما خوردم یکی نیس یه سوپی کوفتی زهرماری بده کوفت کنم

آخی کوشولو

تیلیغتم زنگولید ای جان فاطمه است بذار یه کاری کنم. بیاد اینجا

من: الو

البته با لحنی مظلوم

فاطمه: سلام دریا خوبی؟

من: سلام نه خوب نیسم

فاطمه: چرا؟ چیشده؟

من: سرما خوردم دارم میمیرم

فاطمه: بمیرم برات من الان میام اونجا

من: باش خدافس

اخ جون حالا قر قر

تو داشتی میمردی مثلا  
زبونت گاز بگیر مینم  
یک مارمولکی هسی تو  
خاک تو سرت مثلا تو وجدان منی  
واقعیته دیکه

صدای در که اومد برگشتم به حالت اولم یکم موهام پریشون کردم یه پتو هم گرفتم دورم  
درباز کردم: سلام

فاطمه: سلام عزیزم ببین چه شکلی شده

من: بیا تو

فاطمه: تو برو استراحت کن تا یه سوپ واست بپزم

به به کور از خدا چی میخواد دو چشم بینا رفتم رو تخت دراز کشیدم

فاطمه: دریا عزیزم بلند شو واست سوپ اوردم

اسم سوپ که اومد سریه چشمام باز کردم عاشق سوپم

فاطمه قاشق قاشق میکرد دهنم

ولی حال داد چقدر خوب بود

فاطمه: خوب دریا خانوم من برم دیگه اینم سویچ ماشینت

من: میموندی حالا

فاطمه: نه ممنون

فاطمه خدافظی کرد و رفت منم که روی خرس کم کردم گرفتم خوابیدم

آراد خان دست من میسوزونی فک کردی حالا که دستم شفته شده من کوتاه میام یک  
بلایی به سرت بیارم

به من میگن دریا نه برگ چغندر

یه بسته کبریت با چسب دوقلو برداشتم رفتم دم خونه ی آراد البته آراد خونه نبودا اگه  
خونه بود که منو حلق آویز میکرد چسبا باهم مخلوط کردم یه چوب کبریت کردم توش بعد  
فرو بردمش توی قفل سرشم شیکوندم

وسيله هام رو جمع کردم دم در خونشم روغن مالیدم تا با مخ بخوره زمین دل من خنک  
شه

سریه دویدم تو خونه درم بستم آخیش ایشالله همچین بخوری زمین که با خر بگی الاغ دل  
من خنک شه

خلی دیگه خر با الاغ چه فرقی داره

فرق داره مغز تو هنوز نمیکشه

مثلا مغز تو الان میکشه

بعله که میکشه

آهان

آی آراد بری زیر هیجده چرخ زیر پاهام آمازون سبزشد از بس دم در وایسادم از بس  
وایسادم پاهام خشک شد رفتم یه چارپایه بلند آوردم نشستم روش تا حالا دوبار رفتم  
روغن مالیدم معلوم نیس کجا هس

وای اومد اومد اینقد هیجان داشتم که نزدیک بود خودم با مخ پیام رو زمین همچین  
چسبیده بودم به در هرکی منو میدید فک میکرد اینجا حاجت میده  
وای اینجارو اولین قدم شترمرغیش که برداشت همچین خورد زمین که صدای پاره شدن  
تنبونش شنیدم از خنده داشتم میمردم  
صدای آراد شنیدم: اه لعنتی

لنگون بلند شد رفت سمت در قفل رو که دید سرخ شد

آراد: دریا میکشمت

وای یا اباجعفر بن محمد از چارپایه پریدم پایین سریع چارپایه برداشتم انداختم توی اتاق  
وای داره در میزنه الکی چشمام خمار کردم که یعنی من خواب بودم  
درباز کردم

من: چته بابا خواب بودما

آراد: که خواب بودی؟

من: آره کوری

آراد: نمیدونم چجوری خوابیدی که موهات اینقد مرتبه

ای آدم زرنگ به چیا توجه میکنه

من: تقصیر منه که موهام مرتبه

آراد: من گوشام درازه من میدونم کار تو بوده پس خودت نزن به موش مردگی احمق

به من میگه احمق

من: احمد زنش دادیم رفت چاییدی

آراد: وای وای دریا خیلی بچه ای

من: دوس دارم بابابزرگ

آراد: حالا من چه غلطی بکنم؟

من: تو دیگه به ماست گفتی زکی مخت تاب داره برو یه قفل ساز بیار دیگه

آراد: این وقت شب؟

من: خوبه والله تو مثلاً یه پسری دوستی چیزی نداری من که دخترم بیشتر دوست دارم تو

این کارا از خلافاکار بگیر تا پروفیسور

یه دفعه رم کرد

آراد: تو غلط میکنی دوس پسر داشته باشی

من: هوی چته فضولو بردن جهنم. گفت وایسا آرامم بیاد بعدشم مگه گفتم دوس پسر گفتم

دوستم هسن تورو سننه

آراد: به هر حال

من: من رفتم که خدافس

آراد: واقعا میخوای بری؟

من: پ ن پ میخوام بشینم اینجا با تو درد و دل کنم همیشه شعبون یه بار رمضون یه کم

بشین اینجا تا یکی بیاد

آراد: خیلی بی انصافی

من: میدونم خدافس

هی خدا همه رو سیل میبره من بدبخت رو شاش خر این با این مغز فندقیش چچور

میخواد دکتر شه من موندم

ولی دریا خیلی بی انصافی

چرا؟

خوب تو این بلا رو سرش آوردی دیگه

نچ چه کنیم که دل رحمیم دیگه

یه سینی چایی بردم بیرون که آراد با تعجب بهم نگاه کرد

من: چته شاخ دارم یا دم دلم سوخت

آراد: از کی تو اینقد دلسوز شدی؟

من: از وقتی به سیب زمینی میگفتی دیب دمینی

آراد: هان برو تو دیگه زنگ زدم یکی از دوستانم بیاد

من: خوابم نمیاد

آراد: دریا تو اون پسره رو دوس داری؟

من: کدوم پسره؟

آراد: همون عرفان دیگه

بذار یه کم اذیتش کنم

من: خوب یه جورایی آره دوسش دارم

اینو که گفتم یه جوری پکر شد

آراد: اون چی؟

من: فک کنم اون عاشقمه

آراد: آهان پاشو برو داخل دوستم اومد

من: شبت فانتزی کابوسای رنگی ببینی

رفتم فشار زندگی کم کردم گرفتم خوابیدم

.....

من: سلام مامان گلم

مامان: علیک سلام دختر خلم چیشد یه بار مٹ آدم سلام کردی

من: حالا یه بار که ما درست سلام کردیم شما بزن تو ذوقمون

مامان: نترس چیزیت نمیشه چه خبر؟ خودت خوبی؟

من: منم خوبم اونور چه خبر من نیستم خوش میگذره؟

اینو که گفتم بغض کرد

مامان: خدا ذلیلت کنه دختر رفتی شمال چیکار نمیگی ما دق میکنیم

من: چقدر بگم منو بفرست خونه شوهر خودتو راحت کن

مامان: اولاً کسی از جونش سیر نشده بیاد تو رو بگیره دوما حق الناسه ما خودمونو راحت

کنیم دیگران رو ناراحت؟!



من: دست شما درد نکنه واقعا

مامان: مگه دروغ میگو

من: خوبه همین الان میگفتی داریم دق میکنیم

مامان: زبونت لال نشه دختر

من: خوب خودتون گفتین دیگه

مامان: باشه قبول حالا کی بر میگردی ؟

من: فک کنم یکی دوماه دیگه

مامان: مواظب خودت باشیا

من: چشم مامان

مامان: خداکنه خدافضا

من: خدافس ننه

مامان: خدا گفتم آدم شده

تروخدا میبینی اینم از ننه ی ما میگه حق الناسه انگار من عقب افتادم ولی بازم عاجزتم  
ننه

ای بابا تو خونه فسیل شدم که مثلا اومدم شمال هنوز هیجا نرفتم رفتم حاضر شدم که  
امروز رو کلا برم بیرون درسم هم که بقال سرکوچه میخونه باهاش هماهنگ کردم  
از خونه رفتم بیرون عجیبه این آزاد پروهه نبود یعنی جزو عجایب هفت گانه جهانه بوخودا

ایندفعه مٹ آدم سوار ماشین شدم حرکت کردم بذار یه روز متشخصانه رفتار کنم

بابا متشخص

بیا یه بار که ما آدمیم این ول نمیکنه

خوبه خودت میدونی آدم نیستی

آره خوب فرشته ها که آدم نیسن

چه خودشم تحویل گرفته

هه هه خوردی تف کن هسش رو

بی ادب

یعنی اوج عصبانیت تو کلمه بی ادبه

بی مزه

هههه ببین از فیخالدونت دود بلند میشه

بی ادب

بیا باز گفتی

مثلا تو متشخصیا

خوب شد یادم آوردی بذار به خیکت یه عزیزم ببندم

حالا خوب شد

خوب نهار کجا بخورام ؟ اوووم. کاش برم یه رستوران سنتی آره همین خوبه

به به عجب جایی هس

وارد رستوران که شدم هوش از سرم پرید لامصب خعلی خوشگل بود ولی فقط من تنها

بودم خاک تو سرم شوخر که ندارم یه دوس پسرم ندارم من باید برم بمیرم مٹ این ننه

مرده ها رفتن رو یه تخت نشستم البته یه جای با صفا ولی دنج حداقل تو چشم نباشم  
والله

گارسون اومد یه چلو کباب با مخلفات سفارش دادم غذارو که آوردن بیخیال همه چی شدم  
افتادم رو غذا

عجب غذایی بود معدم شبیه علامت تعجب شده بود

یه دست کشیدم رو معدم

حال کردی عزیزم ؟ خوشمزه بود

سرم بلند کردم دیدم یه گارسون زل زده بهم

یه لبخند ضایع زد

من: دارم به نی نی م میگم تازه یک ماهشه

گارسون: مبارک باشه

ای دریای خل و چل این حرف چی بود دیگه نی نیمه خاک توست پاشو گمشو برو که تو  
آبرو نداری

رفتم پول غذاهارو حساب کنم حالا این گارسون گیر داده بود

گارسون: خانوم چیزی دیگه میل ندارین هرچی نباشه شما تو راهی دارین

من: نه ممنون

گارسون: مطمئید؟

من: بله

برگشتم برم که باسر رفتم تو سینه یکی بیا تو بغل غریبه نرفته بودیم که رفتیم سرم آوردم  
 بالا تا ببندمش به رگبار که حرف تو دهنم ماسید یا فرنگیس الدوله اینو با یه من عسلم  
 همیشه خورد که همچین ابروهاش کشیده بود پایین که گفتم الان چشمش کور میشه دستم  
 گرفت کشید

من: های چته ؟ دستم پوکید

آراد: حرف نزن دریا حرف نزن که میکشمت

من: راست میگی؟ منم همچین میزنمت که با برف سال دیگه بیای پایین اصلا جرعت داری  
 دست بزن به من تا کبودت کنم

همچین برگشت عقب که من کفم تاید شد کلا شکوفه زدم به خودم  
 دریا چرا زر مفت میزنی تو میخوای اینو کبود کنی؟ معلوم نیس چه مرگشه

من: آی ماشینم اینجاست منو کجا میبری.؟

آراد: به درک

استغفرالله این خودش ماشبن داره من بدبخت که اینو باید بدم به بابام

با سرعت بالا حرکت میکرد من که جناب عزراعیل قشنگ میدیدم

یا ابوالفضل منو آورد خونه چیکار؟

باز دستم گرفت کشید عین کش تنبون در خونش باز کرد منو هل داد داخل

من: بابا چه مرگته خل شدی

آراد: حرف نزن دریا نزن سرخود شدی فک کردی اومدی اینجا سرخود شدی؟ که تو راهی  
 داری مگه نمیگی عرفان عاشقته هان؟

پس بگو این داره از کجا میسوزه

من: ای بابا اشتب

آراد: حرف نزن

من: خوب بذار بهت بگم. بابا من این غذارو که خوردم گفتم معدم تعجب کرده دستم گشیدم روش همیشه این کارو میکنم بعد این گارسون دید گفتم زشته اینو بگم گفتم باردارم فهمیدی حالا؟

آراد: هه وای من باورم شد فک کردی من بچم؟

من: هی هی آقا پیاده شو بقیه راهو باهم بریم تنها نباش دیگه خیلی پررو شدی فک کردی من اینقد خرم اینقد بیشعورم مشکل خودته میخوای باور کن میخوای نکن اصلا به تو چه تو کی باشی؟ هان؟ هر کاری دلم بخواد میکنم

اینو که گفتم آتیشی شد من خرم زل زدم بهش نمیدونم این همه صجاعت از کجا آورده بودم

آراد: چی گفتی؟

من: همون که شنوفتی اخبار یه بار میگن

آراد: یه بار دیگه بگو

من: چون تو مشکل شنوایی داری برات ریپیت میکنم هر کاری دلم بخواد میکنم

دستش آورد بالا بکوبه تو گوشم با چشمای گرد نیگاش کردم

دستش آورد پایین

آراد: وای دریا داری دیوونم میکنی

من: تو میخواستی چه غلطی بکنی؟ میخواستی منو بزنی؟ وا مصیبتا

آراد: دریا کنترلم از دست دادم

من: محکم بچسبش تا از دستش ندی

آراد: باشه

من: آش با جاشه بار آخرت باشه تو کار من دخالت میکنی خیر سرم میخواستم امروز خوش گذروم

آراد: ایشالله یه روز دیگه

من باید تلافی کاری رو که کرد سرش در بیارم همیشه

پریدم با کیفم یه دونه محکم کوبیدم تو بازوش فرار کردم

آراد: چیکار میکنی؟

من: تا تو باشی واس من اهم تُلُپ نکنی

همینجور سرم بر گردونده بودم میرفتم

آراد: دریا مواظب باش

ولی دیر شده بود چون باسر رفته بودم تو ستون

من: آی سرم بمیری آراد که همیشه دردمسری

آراد اومد پیشم

آراد: میخواستی منو بزنی فرار کنی کوشولو؟

استغفرالله میدونه من از کوشولو بدم میادا

من: هههه آره بابابزرگ

دستم گذاشتم رو سرم بلند شدم ولی باز زهر خودم ریختم یکی محکمتر از قبلی کوبیدم تو

دستش فرار کردم دویدم بیرون آخیش خیالم راحت شدا وگرنه میمردم خدا اون روزا نیاره

چشم آراد کور ایشالله نه ترو خدا میبینی امروز میخواستم یه ذره آدم باشم نمیذارن که  
کوفتم شد رفت ساعت که تازه چهاره حالا چه غلطی بکنم؟

کیک درست کن

بابا من بلد نیسم

برو یاد میگیری

داس میگی کاری نداره که آرد و تخم مرعل اینارو قاطی میکنم دیگه خوب شد اون دفعه  
همه چی خریدم

ای خدا مردم از خستگی که

چرا؟

همش از فکرای یالغوز توهه دیگه

به من چه

به تو یک کیلو مورچه

هرچی اومد دم دستم قاطی کردم. ریختم توی قالب گذاشتم تو فر هووووف سه ساعت تو  
آشپزخونه بودم

در زدن رفتم در بازکردم کی میتونه باشه به غیر از آراد فضول

من: بله

سرش آورد بالا که حرف تو دهنش ماسید

من: چته چرا اینجوری نیگام میکنی؟

یه دفعه زد زیر خنده داشت از خنده میمرد

من: یا خدا کم بود خل و چل از دریچه کولر هم میفرستی هوی چته بابا من گفتم اینو از تیمارستان نیارید بیرونا

آراد: وای ... خدا ... دریا خیلی ... بامزه شدی

من: هان؟

آراد: خودت ندیدی؟

من: مگه چمه؟

آراد: برو جلو آینه

برگشتم تو آینه خودم نیگا کردم ای خدا تا کی بی آبرویی من از آبرو اسمش هم روم نمونده

لباسم از بس شکلات ریخته بود روش هیچیش معلوم نبود موهان پراز آرد شده بودم عینهو ننه بزرگ دوستم خدا بیامرز

آراد: ههههه خیلی بامزه شدیا

من: درد رو آب بخندی حالا چیکار داشتی؟

آراد: یادم رفتا رفتم نون بگیرم واس توهم گرفتم

ای خدا چقدر این پسر با کمالات اصلا یه لیوان آقا ببخشید یه پارچه آقا

آراد: باشه بابا فهمیدم خیلی از من ممنونی

من: دست درست پسر

آراد: حالا چی درست کردی؟

با یه لحنی که یعنی من هسته اتم شکافتم. گفتم کیک

آراد: اوه خانم کوچولو دشتات نسوزوندی؟

ما رو بین رو دیوار کی داریم یادگاری مینویسیم یه اخمی کردم که ابرو درد گرفتم



من: نخیر

آراد: حالا که کیک داری پس منم میام تا باهم بخوریم

چقدر این بشر پررو بود

من: بفرما تعارف نکن

آراد: میفرمایم تعارف نمیک

من: خیلی پررویی

آراد: دلم.میخواود

من: که دلت میخواود پس بمون با دلت خوش بگذرون از کیک خبری نیس

آراد: باشه بابا بریم داخل

آراد رفت نشست منم رفتم کیک بیارم با باب الحوایج خدایا خودت هوامو داشته باش این

کیک خوب شده باشه کیک از قالب بیرون آوردم بد نشده بود چیدمش تو یه بشقاب

تزیینش کردم

من: اینم از کیک

آراد: بوش که خوبه

اولین تیکش گذاشتم دهنم اوووم به به خدایا نوکرتم

آراد: عالی شده

من: من همیشه کیکام خوب میشه

ای دروغ گو عمم بود مٹ خر التماس میکرد خوب شه

خلاصه اون شبم. تموم شد منم رفتم بخوابم دیگه میخوام برم دانشگاه

وارد دانشگاه شدم این فاطمه هم نمیگه یه دوسی دارم از بس خره دیگه نمیشه کاریش کرد وارد کلاس که شدم دیدم فاطمه نشسته کلا تو فکره پریدم جلوش

من: یا خودش میاد یا نامش یا شرت پاره پارش

فاطمه: خدا خیرت نده دختر چه خبرته زهلم ترکید

من: هههه یه دوکیلو پسته واس ما می آوردی

فاطمه: پسته کجا بود؟

من: از همون باغی که الان توش سیر میکردی کلک با کی بودی اونجاها هان هان؟

فاطمه: خدا شفات بده

من: باش تو منو خر فرض کن

فاطمه: دوست عزیزم این صفات چیه به خودت میدی

من: آخه نه که صفت توهه گفتم تو عالم رفاقت بی معرفتی نکنم

فاطمه: آی بیشعور عبضی

یه لبخند دندون نما زدم روم برگردوندم که آراد دیدم همینجور نگام میکرد روم ازش گرفتم

خوب که چی مثلا باید بهت سلام کنم پسره ی سه نقطه اصلا تو آدمی انسانی بهت رو

دادم پررو شدی

فاطمه: میگم دریا پایه هسی بعداز ظهر بریم دریا

اسم دریا که اومد قیافم صدوهشتاد درجه تغییر کرد

من: آره آره بریم بریم

فاطمه: یا ابوالفضل العباس من نظرم عوض شد آگه باتو بیام آبروم میره با این کارات

من: نه بریم قول میدم قول

فاطمه: باشه بابا چرا مٹ بچه ها میکنی ولی ترو خدا اداو اصول اوندفعه رو در نیار

من: باوشه خیالت رو گول بزن

فاطمه: چی گفتی؟

من: هیچی گفتم خیالت تخت خواب

هیچی از کلاس نفهمیدم همش تو فکر دریا بودم کلاس که تموم شد مٹ فئر پریدم

من: خوب بریم فاطمی

فاطمه: چته بابا مٹ ندید بدیدا میکنی

من: حرف نباشه بریم دیگه

فاطمه: بعداز ظهر میریم الانم بریم خونه ی من

بدون تعارف گفتم بریم والله تعارف اومد نیومد داره منم که ماشالله پررو

با یه لبخند گشاد از کلاس اومدیم بیرون

فاطمه: دریا خواهش میکنم اون لبخند ضایعت جمع کن از گوش تا بناگوشت بازه همه

دارن نیگات میکنن

من: تو چقد گیر میدی بیخی بابا

فاطمه: ای خدا خودت شاهی که اینو از تیمارستان آوردن خودت کمک کن منم مٹ این

دیوونه نشم

من: من تیمارستانیم اصلا به حرف خر سیاه بارون نمیاد

فاطمه: هان؟ من خر سیام

من: آوره

فاطمه: حیف که اینجا شلوغه و گرنه حسابت میرسیدم  
یه لبخند ضایع تر از قبل زدم که فاطمه کلا روش ازم برگردوند

من: خوب الان یه آهنگ توپ میچسبه

سلام علیکم ، سلام علیکم ، سلام علیکم

عذرا خانوم یا الله

سلام علیکم والده مش ماشاالله

این ور اون ورش ننداز

اخ من بمیرم منو سر لج ننداز

میرم یار میگرم

الف ب ت س ح خ د ذ ن ع

الف اه میکشه

ب بده

ب بلای تو

ت بده

ت طوطی میخواد

س بده

س سواد داری

ج بده

ج جون منی

فاطمه یه جیغ فرا بنفش کشید

من: چته ؟

فاطمه: دریا جون ننت این آهنگ عوض کن همه دارم نیگامون میکنن

من: حتما نیگاه داره که نیگه میکنن

فاطمه: دریا خواهش

دیدم الان این دوسه تا سخته ناقص میزنه میوفته رو دستم زدم یه اهنگ دیگه

منو نمیشناسی ، بس که بی احساسی

تو رفتی من مردم همینمو می خواستی

دیگه کم اوردم ، تنها و افسردم

تو اشتباه کردی ، من چوبشو خوردم

بی احساس همه دار و ندارم و پای تو دادم

بی احساس همه خاطرهامون مونده به یادم

بی احساس حالا تنها شدی منو این دل سادم

بی احساس

حرفات یادت رفت سرد شد رفتارت

الکی صدای فین فین درآوردم که دارم گریه میکنم

فاطمه: چته دریا؟

من: ای گور به گورشی فاطمه هرچی قرض قوله داشتم یادم افتاد میگم کلک نکنه دادی رفت؟

فاطمه: چیو؟

من: لئوناردو داوینچیو بابا دلو دیگه

دستپاچه شد

فاطمه: کی من: نه من عاشق هیچکس نیستم

من: مبارکا بادا پس عاشق شدی

فاطمه: خلی میگم نشدم تو میگی مبارک

من: بـــــرو بـــــرو نصف آفریقا رو من سیاه کردم

فاطمه: خیلی ضایع است؟

من: نه بابا

فاطمه: اونم چون تو خیلی فضولی فهمیدی

من: نظر لطفته حالا کی هس؟

فاطمه: بذار بریم تو خونه بهت بگم

وارد خونه که شدیم شیرجه رفتم رو کاناپه

من: خوب بگو دیگه

فاطمه: فضولی بد دردی

من: عزیزم تصحیح کن کنجکاو

فاطمه: بعله فرمایش شما درست خوب پسر عمم هستش همینجاهم زندگی میکنم

یه توسری خالی کردم تو سرش

فاطمه: سرم پکاید

من: خـاک تو ملاجت میمون فضایی خـاک

فاطمه: چرا ؟

من: محض آرا چلمنگ چرا نرفتی خونه عمه تینا اینطوری هرروز میدیدیش که

فاطمه: اینجوری بدتره من هر وقت میبینمش طپش قلب میگیرم

من: پس کاریخ داره

فاطمه: خعلی

من: حالا اون تو رو میخواد؟

فاطمه: خوب نمیدونم خیلی غیرتی میشه واسم

من: پس خوبه خیالت تخت خواب

فاطمه: خداکنه

من: پاشو پاشو خجالت بکش نشسته واس من دخیل بسته انتر خانوم

فاطمه: چشم عزیزم برم یه چیزی بیارم بخوریم

من: گو گو

فاطمه: اوکی اوکی

.....

من: اه فاطمه پاشو دیگه

فاطمه: دریا بذار بکپم

من: فاطمه بلند شو کا الان پامو تا زانو میکنم تو حلقه

فاطمه: نمیخوام

که نمیخواهی بلند شی کلنگ منو مچل میکنی بالشت از زیر سرش کشیدم که همچین سرش خورد رو زمین که گفتم شکست

فاطمه: آی دریا خدا بگم چیکارت کنه

من: آخیش تا تو باشی واس من نخوابی

فاطمه: بااین بلایی که تو سر من آوردی خواب به چشمم حرومه

من: آفرین حالا پاشو حاضر شو بریم صورتتم آب بزن چشمات بابا قوری شده من آبرو دارما

همچین لگدی نثارم کرد که افلیج شدم

فاطمه: دریا خر من آبروت میبرم خاک برسر

همینجور که پام مالش میدادم گفتم: خداکنه پاهات قلم شه که پامو قلم کردی

فاطمه: حقت بود

یه زبون دومتری براش درآوردم

من: قورباغه هم قدت بود فردا شبم عقدت بود

فاطمه با چشای گرد نیگام کرد



فاطمه: دریا من به عقلت شک دارم

من: سخت در اشتباهی عزیزم

فاطمه: خداکنه

موهام از دو طرف گیس کردم فرقم هم شل انداختم یه رنگ و لعابی هم دادم به صورتم  
رفتم سر کمد لباس فاطمه

لباسارو زیر رو کردم

فاطمه: والله خجالتم خوب چیزیه

من: آره خجالت خوب چیزیه ولی بعضی موقع ها حسش نی

فاطمه: ماشالله رو که نیست سنگ پاشور شیرازه

من: خوبه دوزار سلیقه داری من امروز لباسات بیوشم

فاطمه: پس چی فک کردی

من: به به ماشالله عجب حیگرایی شدیم ما یه هلو پیر تو گلو

فاطمه: نه نه آخرش تو منو منحرف میکنی

یک ضربه آبدار زدم پشتش

من: من تو رو منحرف میکنم انگل اجتماع؟

فاطمه: آی چرا میزنی ماشالله دست که نیس وزنه صدکیلوییه

من: ماشالله ماشالله چش حسودا کور ایشالله

ایندفعه مٹ آدمیزاد سوار ماشین شدم یه آهنگ درست هم گذاشتم

من: آهنگ خوبه که؟

فاطمه: آره

گازش گرفتم به سمت دریا

سریع از ماشین پریدم بیرون باز اون رگ گرفت اومدم بدوم سمت دریا که بازوم فاطمه گرفت

فاطمه: قولت که یادت نرفته؟

من: فاطمه خواهش فاطمه گلی فاطمی فاطمه فاطیله مخت خیلی تعطیله

فاطمه: مخ من تعطیله؟

من: نه نه شیکر خوردم

فاطمه: الان مٹ دوتا خانم میریم سمت دریا

با لب و لوچه آویزون با فاطمه راه افتادم

نزدیک دریا که شدیم دیدم این رگ خیلی بد گرفته الانه که فوران کنه فاطمه رو هل دادم تو آب

فاطمه: دریا چیکار میکنی

من: ههههه حالا بیا منو بگیر

واین شد آغاز بازی

فاطمه: وای دریا مردم جون نت بسه

من: هیششششش میمون هرچی زشتر نازو اداش بیشتر

فاطمه: خیلی خری من میمونم؟

من: آوره

فاطمه: باشه

اینو گفت و گذاشت دنبالم حالا من با لباس خیس آب ازش میچکید آخرش گیرم انداخت و  
منو انداخت رو شنا

دستش پر شن کرد ریخت روم

من : فاطمه سرجدت بسه

فاطمه: من میمون بگو غلط کردم

من: باوشه باشه غلط کردی

اینو که گفتم ولم کرد با خنده بلند شدم فرار کردم فاطمه تازه فهمید چی گفتم صداس بلند  
شد: دریا میکشمت

من: آرزو بر جوانان عیب نیس

همینجور مٹ قاطر میدویدم و فاطمه هم دنبالم سرم برگردوندم

من: بدو بدو بزغاله گریز پا

یه دفعه رفتم بغل یکی خاک تو سرم این دیگه دستاشم انداخته دور کمرم

.....ادامه دارد.....

اوووم چه بوی خوبی هم میده لامصب

فاطمه: وای سلام فرید

هان فرید دیگه چه خریه؟

سرم یواش آوردم بالا اوه مای گاد بابا ایولا نمردیم هم بغل یه شلیل خوشگلم رفتیم دیدم خیلی وقته مٹ بز زل زدم بهش خودم کشیدم کنار

من: وای ببخشید

فاطمه: دریا ایشون پسر عمم هسن فرید

فرید: این چه حرفیه اشکال نداره

خوب اگه اشکال نداره منو بغل کن ببرم پیش ماشینم یه حرفایی میزنه ها

فرید: فاطمه چه خبرا؟

فاطمه: با دریا اومدیم اینجا حال و هوامون عوض شه

فرید: خوب پاشین بریم خونه ی ما

فاطمه: نه ممنون باید بریم

فرید: حرف نباشه زود باشید

من: خوب من برم دیگه

خدا خدا جونم منم موخوام برم

فرید: دریا خانوم من گفتم هردوتون بیاید

هو آخ جون

من: نه ممنون

فاطمه: دریا این روتو ندیده بودم تو که تعارفی نبودی

بیا یه دقیقه نمیدارن آدم آبرو داشته باشه که

من: خوب ما لباسامون خیسه

فاطمه: بریم عوض کنیم خودمون میایم

فرید: ما منتظریم

من: فاطمی خوب شدم؟

فاطمه: آره فقط دریا میگم من زشت نشدم؟

من: نه بابا چرا اینقد هولی تو؟

فاطمه: وای دریا منگول میخوایم بریم خونه فرهاد

تازه دوزاریم افتاد

من: داریم میریم به وصال یار من امشب دست شما رو میذارم تو دست هم

فاطمه: دریا کار احمقانه ای نکنی

من: احمد رو که زنش دادیم رفت

من: های نه بابا خوشم اومد مٹ اینکه بچه مایدرم هس شوخرت

فاطمه: آره شوهرم همه چیز تمومه

دستم بلند کردم یه توسری به فاطمه زدم

فاطمه: دریا دستت خیلی هرز میره ها

من: صد بار گفتم خجالت بکش هی شوهرم شوهرم میکنی

بحثمون ادامه پیدا نکرد چون رسیدیم جلو در سالن

فاطمه: سلام عمه جون

عمه: سلام خوشگلم

همدیگر بغل کردم شوهر عمش هم که بهش میگفت عمو

من: سلام

یه دفعه عمش منو کشید تو بغلش

عمه: سلام دخترم خوبی؟

من: ممنون شما خوبید؟

عمه: آره عزیزم بفرمایید داخل

چقد مهربون بودا همین الان یهویی یه فکری اومد تو مخم این عمه که ودتا پسر داره یکیش که صاحب داره اون یکی بی صاحب مونده همین امشب تورش کنم والا دیگه چی میخوام مادر شوهر به این گلی خونه با این خوبی تازه دومادم که یه شلیل خوشمزه اس

فاطمه: هوی کجایی؟

بیا از بس تو فکر بودم نفهمیدم کی اومدم نشستم حالا خوبه نرفتم تو بغل شوهر عمه

بشینم

فریدم اومد با اونم سلام کردیم اونم نشست بغل دست من  
 یه دفعه دیدم فاطمه قرمز شد یه نگاه دوربرم کردم فهمیدم آقا فرهاد اومدن پایین  
 اصلا دیگه صداش در نیومد این فاطمه فرهاد نشست روبرو فاطمه  
 یواشکی به فاطمه گفتم: فاطمی از خودت ضعف نشون خیلی ضایع است  
 فاطمه: سعی میکنم  
 عمه: ساکتید بچه ها  
 فاطمه: چی بگیم عمه جون  
 نه مَث اینکه جواب داد  
 عمه: تو چی دریا خانم حرفی نداری؟  
 من: نه عمه جون  
 عمه جون بخوله توسرت که یکی ثانیه دختر خاله میشی  
 صدای فرید از بغل دستم شنیدم: میگم دریا اشکال نداره من باهات صمیمی صحبت کنم  
 مَث برادر  
 من: نه بابا  
 فرید: آخیش فک کردم از این دخترای سوسولی  
 من: رگش ندارم اصلا  
 تاموقع شام با فرید حرف زدیم خیلی پسر خوبی بود ولی حیف که مَث برادرم بود کلا من  
 برادر زیاد دارم  
 عمه: من برم شام بیارم  
 من: صبر کنین عمه تا بهتون کمک کنم  
 فاطمه هم بلند شد که نذاشتم بیاد دو کلوم با فرهاد بحرفه ولی میدونم کلم میکنه

من: فرید پاشو مینم کمک من کن

فرید: ای خدا خودت شاهی تا امروز یه قاشق هم نیاوردم سر میز

من: از امروز قلشق که سهله باید بشقاب و لیوان بیاری

خلاصه با فرید میز رو چیدیم رفتم صدای فاطمه بزنم که دیدم به به خانم هر و کرش رفته  
بالا دارن با آقا فرهاد خوش و بش میکنن

سر میز متوجه شدم این فرهاد خیلی به فاطمه توجه میکنه هی واسش گوشت میداشت و  
اینا

پس علاقتون دو طرفس خداروشکر

وای از صدت خواب چشمام نمیدید این عمه خانم دل خجسته ای داره ها تا ساعت دو شب  
منو نگه داشته آخرش با هزارتا دوز و کلک پاشدم اومدم

از پله ها بالا میرفتم آخه اسانسور خراب بود واس خودم شعر میخوندم

اومدم در خونتون سر کوچتون خونه نبودى راستشو بگو کجا رفته بودى

صدام ظریف کردم: به خدا رفته بودم سقا خونه دعا کنم شبی که نذر کرده بودم واسه تو ادا  
کنم

آراد: اومدم در خونتون خونه نبودى بگو مینم کجا رفته بودى؟

یه هییییییی بلند کشیدم اومدم بگم رفته بودم سقا خونه که فهمیدم این داره واقعا سوال  
میپرسه

آراد: جواب منو ندادى تا ساعت دو نصف شب کجا بودى؟



من: به تو ربط نداره

آراد: ربط داره زود باش

من: خیلی. روت زیاده

یه دفعه اومد سمتم سرش آورد پایین خاک تو سرم کارای ضد اخلاقی نکنه اگه کاری بکنه ها  
خودم میکشمش

اب دهنم قورت دادم

من: فاطله اسلامی رو حفظ کن

انگار نه انگار تازه اومد جلوتر

آراد: جوجه ی کوچولو میدونی وقتی گستاخی میکنی دلم میخواد بکشمتم؟

من: برو عمتو بکش پلنگ مازندران

آراد: مثل الان

من: تو غلط میکنی

آراد: اینک تو گوشت فرو کن کارای تو همش به من مربوطه

اینو گفت رفت تو خونش

بدبخت خل شده ها یعنی چی کارات به من مربوطه؟

گزینه یک بابامه

گزینه دو آراد خیلی پررویه

گزینه سه آراد خیلی خود شیفته است

گزینه چار موارد دو و سه

قطعا همیشه گزینه چار منم خل شدما وایسادن اینجا واس خودم.گزینه گزینه میکنم

.....

با فاطمه تو بوفه دانشگاه نشسته بودیم

فاطمه: راستی دریا پایه هستی امروز بعد کلاس با فرهاد و فرید بریم بیرون

تا اینو گفت من صاف نشستم

من: پایه پایه مٹ چار پایه

کلاس که تموم شد با فاطمه اومدیم بیرون

فاطمه: خوب دیگه تو با فرید برو من با فرهاد

من: ایشالله قبرت بکنم خوب با این دوتا اسگل میگفتی همه باهم بریم

فاطمه یه قری به گردنش داد: آخه آقامون اینطور خواسن

من: اییشش همچی میگه آقامون انگار آسمون باز شده اینو گوزیده انداخته پایین

فاطمه: بی تربیت

من: والله بخدا ولی فاطمی میگم نکنه میخواد ببره سر به نیستت کنه

فاطمه: گمشو فرهاد و اینکارا؟

من: از من به تو نصیحت

فاطمه: چه کسی هم نصیحت میکنه

من: دلتم بخواد

با صدای بوق ماشین فاطمه رفت سمت ماشین فرهاد منم سمت ماشین فرید

در ماشین باز کردم نشستم و در بستم ولی اون آخر نگاه پر حرص آراد دیدم

من: سلوم آق فری

فری: علیک سلام فری دیگه چیه؟

من: خوب تویی دیگه

فری: میدونم ولی من اسمم فرید

من: باوش آق فری

فری: استغفرالله

من: آتیش کن بریم باو

تو کل راه با فرید خندیدیم من که کلا تصف تنم مٹ زرافه بیرون بود

فرید جلو یه رستوران سنتی ماشین پارک کرد

از ماشین پریدم بیرون با فرید رفتیم پیش فاطمه اینا

من: به به عجب جاییه

فرهاد: آره خیلی قشنگه

نشستم رو تخت

من: خوب حالا مهمون کی هستیم ؟

فاطمه : دریا خیلی پررویی

من: خو من نمیخواسم بیام شما منو اخفال کردین

فرید: اولاً اقبال نه اخفال دوما شوما نگران نباش آبجی کوچیکه شوما مهمون داداشتون  
هسین

بعد به فرهاد اشاره کرد

منم لحنم لوطی کردم: اوه دادا دست درست بگو یه آبگوشت بیارن بزنییم تو رگ فقط بگو  
تنگش پیاز و دوخ هم بیارن

فرهاد: فرید از خودت مایه بذار ولی به خاطر دریا خانوم چشم

نه بابا خوشمان آمد فرهاد آدم بسیار خوبیست این فاطمه هم خوب شانسی داشتا

سفارشات گارسون گرفت همه دیزی سفارش دادیم

بعد از چن دقیقه غذاهارو آوردن

دستم مالیدم بهم

من: به به به این میگن غذا

آستینام تا آرنج دادم بالا دیزی گذاشتم جلوم با گوش کوب شروع کردم به کوبیدن یه پیاز  
گذاشتم جلوم مشتم بردم بالا کوبیدم توسر پیاز که در رفت افتاد تو بشقاب فرید یعنی  
کوبیده بود که پاشید تو صورت فرید

یه لبخند ضایع زدم

فرید: دریا خیلی خیلی

من: خیلی خیلی چی؟

فرید: باقالی هسی

من: اون که میدونم

فرید: دختر چه به پیاز خوردن

اینو که گفت بهم برخورد من کلا رو دخترا تعصب دارم

یه پیاز دیگه برداشتم گذاشتم جلوم مشتم کوبیدم روش که خوشبختانه این در نرفت

سرم اوردم بالا دیدم سه جفت چشم زل زده بهم یه لبخند زدم بهشون یه تیکه پیاز گذاشتم  
دهنم

من: پیاز میخواین؟

سه نفری باهم: نه—ه

سرشون انداختن پایین شروع کرون به خوردن

من: آخیش خیلی خوش مزه بود

فاطمه: نوش جان

یه دفعه دیدم فرهاد دست کرد تو جیبش جلو فاطمه وایساد

فرهاد: فاطمه جان میخواستم اینجا جلو همه ازت خواستگاری کنم

اولا لا بابا رمانتیک فاطمه که قیافش ته خنده بود باورش نمیشد

من: نه باریک الله باریک الله خوشمان آمد

فاطمه با صدای لرزون: خوب خوب آ آره

یه دفعه همه دست زدن نیگا تر و خدا مردم غذارو ول کردن دارن فیلم سینمایی میبینن

دستم گذاشتم رو سینم خم و راست شدم یه دفعه فرید دستم کشید

من: اه چته؟

فرید: بشین بابا

من: خوب دارم تشکر میکنم

فرید: مگه فیلمه که داری تشکر میکنی

چه منگلیستیم من آبروم اومد کف پام

از رستوران که اومدیم بیرون اون دوتا گورخر عاشق بخشید قناری عاشق باهم رفتیم صفا  
سیتی من و فرید بدبختم پیچوندن فرید تا جلوی در خونه منو رسوند

من: خوب آق فری دست طلا بفرما بالا

فرید: صدبار گفتم نگو فری

من: چشم آق فری

فرید: از دست تو برو مینم

من: چاکر شوما خدافس

شاد و شنگول واس خودم میرفتم همینجور که لی لی میرفتم شعرم میخوندم

الهی تو بمیری و من زنده بمونم

سر قبرت پیام روزه بخونم

الهی سرخک و عریون بگیری

تب مالت و فشار خون بگیری

اگر بردی از اینها جان سالم

الهی تب کنی بعدش بمیری

شستترقققققققققق

من: آی ماما

آراد: مثل اینکه خیلی شاد میزنی؟

من: چرا مَث درخت اینجا وایسادی؟

آراد: من جام خوبه شما خیلی سنگولی

من: هسم که هسم تو که دیدی من دارم میام خودت میکشیدی کنار

آراد: خوش گذشت؟

من: خیلی زیاد

آراد: قبلنا با پسرانمیگشتی

من: الان میگردم

مچ دستم گرفت

آراد: تو غلط میکنی

من خودت غلط میکنی دستم ول کن

آراد: گردنت میشکنم دریا

من: تو چیز میخوری همراه با مخلفات کی میره این همه راهو اصلا برو گردن اون دوس

دخترای میمونک فضابیت رو بشکن

آراد: کاری به اونا ندارم

من: اصلا به تو چه بابام که منو نسپرده دست تو

اینو که گفتم عصبی شد دستم.ول کرد

آراد: به جون خودت دریا یهدبار دیگه ببینم با پسرا میپیری کشتمت

من: چاییدی

آراد: خود دانی

اینو گفتم و رفت آخ آخ دست نازنینم شیکست ایشالله دستت قلم شه آراد جز جیگر بگیری خداکنه اون موهات بریزه خداکنه یه دندونپزشک پیدا شه اون دندوناتو بدون بی حسی بکشه ایشالله چهار چرخ ماشینت پنجر شه اصلا خداکنه شلوارت از پات بیوفته  
آخیش راحت شدم

با پله ها رفتم بالا پاهام دیگه جون نداشت آسانسور امروز درست میشد یه نگاه به در خونه ی اون موش آزمایشگاهی انداختم هنوز خالی نشدم رفتم با کلیدم رو در چوبی نوشتم اینجا منزل میمون فضایی است یریع رفتم تو خونه حالا دیگه راحت شدم



تا شب با هر کاری بود خودم سرگرم کردم وقتی میخواستم بخوابم یه صدا های عجیب و غریبی میومد

نچ فک کنم خل شدم رفت

تو خل بودی عزیزم

اه وجی کج بودی چن وقتی پیدات نبود

همین دور و اطراف بودم

نبودی راحت بودما

اینم از ابراز احساسات

دلتم بخواد

رفتم تو رختخواب شروع کردم به دعا کردن

خداجون خودت کمک کن من عاقبت بخیر شم یه شوهر خوبم بگیرم بیاد تازشم از شوهر سایه و فاطمه و مصومه بهتر باشه

خنگول مصومه که هنوز شوهر نکرده

خوب کار از محکم کاری عیب نمیکنه که هی مث قاشق میپیری وسط صحبتای من

داشتم میگفتم یه شوهر ناناسی همه چی تموم خدایا اگه امروز کسی اذیت کردم حتما من اذیت کرده بوده وگرنه من اینقد دختر خوبیم که دومیش عکس پای شناسنامه

تازه داشت خوابم میبرد که احساس کردم یکی داره میکوبه به در باز من توهم زدم ساعت سه نصف شب کدوم الاخی میاد دم خونه من؟ دیدم نه توهم نزدم راستکی یکی داره میکوبه به در

یا باب الحوائج چه گلی تو سرم بگیرم؟

گل باغچه

اه بسه تو این شرایط غاراش میش

چوب بدمینتونم برداشتم

دریا نترس هرکی بود بزن ناکارش کن ناسلامتی تو کلاس جودو رفتی آره من میزنم کبودش  
میکنم

سوسکه از دیوار بالا میرفت مامانش میگفت قربون دست و پای بلوریت سگ درصدم به  
حرفام اعتقاد نداشتم داشتم سکتہ میکردم

من: کیه دم در؟

هیچ صدایی نیومد جز صدای کوبیدن به در

من: خوب عقل کل بگو کی هسی تادر باز کنم اگه نگی باز نمیکنما

هیچی نمیگفت نکنه لاله؟ آخی گناخکی بیچاره

دریا داری سکتہ میکنی بعد دلت به حال این که لاله میسوزه؟

راس میگیا پاک خل شدم

من: آخه ننت خوب بابات خوب من یه دختر تنهام اومدی در خونه من قبرت بکنی

اینو که گفتم محکم تر کوبید به در فک کنم عصبانی شد

من: باش بابا اصلا اومدی قبر من بکنی

محکم تو کوبید به در

من: ای بابا میگم قبر خودت عصبانی میشی میگم قبر خودم عصبانی میشی من به چه ساز

تو قر بدم؟ تا صبح میخوای بکوبی به در؟ من که قبض روح شدم

بالاخره عزمم جزم کردم رفتم پشت در این آراد گور بگوری وقتی باید باشه نیست معلوم  
 نیس داره خواب کدوم هوری میبینه  
 آب دهنم قورت دادم تو یه حرکت دلاورانه در باز کردم  
 من: یا ابر فــــرض چه گولاخی هستی تو  
 چوب بدمینتونم بردم بالا کوبیدم تو سرش  
 تور چوبم پاره شد چوبم مٹ گردنبند افتاد تو گردنش  
 اون: آی سرم  
 من: پس لال نیسی مرض داری حرف نمیزنی انتر کثافت  
 میگم دریا این صداش چه آشنا میزنه  
 آره راس میگی  
 من: صدات خیلی آشناس  
 اینو که گفتم هول شد  
 اون: نه.....نه  
 من: چرا  
 نمیدونم اون هنه جرعت از کجا پیدا کرده بودم یکی نبود به من بگه تو داری سکت میکنی  
 این کارات دیگه چیه  
 دسته چوبم گرفتم کشیدمش تو خونه  
 من: باید بفهمم کی هسی میای منو میترسونی نمیگی سکت میکنم  
 با هزار جور دردسر اون ماسکش کشیدم بیرون وقتی ماسک آوردم بیرون چشم شصتا شد  
 من: نــــه خیلی بیشعوری  
 باورم نمیشد آراد این کارکرده باشه

من: عوضی بیشعور پست فطرت این دیگه چه کاری بود کردی

آراد: حقته رفتی در خونه ی من نوشتی میمونک فضایی

من: خوب کاری کردم

آراد: پس منم خوب کاری کردم

من: که خوب کاری کردی؟

چوبم که ناقص شده بود برداشتم افتادم به جونش

من: تو غلط میکنی که میگی خوب کاری کردی تو خجالت نمیکشی با این هیکل

اورانگوتانیت اومدی منو سخته بری

آراد: آی نزن نزن

همینحور دور خونه میدویدیم من فوشش میدادم

من: ایشالله قبرت با اسید بشورم خداکنه خودم با جفت دستام کفنت کنم اصلا میام سر

قبرت کاج میکارم

آراد: آی دریا غلط کردم

من: معلومه که غلط کردی منو از خواب نازنینم بیدار کردی چلمنگ

رسیده بودیم دم در خونه ضربه آخرم زدم با باسن مبارک که افتاد بیرون

من: هی هی هی آخیش

آراد: زدی کبودم کردی

من: دفعه دیگه از این کارا کنیا خودم میخوابونمت تو قبر

در محکم بستم والله خوب شد آراد جواب ضربه هام نمیداد وگرنه الان همگی به اتفاق یه

خرما افتاده بودید

با سستی رفتم تو رختخوابم دقیقاً بیهوش شدم

.....

با چشمای نیمه باز رفتم سمت دسشویی وقتی کارم تموم شد یه صبحونه آماده کردم و خوردم هنوزم وقتی یاد دیشب میوفتم دلم میخواد بزنم کله این پسره ی غوزمیت رو از وسط نصف کنم با این فکراش کلا تلافی هاشم مٹ آدمیزاد نیس

لباسام پوشیدم و کلیدم برداشتم از خونه زدم بیرون وقتی داشتم سوار آسانسور میشدم آرام دیدم که داره از خونه میاد بیرون ولی زود در بستم هی وای من این آسانسور مگه خراب نبود؟ خداکنه درستش کرده باشن والله من که شانس ندارم دیدی یه دفعه چپ کردم

آسانسور چپ نمیکنه سقوط میکنه

چمیدونم همین که تو میگی

خداروشکر صحیح و سالم رسیدم بیرون سوار ماشینم شدم و روندم سمت دانشگاه

آراد:

اه لعنتی پسره ی احمق این چه کاری بود کردی تو هرچی نباشه اون یه دختره قبلا با زور  
جواب سلامتتم میداد حالا که نگاتم نمیکنه من خاک بر سر یعنی دوستش دارم  
هان؟ چی گفتی؟

هیچی. یعنی بهش عادت کردم هر چی نباشه ما همیشه دعوا داریم  
باید هر طور شده از دلش بیرون بیارم بهترین کار همینه دختره ی لجباز دید من دارم  
میاما زود در آسانسور بست جوجه ی دوست داشتنی  
آراده؟!!!!

باشه بابا غلط کردم

دریا:

فاطمه: دروغ میگی

من: نه بابا دروغم کجا بود پسره ی گولاخ اومده بود منو بترسونه داشتم سکت می کردم  
فاطمه: خوب بود زدی تو سرش

من: آره بابا تا دیدم یکی جلومه چوب بدمینتونم بردم بالا کوبیدم تو سرش فقط چوب  
بیچارم ناکام شد

فاطمه: فدای سرت

من: بیشیم مینم بابا نود هزار تومن پول خورده بود

فاطمه: من دیگه نمیدونم چی بگم

من: باید پولش از خودش بگیرم

فاطمه: فعلا پاشو تا بریم کلاس الان استاد میاد

استاد: خوب بچه ها گوش کنید تا یک هفته دیگه گروه های دونفری کا از قبل تقسیم شده بودن باید برن توی یک بیمارستان واسه انجام کار اینم بگم که نصف نمرتون توی این کاره هرکسی هم سوالی داشت بیاد توی دفتر

فاطمه: خوب بالاخره اون قسمت که منتظرش بودم رسید

من: منم منتظرش بودم ولی با این آراد گودزیلا

فاطمه: تو به اون چیکار داری تازه از خداتم باشه اون داره واس دکتري ميخونه

من: خوب اون ميخواه دكتر شه منم پرستار

فاطمه: من ديگه حرفي ندارم برم كه كلي كار دارم

من: ميخواي برسونمت

فاطمه: نه ممنون خدافضا

فك كنم اين فاطمه با فرهاد قرار داشت خيلي هول ميزد اصلا مگه من فضولم زندگي خودشه رفتم سوار ماشينم شدم روندم سمت خونه

تازه ميخواستم بشينم كه صدای در اومد

رفتم در باز كردم بيا من نميدونم اين كدوم سنگ پايي هس

من: فرمايش؟

آراد: از دست من ناراحتي؟

عجبا بين اين چي ميگه

من: نه اتفاقا خیلی خوشحالم

آراد: خوبه که خو شحالی شب حاضر باش میام دنبالت بریم بیرون

من: من نمیام

آراد: این یه دستوره

من: مگه تو ارباب منی که دستور میدی

آراد: دریا یه بار مٹ آدم صحبت کن

این داره به طور مستقیم به من میگه خــــر

من: خودتی

آراد: چی خودمم؟

من: همون موجود چارپا

آراد: میخوای بگی فرشته ها چارتا پا دارن؟

بیا زد مارو ضایع کرد

من: حالا هرچی

آراد: شب ساعت هشت خدافظ

من: زورگو خدافس

میگم دریا این چرا گفت شب؟

خاک تو سرم من و اون تهنا نفر سوم شیطونه

نباید قبول میکردی



وای ننه یکی نرم دوتا برگردم؟ استغفرالله این فکرای شوم چیه میاد تو سر من بلا به دور  
اصلا اراد اهل این حرفا نیس

میگم دریا میخوای اون یکی چوب بدمینتونتم ببر خواس کاری کنه بزن تو سرش  
نه بابا اون دیگه خیلی ضایع است  
دیگه فکری به ذهنم نمیرسه  
تو خیلی فسفر نسوزون

به به عجب تیکه ای شدم من آره خوشگلی والله عزیز دلی والله قربونم بری ایشالله باز من  
قاط زدم

الان ساعت یه ربع به نه هست اراد سه بار اومده دم در باید یه کم ادب بشه با قدم های  
مورچه ای رفتم بیرون درم بستم

رو به اراد که با چشمای گشاد به من زل زده بود گفتم: من حاضرم

آراد: میگفتین گاوی گوسفندی قربونی کنیم

من: نه نیازی نیس

بابا صراحت کلامت تو پاچم

نه خودایی وجدان حال میکنی عجب خانومی صدم دیگه صد درصدی باید اون شاهزاده  
قاطر سوار بیاد

این یکی باهات موافقم

تو آسانسور سنگینی نگاه آراد حس میکردم شیطونه میگه بیخیال فاز خانومانه بشم یه  
حرکت بخوابونم دهنش ولی شیطونه رد کردم رفتش

رفتیم سوار ماشین شدیم بابا زبونم پوسید سابقه نداره من اینقد آروم باشم همینجور که حرکت میکرد بهش گفتم: تو آهنگ گوش نمیدی؟

آراد: چرا الان میذارم

یه آهنگی گذاشت که نذاشته بود بهتر بود

من: این چیه گوش میدی تو

فلشم که همیشه همرام بود بیرون آوردم اون سیدی مزخرف انداختم بیرون فلشم گذاشتم تو ضبط حالا از شانس من چه آهنگی اومد

یه عالمه قبضو یه عالمه قرضو بدهی قبلو یه کفش قشنگو

یه عالمه قرضو ریاضی که حذفو یه دنیا سوالو تو برگرم گذاشتی

یه پات مانگوروتو سونو شلوغو یه بوته هویجو یه پیرهن جیغو

یه نون پنیرو یه چایه غلیضو یه ظرف غذاو تو بغچم گذاشتی

جعفر جان کجایی — کجایی کجایی تو جیگر جیگر کجایی

جعفر جان کجایی — کجایی کجایی کجایی تو جیگر جیگر کجایی

با من درست صحبت میکنی؟ الان یه بشکون بگیرم ها...

خیلی ریلکس زل زدم به روبرو آراد داشت از خنده منفجر میشد

من: نترکی یه وقت بده بیرون

یه دفعه آراد پکید از خنده

آراد: وای تو واقعا از اینا گوش میدی؟

من: برای تقویت روحیه خو به

آراد: آهان

جلوی یه رستوران شیک نگه داشت باهم از ماشین پیاده شدیم رفتیم داخل موقع سفارش که شد گفتم بذار یه چی سفارش بدم که پول چوبم در بیاد یه پرس شیشلیگ مخصوص سفارش دادم آرادم همینطور

من: حالا براچی گفتی بریم بیرون

آراد: واس خاطر اینکه کار دیشبم جبران شه

پس بگو چرا آقا منو دعوت کرده به اخم گنده کردم

من: پس خودتم قبول داری کارت اشتباه بود

آراد: خوب یه جورایی ولی کارتو که خیلی بدتر بود

همین موقع غذا اومد ماهم بیخیال شدیم

لامصب یک غذایی بود با روح و روان آدم بازی میکرد فقط یه تیکه از شیشلیگ نخوردم زشت بود دیگه ته بشقابم برق مینداختم ولی تا لحظه آخر چشمم روش بود

من: شب خوبی بود خدافس

آراد: خدافضا

.....

من: آی گوشم پکید

مصی: حفته دلم میخواد سرت ببرم

من: چیرا؟ دلیت میاد؟

مصی: واس من لوس نشو کهومن تو رو بزرگت کردم دختره ی چشم سفید نباید یه زنگی بزنی به من هر چی نباشه من از تو بزرگترم

من: خوب ببشید مامان بزرگ

مصی: ای حناق مامان بزرگ

من: چه خبرا؟ دوس موسم داری؟

مصی: آره اینجا با یه دختر به اسم زهرا دوس شدیم خیلی دختر خوبیه

من: جای منو واست پر کرده؟

مصی: جای تو رو کی هیشکی پر نمیکنه

یه لبخند گشاد اومد رو دهنم

مصی: اون نیشبت ببند تو از بس خلی هیشکی به خلی تو پیده نمیشه

من: تو از کجا فهمیدی من نیشم بازه؟

مصی: گفتم که من تورو بزرگ کردم حالا تو با کی دوس شدی؟

من: اسمش فاطمه است خیلی دختر گلپه تازه با پسر عمشم دوس شدم

مصی: ای خاک عالم دوماه چش ننه و بابات دیر دیدی رفته دنبال پسر بازی؟ خاک تو سرت دریا حالا پسره تحفه ای هم هس؟

من: بابا از این دوسا که نه مٹ داداشمه

مصی: گفتم تو اهلش نیسی

من: بعله چقدم قشنگ گفتید خیلی شیک منو شسی انداختی تو آفتاب تا خشک شم

مصی: هی دریا خاک تو سر من و تو با فرقون

من: چــــرا؟

مصی: این زهرا داره میره قاطی مرغا

من: ای خاک تو سرمون گاری گاری این فاطمه هم داره میره قاطی مرغا

یه دفعه هردو مون با هم گفتیم: ما دو تاهم تو باقالیا

من: فقط من و تو یالغوز موندیم

مصی: بزنگم واس ننم سفارش دبه ترشی بدم

من: دوتا سفارش بده

مصی: ولس توهم سفارش بدم؟

من: نه عزیزم من که همین استاد دانشگاهمون تور میکنم گفتم مامانت دوتا سفارش بده

آخه نه که تو خیلی گنده ای واس این میگم

مصی: جــــیــــغ

من: زهر مار

مصی: خیلی عنی دریا خیلی زیاد

من: عنی از خودتونه دوست عزیز

مصی: من بگو زنگ زدم حال کی رو پپرسم

من: از یه جایی به بعد خیلی ور میزنی

مصی: بی ادب من برم که درس دارم

من: عزت زیاد خدا سعدی

مصی: خداحافظ

خوب الان چه غلطی کنم؟ کاشکی محض رضای خدا یه نگاه به جزوه هام مینداختم  
 رفتم سمت اتاقم فقط این ندای درون خبیس خیلی اذیت میکرد هی میگفت درس نخون  
 درس نخون منم که ماشالله حرف گوش کن خواسم به حرفش گوش بدم که اون یکی ندای  
 درون که خیلی پاستوریزه بود اومد  
 دریا درست بخون بدبخت مشروط میشی میفتی  
 نه دریا دروغ میگه تو اینا همش بلدی  
 نه دریا تو چن تا درس رو پیچوندی رفتی  
 اه بسه دیگه من به ساز کدومتون برقصم؟  
 دریا به ساز من بخون بخون  
 نه نخون نخون  
 اصلا نه حرف تو نه حرف این الان میرم یه چیزی میخورم بعد میشینم تمرین میکنم ههه  
 کنف شدین رفت  
 رفتم یه کم کیک و شیر کاکائو خوردم بعد رفتم سر درسم  
 همینطور جزوم ورق میزدم بابا این که بلام سوال به این طولانی که تو امتحان نمیداد آها  
 بذار این بخونم  
 شروع کردم به تمرین وسط تمرین کردن ذهنم رفت یه جای دیگه  
 اگه من شوهر گیرم نیاد با من چیکار میکنن؟  
 گزینه یک ترشی میندازن منو  
 گزینه دو میشم زن یه پیر خرفت که سه تا زنش مرده

گزینه سه برم سر چهارراه گدایی  
گزینه چار میشم یه پرستار بعد یه دکتر خر میکنم میاد منو میگیره  
گزینه پنج همه موارد به جز گزینه چار  
از اونجایی که شانس من خیلی زیاده میشه گزینه پنج  
خیر سرت داشتی درس میخوندی  
اوا خاک عالم راست میگویی ها  
باز شروع کردم به درس خوندن  
ماشالله به خودم الان دو ساعتی هس که دارم درس میخونم  
واس خودم بشکن میزدم و میرفتم که چشمم افتاد به ساعت آه از لوزالمعدم بلند شد  
اوس کریم خدارو خوش میاد نه جون من دوساعت بدنم خشک شده تازه یک ساعت من  
درس خوندم  
بیست منهای شصت  
چرا؟  
بیست دقیقه داشتی به آیندت فک میکردی  
بیا شد چهل دقیقه من نمیدونم بعضیا چطور یه روز کامل خودشون زندونی میکنن  
والله بوخودا

.....

من: گوفته باشم باید بریم خرید

فاطمه: بترکی دختر باشه

من: حالا شد

امروز صبح که اومدم دانشگاه فاطمه گفت که قراره یه جشن نامزدی بگیرن همه بچه هاهم دعوتن

من: میگم فاطمه تو جشنتون از این آب سنگولی ها هم میدین؟

فاطمه: آب سنگولی؟

من: بابا از این کوفت و زهرمارها دیگه که میخوری میری فضا

فاطمه: خاک تو سرم مگه تو هم از اینا میخوری؟

من: وای نه نه نه مگه خلم

فاطمه: در خلیت که شکی نیس

من: دس شوما درد نکنه تعارف نکن

فاطمه: نه تعارفی نیسم

من: حالا نگفتی

فاطمه: نمیدونم ولی اگرم بدن درصدش کمه

من: گفتم دیگه این جوونای مجلس نرن فضا

فاطمه: نه بابا همشون جنبه دارن

من: خوشمان آمد فردا حاضر باش میام دنبالت بریم خرید

فاطمه: باش



هووووف امروز خیلی خسته کننده بود واسم چن روزه کرم رسانی نکردما اصلا افسردگی  
 مزم گرفتیم ای دل غافل من تلافی اون کاری که آراد کرد در نیاوردم  
 بس کن دریا مگه بچه ای  
 باز تو پیدات شد بابا من نخوام تو وجدان من باشی باید کیوببینم؟  
 منو

استغفرالله بیا برو میزنم لت و پارت میکنما  
 هییشش توهم که همش این خوی وحشی گریت فعاله  
 دوس دارم آقا مشکلیه؟  
 نه فعلا  
 برو به جهنم وجدان فضول

با اینکه داشتم از خستگی نصف میشدم ولی این کرم نذلشت استراحت کنم رفتم توی  
 آشپزخونه یک قرمه سبزی درست کردم که جاتون گل و بلبل اصلا آدم نیگاش میکرد از  
 هوش میرفت بک روغنی هم انداخته بود رنگو که دیگه نگو به به بنازم به خودم هرچی  
 ندارم یه دستپخت دارم

میگم دریا الان چه فکری تو سرته؟  
 خوب میخوام ببرم بذارم دم خونه ی آراد تا بوش بفهمه  
 طفلکی گناه داره ها  
 نچ خوب من گناه نداشتم اومد منو ترسوند

قرمه سبزی برداشتم یواش یواش رفتم دم خونه آراد همینجورم با دستم بخارش پخش  
میکردم خوبه یکی منو ببینه بدبخت به عقم شک میکنه

یه دفعه یه چیزی اومد تو ذهنم

وای دریا بدبختی خوبه آراد از چشمی در منو ببینه وا مصیبتا منو میکشه بعد کبابم میکنه  
میده سگا منو بخورن

همینجور که ظرف دستم بود اومدم تو خونه چن دقیقه نگذشت که در زدن

ای خدا فهمید کاشکی قبلش زنگ زده بودم به یکی هی روزگار چه ناجوانمردانه میمیرم من  
میخواستم گیسوان خود را رها در آسمانت ببینم ولی این

باصدای زنگ از شاعری اومدم بیرون منو بگو دارم واس خودم شعر میخونم

در باز کردم که دیدم آراد داره همینجور بو میکشه منو زد کنار رفت تو خونه وا چه پررو منم  
دنبالش راه افتادم تا رفت تو آشپزخونه

من: هی خجالت نکشی یه وقتا

بدون توجه رفت سر گاز

آهان پس بگو آقا بو رو فهمیده

آراد: پس بوش از اینجاست

من: خوب حالا که فهمیدین بفرمایید منزلتون

یک جور مظلوم زل زد بهم که اصلا نمیخورد اون آراد قبل باشه

من: واس من چشات لوچ نکن که من تورو میشناسم چه مار خوش خط و خالی هسی

آراد: خیلی خسیسی دریا

اومد بره که نمیدونم این دست صاحب مرده ی من باکدوم فرمان بازوش رو گرفت

آراد با یه لبخند برگشت سمتم

آراد: میدونستم تو خیلی دل نازکی

من که کلا تو هنگ بودم ولی آراد خوش خوشانش بود بدون توجه به من رفت دوتا بشقاب آورد با دوتا لیوان و قلشق و چنگال گذاشت روی میز

آراد: خوب بیا دیگه

من: هان؟

آراد: بابا غذارو بکش

رفتم سمت گاز

من: در عجبم

آراد: چرا؟

من: تا حالا آدمی به پررویی تو ندیده بودم

آراد: چرا هس یه نگاه تو آینه بنداز میبینی

من: تو هم یه نگاه تو چشمای من بنداز تا ببینی

آراد زل زد تو چشمام به چیز خوردن افتاده بود که این پیشنهاد دادم

سریع روم ازش گرفتم خورش و برنج رو گذاشتم رو میز خودمم نشسم

آراد: اووووم چه خوشمزه است

من: انتظار دیگه ای داشتی؟

آراد: نخیر

من: من نمیدونم مادرت سر تو چی خورده که تو اینقد پررویی خودت دعوت کردی

آراد: همون چیزی که مادرت سر تو خورده



من: فاطمی فاطمی این مغازه هم بریم

دستش گرفتم کشیدم

فاطمه: آی دریا چته بابا هی این دس من مٹ کش تنبون میگیری میکشی

من: به جون خودت این آخرین مغازه است همینجا دیگه میخرم

فاطمه: خداکنه

همینجور داشتم به لباسا نگا میکردم

من: به نظرت لباس چجوری بخرم؟

فاطمه: من میگم یه لباس بخر که بلند باشه چون این مجلس رسمی هس

من: بد فکری هم نی

من: یافتم

فاطمه: چته بابا زهلم ترکید چرا داد میزنی؟

من: لباس لباسو ببین

فاطمه: حالا انگار گنج پیدا کرده

بدون توجه به فاطمه رفتم سمت فروشنده

من: ببخشید آقا میشه از اون لباس سایز من بدید

آقا: بله خانوم صبر کنین

گفتم الان میگه این سائز شما نمیشه بعد من میرم میپوشم ضایع میشه ولی ای دل غافل  
که من خودم ضایع شدم به طور زیبایی

هوووو بابا خوش هیکل موش بخورتت دریا چنگده ناناسی شدی چشم آراد کور کن

جان؟ چی گفتی؟

هان؟ خوب هیچی

چه ربطی به آراد داره؟

بابا یه چیزی از دهنم پرید بیرون

دیگه نپره

برو مینم

یکی کوبید به در

فاطمه: دریا مردی؟ چرا صدات نمیداد

در باز کردم دستم زدم به کمرم

من: چه اصراری داری من بمیرم؟

فاطمه: چون تو یه لحظه ساکت نمی..

حرفش ادامه نداد زل زد به من

من: چت شد لال شدی چرا؟

یه دفعه پرید منو بوسم کرد

فاطمه: قربونت برم عزیزم چه خوشگل شدی

من: راس میگی؟

داشتم واس خودم غذا درست میکردم که گوشیم زنگولید همچین از روی اپن پریدم اونور خودم انداختم رو گوشیم که فک کنم بدنم از شونصد قسمت شیکست هرکی ندونه فک میکنه رییس جمهور واس من زنگ زده همینجور که دستم رو سرم بود تلفن جواب دادم

من: بفرمایید

دایان: به به خواهر گرام میبینم آدم شدی

من: ا تویی دایان؟

دایان: پس میخواسی کی باشه

من: چه عجب یادت افتاد یه خواهر فلک زده هم داری من بدبخت از بوق سگ تا صبح خروس خون دارم درس میخونم

ای ایشالله تو گلوت بمونه دریا که دماغت دراز شد از بس دروغ گفتی

دایان: اوه اوه اوه تو هنوز یاد نگرفتی اون صبح خروس خون تا بوق سگه؟

من: حالا هر کوفتی زنگم که زدی میری رو اعصاب من اسکی بازی میکنی

دایان: اصلا اسکی سواری رو اعصاب تو یه چیز دیگست

من: اینم از حرف زدنت حالا زنگ زدی به من چیکار؟

دایان: لیاقت نداری که زنگ زدم حالت پپرسم

من: از بس بزغاله ای دیگه بعد سه ماه تازه داری به من زنگ میزنی

صدای داران شنیدم

داران: دریا — این دایان هر شب تو اتاق تو میخوابه میگه دلم واس دریا تنگ شده

بعد از اون صدای دادش بلند شد

دایان: داران من حساب تو رو میرسم

من: چیکارش کردی؟

دایان: هیچی فقط اون گل میزه کوبیدم تو سرش

من: اشکالی نداره برادر من که میدونم شما بدون من نمیتونین زندگی کنین اصلا هوای

شیراز بدون من آلوده است

دایان: بیا داران خان تحویل بگیر من گفتم این خودشیفته است حالا میخواد نازک شدن

لایه اوزن رو هم بذاره به حساب نبودش توی شیراز

داران: آخ من که مخم کلا جابه جا شد

من: این بدبخت مخ که نداشت تو سرشم زدی دیگه

دایان: خودمم الان به این موضوع پی بردم

من: تو هم دیگه مٹ اونوی بی مخ

دایان: معلومه تو طرف کی هسی؟

من: من طرف هیچ کدومتون نیسم

دایان: تو کار ضایع بازی تبحر خاصی داری

من: ارادت داریم

دایان: خوب دیگه من برم بینم این خیارشور چش شده داره دیوارای خونه رو گاز میزنه

من: به سلامت سلام منم برسون قربونم بری مخت بیاد سرجاش خدافس

دایان: خدافظ



بدبخت مامانم از دست اون دوتا گاز انبری چی میکشه دختره دست گلش فرستاده اینجا  
اون دوتا کله پوک اونجا همینجور که نشسته بودم دیدم یه بوهای میاد ای وای من غذا

سریع دوپوم تو آشپزخونه

من: اه اه چه وقت سوختن بود

وقتی زیر گاز تا ته میدی بالا انتظار داری نسوزه

از بس این دایان حرف زد حالا من چه کوفتی بخورم ؟

دو تا همبرگر آوردم بیرون تا سرخ کنم تا موقعی که سرخ بشن از کنارصون جم نخوردم  
داشتم میز میچیدم که احساس کردم یه چیزی زیر میزه نیگا که کردم دیدم یه مارمولک یه  
جیغ فرا بنفش کشیدم دویدم بیرون دم خونه ی آراد همینجور محکم میکوبیدم به در

من: وای آراد در باز کن

در که باز کرد مٹ این بچه کوچولو ها پریدم بغلش پاهامم حلقه کردم دور کمرش دستمم  
انداختم دور گردنش

من: وای وای مارمولک مارمولک

آراد: کو کجا؟

من: تو خونه

آراد مٹ پنگوئن پرید تو خونه حالا من بغل آراد اونم دنبال مارمولک اینقد دوید دنبالش که  
مارمولک خودش رفت بیرون حالا نمیدونم من چرا مٹ خرس پریدم بغل این؟ خجالتم  
خوب چیزیه بخدا لبم گزیدم خودم از بغل آراد انداختم پایین که با نشیمنگاه مبارک اومدم  
رو زمین

من: آی ننه دخترت پر پر شد

آراد: چی شد؟

حالا بهش چی بگم مثلا بگم باسنم درد میکنه؟ وای خدا خیلی زشته که با هزار تا جون  
کندن پاشدم نشستم رو کاناپه

من: چیزی نیست فقط این مارمولک بی صاحب رفتش؟

آراد: آره رفت

نمیدونم چرا هیچ کدوم حرف نمیزدیم آراد پاشد که بره

من: دست درد نکنه

آراد: خواهش میکنم

ای خدا چرا پریدم بغل آراد دیگه بگو دختره ی عقل کل مارمولک میخواست تو رو بخوره  
اژدهای دو سر دیدی وای وای وقتی بغلش بودم ضربان قلبم رو هزار بود از هیجان زیاد  
اینم از غذای امروز من بدبخت اولیش که سوخت اینم که کوفتم شد

.....

فردا صبح باید حرکت کنم به سمت شیراز دیگه اینجا کاری ندارم به مامان چیزی نگفتم  
میخوام سوپرایزشون کنم همه چی جمع و جور کردم تازه هیچی نذاشتم تو یخچال بمونه  
فقط این مای بیبی و شیر خشک من نمیدونم چیکار کنم آهان گرفتم میبرم میدمشون به  
آراد به من چه اصلا اون پولش داده سریع بلند شدم یه چی پوشیدم رفتم دم خونه آراذزنگ  
زدم که در باز کرد

من: سلام

آراد: سلام

شیر و مای بیبی گرفتم جلو صورتش که با چشای گرد بهشون نگا کرد

من: بگیر دیگه

آراد: اینا چیه دیگه؟

من: خوب شیر و مای بیبیه

آراد: اینو میدونم چرا میدیش به من؟

من: خوب اوندفعه به خاطر تو مجبور شدم دروغ بگم و اینارو بخری حالا دیگه واس تو

آراد: میگی من چیکارشون کنم؟

من: چمیدونم شیر رو میتونی بخوری فقط مای بیبی سائزش بهت نمیخوره

آراد با حرص نگام کرد که انداختمشون تو بغلش و باهاش بای بای کرد اومدم تو خونه

خوب الان دارم حاضر میشم برم از فاطمه هم خدافظی کنم تو این سه ماه بهش وابسته شده بودما نچ نچ حیف که باید برم رفتم بیرون و سوار ماشین شدم روندم سمت دریا

فاطمه: واقعا فردا میری؟

من: آره دیگه

فاطمه: دریا دلم واست تنگ میشه

من: حالا بیا صحنه هندی درست کن نمیخوام که برم اروپا بابا تو همین ایران خودمون هسم ایران شیراز سرزمین مادری

فاطمه: آخرشم آدم نشدی تو

من: قرار بود آدم بشما ولی از وقتی با تو دوس شدم همون چغندری که بودم موندم

فاطمه: میخوای بگی من چغندرم؟

من: نه عزیزم این الفاظ زشت چیه میچسبونی به خودت

تا غروب با فاطمه خوردیم و خندیدیم الانم میخوایم خدافظی کنیم

من: خوب دیگه هر خوبی دیدی بدی دیدی حلال کن دیگه اگرم اذیتت کردم حقت بوده  
حتما یه کرمی ریختی

فاطمه: نمیری تو دختر

منو کشید تو بغلش زار زار گریه کرد نچ حالا هی شکوفه میزنه به اعصاب من دستم هی  
کوبیدم پشتش

من: گریه نکن دخترم میدونم بعد من افسردگی مزمن میگیری گریه نکن زار زار میبرمت  
بازار میفروشمتم دو هزار دوهزاری قدیمی خاک تو سرت

نذاشت ادامه بدم

فاطمه: خاک تو سر من که دارم واسه تو اشک میریزم

من: یعنی داری اشک تمساح میریزی انگل اجتماع؟

فاطمه: نخیر

من: خوب دیگه منو یادت نره برای عروسیت هم دعوتم کن وگرنه خودم پا میشم میام اینجا  
یه کاری میکنم فرهاد شیش طلاق کنه

فاطمه: حتما دعوت میکنم تو نباشی نمیشه که

من: میدونم عزیزم

با همدیگه روبوسی کردیم

من: فقط بذار یه چیزی بهت بگم

فاطمه: چی؟

من: من شنیدم هر کی صورتش اندازه کف دستش باشه دروغگوهه

فاطمه با تعجب کف دستش گذاشت رو صورتش منم نامردی نکردم با دستم زدم رو دستش

من: هههههههه

فاطمه: کوفت دختره ی هفت خط

من: خوب دیگه از این که موجبات خنده رو فراهم نمودی سپاس گذارم خدافس

فاطمه: مواظب خودت باش

من: چشم

الان توی راه هسم میخوام یه جوری برم که تا شب برسم خونه از بس دنده حا زدم دیوونه شدم خداکنه من سالم برسم خونه فقط ماشالله منم که خواب آلو صد الله اکبری دارم میروم نمیدونم چرا دلم گرفته احساس میکنم دلم واس آراد تنگ میشه

چی گفتی؟

هان؟

دلت واس کی تنگ میشه؟

خوب آراد دیگه

نچ نچ نچ چرا؟

خوب من تو این سه ماه بهش عادت کرده بودم دیگه

فقط عادت؟

آره خوب دیگه

خداکنه

اینم خل شده ها اصلا به این چه مربوطه کثافت

وای خدا دیگه چشمام از شدت خواب باز نمیشه ساعت دو نصف شبه ماشین دم در پارک کردم و از ماشین پیاده شدم کلیدم بیرون آوردم یواش رفتم داخل چشمام هیچ جارو نمیدید داشتم یواش میرفتم که با سر رفتم تو ستون سریع دستم گذاشتم رو دهنم آخی خدا پدر اونیه که این ستون گذاشته اینجا بیامرزه زد ناکارمون کرد  
با جون کندن رفتم تو اتاقم و کیفم انداختم یه گوشه بیهوش شدم رو تخت که صدای آخ یه نفر بلند شد

استغفرالله این دیگه کیه

من: یا خدا تختم حرف میزنه

صدا: تخت چیه بابا منم دایان

من: دایان کیه؟

مخم کلا خالی شده بود

دایان: بابا داداشت اصلا تو کی اومدی؟

من: الان اومدم ماشالله چه بزرگ شدی برادر

دایان: بیا بگیر بخواب که داری هذیون داری میگی

دایان از اتاقم رفت بیرون منم بیهوش شدم

صبح ساعت دوازده بود که بیدار شدم فک کنم هنوز کسی نمیدونه که اومدم خونه این دایان عجب ناکسی هسا لوح نداده منو با قیافه ای که بی شباهت به انسان های نخستین نبود رفتم بیرون که صدای داران و دایان شنیدم

داران: تیم ما امروز میبره

دایان : وقتی ما بردیم ضایع شدی

داران: تا ببینیم

مامان: ایشالله دو تاش ببازه که نصف عمر من رفت

من: بستونه دیگه هی حرف میزنید

یه دفعه یه سکوت همه جارو فرا گرفت

داران یه جیغ کشید: دریا تو کی اومدی؟

من: بابا گوشم پکیدا همین دیشب اومدم دایان که دید منو

مامانم بلند شد منو گرفت تو بغلش

مامان: قربونت برم دخترم

یه دفعه دمپاییش برداشت زد تو سر دایان

دایان: آی مامان چرا میزنی؟

مامان: آتیش گرفته چرا نگفتی دریا اومده هان؟

دایان؛: ببخشید دیگه بیدارتون نکردم

خلاصه باباهم اومد ما نهارمون خوردیم حالا مامان هر چی میدید میداد من بخورم یک

اوضاعی داشتیم ما

.....

هنوز گیج خواب بودم ولی بیدار شدم معلوم نیس چه خبره بیرون عروسیه همینطور که یواش یواش راه میرفتم از پله ها اومدم پایین دیگه صدا نمیاد عجیبه ها سرم آوردم بالا چشمتون روز بد نبینه با چه صحنه ای مواجه شدم تمام ایل و تبار ننه و بابای ما جمع بودن به اتفاق یه نگاه به لباس خوابای میکی موسیم و یه نگاه به اونا که با خنده نگام میکردن انداختم یه جیغ بلند کشیدم دویدم بالا

ای خدا آبروم رفت که رفت تو این خراب شده یکی نباید به من بگه مهمون داریم حالا بعضی از اینارو من سال به سال نمیبینما از شانس کوفتی من همین امروز منو با این قیافه شاسگولانه رویت کردن

به سر و وضع رسیدم و خیلی خونسردانه طوری که انگار هیچ اتفاقی نیوفتاده رفتم پایین شروع کردم به خوش و بش کردن در همین حین یک نقشه شوم رسید به ذهنم من: این بیماری آنفولانزا هسا از نوع ای خیلی بیماری کثافتیه خدا نصیب دشمن آدمم نکنه

همه به طور سکتِه وارانِه بهم نگاه کردن

سایه: میگم چرا از وقتی باتو روبوسی کردم سرم گیجه وای بچم چیزیش نشه

ا ببینا دارن الکی الکی یه مریضی میبندن به خیک ما استغفرالله

من: خجالت نکشی یه وقتا بابا من شوخی کردم بعد تو داری میگی من مریضم عجباً

یه دفعه همه یه نفس راحت کشیدن اصلا من جیگرم حال میاد

میخوام حال نیاد مردم آزار

جون من خیلی حال میدِه یه عده رو دسته جمعی اسگول کنی

واقعا که



یه دفعه دیدم یکی به طرز ناشیانه ای پرید رو کولم یه ماچم گذاشت رو گونم البته ماچ نه  
یه جورایی آب دهنش خالی کرد رو صورتم  
برگشتم سمتش اه اینکه مصی شاسگولس

مصی: سلام

من: علیک سلام هنوز همون میمون درختی هسی بابا کمرم رگ به رگ شد

مصی: لیاقت نداری که دارم ابراز احساسات میکنم

من: چه کنیم که ابراز احساساتتم خرکیه

کشیدمش تو بغلم خیلی دلم واسش تنگولیده بود

یه نگاه به دور ور کردم مامان آرام بود پس اونا هم دعوت بودن آخ جون آرام میبینم

چی گفتی؟

به جون خودم وجدان نمیدونم این حرف از کجا اومد

تو یه چیزیت شده

میگم حواسم نبود دیگه

تا ظهر همه مردا هم اومدن ما هم سفره انداختیم و ناهار خوردیم بعداز ناهار بود داشتم با  
مصی و سایه حرف میزدم که آرام صدام کرد حالا نمیدونم چرا قلبم داشت میومد تو دهنم  
دست و پام که کلا رو ویبره بود

این مصی و سایه گور به گور شده هم همچین زل زده بودن به ما

آراد: میخواستم بگم فردا باید بریم دانشگاه واس تحویل پروژه

من کلا منگ بودم هیچی نمیفهمیدم

آراد: متوجه شدی

من: آره آره

زود اومدم کنار رفتم توی اتاقم لعنتی چه مرگم شده؟.

...

تو اتاقم نشسته بودم که یه دفعه مصومه پرید تو اتاق

من: ای بمیری دختر زهلم ترکید

مصی: کلک اینجا چکار میکنی؟

من: شکر خدا رو میکنم تو چیکار داری به من؟

مصی: خیلی عنی دریا منو باش اومدم پیش تو

من: خعلی خب بیا بتمرگ اینجا کارت دارم

اومد نشست پیشم تصمیم گرفتم بگم چه مرگمه

من : میگم مصی من وقتی این آراد میبینم کلاقلبم تو حلقومه دست و پاهامم که ویبره

است نمیدونم چمه فک کنم به آراد آلرژی دارم

مصومه به حالت متفکرانه زل زد بهم بیا این که خله منو باش دارم رو دیوار کی یادگاری

مینویسم یه دفعه مصی یک داد بلندی کشید که چسبیدم به سقف

مصی: یــــــــــــــــافتــــــــــــــــم

من: ای درد ای حناق ای خواب به خواب بری ایشالله قبر منو یافتی به سلامتی

مصی: خره فهمیدم چته

من: چمه؟

مصی: تو دادی رفت

با یه حالت گنگ زل زدم بهش مصی یکی زد تو پیشونیش

مصی: بابا اسگل دلو میگم

من: اسگل همه را به شکل خود پندارد بعدش من دلم دادم به کی؟

مصی: به آراد دیگه

چشمام گرد شد یه دفعه زدم زیر خنده یعنی میخندیدما دیوارای خونه میلرزید

من: وای خدا کی؟ آراد اونم من؟

مصی: نهج بدبخت شدی رفت دریا

من: داری شوخی میکنی

مصی: کاملاً جدی ام

مصی پاشد از اتاق رفت بیرون وای خدا یعنی من عاشق شدم؟ عاشق آراد آخه مصبت

شکر منو چه به عاشق شدن از بین این همه آدم عاشق خرچسونه شدم

خوبه عاشقشی داری فحشش میدی

تو یکی حرف نزن که خیلی انتری

چرا؟

محض آرا کثافت تو چه میرفتی راست میرفتی میومدی واس من پند و اندرز میدادی اون

موقع که داشتم عاشق اون انبردست میشدم کدوم گوری بودی؟

اگه من بهت میگفتم باور نمیکردی

بیا برو گورت کم کن که پا میشم شل و پلت میکنم

درد خودم کم بود درد عاشقی هم اضاف شد هیچیم که رو آدمیزاد نبرد عشقمم همینطور

ماشین پارک کردم پیاده شدم باورم نمیشه که امروز فارغ التحصیل میشم یعنی شدم یه پرستار چقد سگ دو زدم تا رسیدم به اینجا توی افکارم داشتم غرق میشدم که یکی زد تو کمرم

من: آی

عرفان: علیک سلام

من: سلام

عرفان: خیلی بی معرفتی دریا خیلی

من: عرفان ببخش

عرفان: غیر ممکنه

من: داداشی جونم

عرفان: نه یه زنگی نه کوفتی هیچی

من: از این به بعد ور دل خودتم

عرفان: پس چی تو با مصومه میان پیش خودم

آخ جون اینم از کار

من: چشم داداشی

با عرفان رفتیم پیش مصومه فقط نمسدونم آراد کجا بودش من خاک بر سرم شمارش نداشتم

آهان اونجاس با عصبانیت رفتم پیشش

من: معلومه کجایی منو دو ساعت کاشتی؟

آراد: شما که پیش آقا عرفان بودید

پس بگو آقا داره از کجا میسوزه

من: خوب باشم تو نباید بیای تا بریم این پایان نامه تحویل بدیم؟

آراد: گفتم شاید مزاحم باشم

حالا هی رو اعصاب من رقص پامیره

من: نخیر زود باش تا بریم اینو تحویل بدیم

با آراد رفتیم پایان نامه رو تحویل دادیم استادم کلی ازمون تعریف کرد از آراد یه خدافضی

سر سری کردم پریدم پشت ماشین روندم سمت خونه

با خوشحالی وارد خونه شدم

من: سلام بر اهل منزل

دایان: باز این اومد سکوت خونه رو از ما گرفت

کیفم پرت کردم سمتش که درست خورد به هدف

من: تو حرف نزدی نمیگن لالی هر کی هم گفت من خودم فانعش میکنم

مامان: بذار از راه برسی بعد آتیش به پا کن

داران: حالا چیه اینقد خوشحالی.؟

من: نمیذارین که من از فردا میرم سر کار

دایان: به سلامتی بالاخره قبول کردن که کاشی چسبون شی؟

من: میام براتا تو هنوز مخت نیومده سرجاش

داران: حالا کجا میخوای کار کنی؟

من: تو یه بیمارستان که عرفان اونجا دکتره من با مصی هم پرستار  
مامان: قربونت بشم دخترم بیا بشین اینجا هوا گرمه تا واست شربت بیارم  
مامان رفت تو آشپزخونه  
داران: نچ نچ من بدبخت از بیرون میام زبونم چسبیده به سقف یه قطره آب نمیدن  
بخوریم بعد این کوالا تا میاد واسش شربت میارن  
من: تا چشت دراد کوالا هم خودتی

.....

صبح بیدار شدم مث یه خانم خوب و تمیز و مرتب حاضر شدم ناسلامتی شاغل شدما دیگه  
نمیتونم مث خرس بخوابم هی چه روزگاری داشتیم خوب نگهش نداشتیم کلاغ اومد و  
بردش

باز سیمات اتصالی کرد

همهههه آره خودایی

از اتاقم رفتم بیرون و سمت آشپزخونه

من: سلام سلام صبحتون بخیر

بابا: سلام خانوم صبحت بخیر

مامان: میبینم سحر خیز شدی

من: دیگه من خانم پرستارما

دایان خوابالو اومد تو آشپزخونه

دایان: بدبخت اون بیماری که تو پرستارشی آمپول هوا نرنی بهش

من: دلشونم بخواد بعدشم اون آمپولو باید بزمن به تو

دایان: زحمت نکش

من: زحمتی نیس

مامان: ای خدا باز اینا شروع کردن چقد بهم میپیرین

دیدم حق با مامانه حرف حقم جواب نداره نشستم صبحونمو کامل خوردم

بذار بحث ماشین بکشم وسط خدارو چه دیدی شاید بابا گفت واس خودت یعنی دم دهن

من باید گل بگیرن که همیشه بازه

من: بابا ماشین میخوام بذارم واس فروش

بابا: چرا دخترم؟

تا اومدم جواب بدم این دایان خیر ندیده مٹ خاک انداز پرید وسط

دایان: یادتون نیس خانوم خودشون گفتن وقتی پرستار شدن ماشین میفروشن

یک نگاهی به دایان انداختم که رفت تو افق محو شد

بابا: حالا دریا یه حرفی زده

قربونت برم خدا باز این دایان گور به گور شده گند زد به همه چی

دایان: یعنی چی بابا این گفت میخواد دستش تو جیب خودش باشه

بابا: همین که گفتم اصلا این به عنوان هدیه از طرف من و مامانت

به لبخند گشاد تشکر کردم رفتم سمت اتاقم وقتی از دید بابا پنهون شدم شروع کردم به

بشکن زدن

نازنین ناز نکن درو رو کسی باز نکن

نازنین قهرنکن زندگیمو زهر نکن

دیدم داران با چشمای گرد زل زده بهم آخی طفلکی داداشم فک میکنه من خلم یه بشکن  
زدم جلو صورتش

من: غرق نشی دادا

پریدم تو اتاقم کیفم برداشتم بعداز خدافظی رفتم سوار ماشینم شدم عخشم دیگه مال  
خودمی

آراد:

آهان اینم از این دریا خانوم هرجا بری من باهاتم فک کردی من میذارم با اون پسره یه جا  
باشی کور خوندی حالا که دیگه شدی زندگیم پسس باید مال خودم باشی فقط قیافت وقتی  
منو اونجا میبینی دیدن داره

رفتم سواراشینم شدم روندم سمت بیمارستانی که به خاطر عشقم سه دنگش خریدم

دریا:

شاد و خرم رفتم پیش مصی و عرفان

من: سلام

جواب سلامم دادن

عرفان: خوب دریا برو روپوشت بپوش تا با بخشای مختلف اینجا اشناات کنم

من: ای به چشم

وقتی روپوشم پوشیدم با مصی و عرفان رفتیم بخش پرستاری وقتی رسیدیم از دیدن کسی  
که اونجا بود نزدیک بود سخته کنم

من: این اینجا چیکار میکنه؟

مصی: کی؟





.....

مصی: دریا این پرونده باید به آراد نشون بدی

تا اسم آراد اومد از جام پریدم

من: کوش بده من تا برم

مصی: میبینم زرنگ شدی اون موقع ها تا یه کاری میخواسی انجام بدی جون همه میاوردی

بالا حالا تا اسم آراد میاد خانم میشه فخر

من: کمتر حرف بزن زود اون پرونده بده من

پرونده از مصی گرفتم یه دستی هم به مقنعه ام کشیدم ناسلامتی میخوام برم پیش عشقم

قربونش برم من

مصی: وایسا تا منم پیام

من: تو کجا میخوای دنبال من راه بیفتی؟

مصی: هیششش چیکار دارم به تو من هی زر زر میکنی

من: ادبت کجا رفته دختر گذاشتی در کوزه آبش میخوری

مصی: حالا تا دیروز هر چی فحشای خوشگل بود میبستی به خیک من بدبخت نمیدونم

چیشده امروز تو اینقد با ادب شدی

یه قری به گردنم انداختم که از شانس سیاه من وسط راه گیر کرد

من: آی آی گردنم ای بر پدرت لعنت

مصی: آخه دختر تو که بلد نیسی غلط میکنی اینجوری کنی

من: به جون تو این دختره سحر همینجوری میکرد

مصی: نکن خواهر من نکن

گردنم درست کردم هوووووف داشتم میمردما خدا اون روزو نیاره با مصی رفتیم سمت اتاق  
آراد که دیدم دم در اتاقش با این دختره وایساده سر جام وایسادم

مصی: ماشالله بزمنم به تخته چه عشوه ای هم میاد ایکیبری

من: غلط میکنه مگه شهر هرته میاد واس عشق من عشوه میاد

مصی: دریا خاک تو سرت از این دختره یاد بگیر تو هر وقت این آراد دیدی پاجش گرفتی

دیدم مصی بدم نمیگه ها خاک تو سر من که این خوی وحشی گریم همیشه فعاله

من: بصبر تا من برم اینو آدم کنم

مصی: وایسا تا باهم بریم

با مصی رفتیم سمت آراد و اون دختره انگل که دکتر فلکی هم اومد یعنی یک انسان هیزی  
بود این دکتر یک جوری به آدم نگاه میکرد

من: آقای دکتر پژوهش

آراد: جانم

اوا ما ی گاز یکی منو بگیره ننت فدات شه مَـرد

خودمو جمع و جور کردم

من: این پرونده بیمار اتاق بیست و چهاره باید بهش رسیدگی کنین

آراد پرونده گرفت حالا هی این دکتره نگاه میکرد منم همش دستم به مقنعم بود

مصی: چته دریا هی وول میخوری؟

من: بابا من شاخی دمی سمی در نیاوردم

مصی: نه مگه گاوی

من: چمیدونم میگم اسم این دکتر فلکی چیه؟

مصی: شاهین

من: ای خدا بیامرزه اونی رو که این اسم گذاشت رو این که میدونسته چه آدم هیزیه با  
چشماس میخواد آدم بخوره

صدای سحر شنیدم

سحر: آقای دکتر میخواین من برم به مریض سر بزنم؟

آی پای تو قلم شه دختره زشت نیگا کن تورو خدا میخواد از گردن آراد آویزون شه خجالت  
نکش پپر بغلش دیگه

آراد: لطف میکنید

سحر: خواهش میکنم

این الان چه غلطی کرد؟ با عصبانیت تمام رومو برگردوندم رفتم سمت پرستاری به صدا  
زدنای مصومه هم توجه نکردم منو خل بگو که گفتم خودم باید اینو بدم به آراد دیدی  
دریای خل و چل یکه یه پولت کرد حالا میخوای با این عشق تو قلبت بچه تو بغلت چیکار  
کنی؟

بچه تو بغل؟

جوگیر شدم خو نفهمیدم چی گفتم اصلا من یک بلایی به سر این دختره بیارم رفتم از تو  
کیفم از این چسبای دو ور آوردم یه طرفش شروع کردم به نقاشی کردن اونم چه نقاشی  
اینقده خوشگل بود که نگو

وقتی کارم تموم شد به اثر هنریم نیگاه کردم بنازم به دست و پنجت دختر که ننت رو  
سفید کردی

عکس یه دختر سانتال سانتال کرده کپی برابر اصل سحر خانم کشیده بودم

گذاشتمش تو جیبم رفتم سمت جایی که ناهار میخوریم از عمد به جا کنار خودم واس سحر  
گرفتم یولشکی زیر میز چسب کاغذ باز کردم گذاشتم کف دستم سحر اومد داخل

من: سحر جون بیا اینجا کنار من

سحر: ممنونم دریا جون

ای جون بخوره تو سرت بیا قربونم بری  
دستم گذاشتم پشت صندلی طی یه حرکت کاغذ چسبوندم تو کمر سحر  
با ولع تمام شروع کردم به خوردن غذا عجیب این غذا به من میچسبه با خیال راحت غدام  
تموم کردم از سر میز پاشدم صدای مصی رو شنیدم  
مصی: دریا این خونسردی از تو بعیده چه بلایی سر این دختره آوردی؟  
من: وا حرفا میزنیا من چیکار دارم به این  
مشکوک نگام کرد که با صدای خنده چن نفر برگشت عقب بعله همه اثر هنری منو رویت  
کردن  
آراد یه جوری نیگام کرد

.....

همینطور که سرم پایین بود داشتم از جلو در اتاق آراد رد میشدم که یه دفعه در باز شد  
یکی من کشید داخل درم بست یا امام جعفر این دیگه کیه؟ فک کنم ترورم کردن بدبخت  
شدم رفت اومدم یه داد مشتی بکشم که دستش گذاشت جلو دهنم

صدای آراد بغل گوشم شنیدم

آراد: هیسس صدا نده گربه کوچولو

استغفرالله من از این کلمه بدم میادا کلی تلاش کردم تا دستش از رو دهنم برداشت ولی  
ولم نکرد

من: هووووف بابا خفه شدم اصلا این چی کاری بود کردی؟

آراد: خودتو عصبی نکن

بعد با صدای آرومی در گوشم گفت کوچولوی دوست داشتنی

خاک به سرم این فک کنم جنی شده نکنه اشتباهی چیزی به خودش تزریق کرده؟

من: تو چیزی استفاده نکردی؟

آراد: نخیر فقط شما خیلی شیطونی میکنید

من: کی؟ من؟

آراد: بعله خودتون فک کردی ندیدیم اون کاغد تو زدی پشت اون دختره

بیا دریا حالا میخواد دعوات کنه خاک تو سرت که شکست عشقی خوردی رفت برم وان  
ردیف کنم

من: اصلنم کار من نبود

آراد: من خودم با چشمای خودم دیدم

من: تو چشمات چیه اشتباه دیدی

آراد: که من چشمام چیه؟

سرم بالا پایین کردم

آراد: ولی کارت اشتباه بود

من: حالا چرا داری از اون ایکیبری حمایت میک نی؟ هان؟

آراد: حسود کوچولو

من: حسود چی؟

آراد: داری به من حسودی میکنی

با چشمای گرد زل زدم بهش

آراد: دریا اینجوری نگام نکن که یه بلایی سرت میارم

خاک عالم منظورش از بلا چی بود؟

من : حالا چرا مَث این تروریستا منو کشیدی اینجا؟

آراد: خواستم بهت بگم که تو با شیطونیات منو دیوونه کردی

من: گناه خودت ننداز گردن من تو خودت دیوونه بودی

آراد: حتی الانم داری دیوونم میکنی

من : وا چرا؟

آراد: یعنی نفهمیدی که شدی همه دنیام زندگیم نفسم

ولی خدا این داره چی میگه؟ یکی نیست بگه این بدبخت بی جنبه است یه دفعه ای نگین  
بابا

من: هان؟

آراد: میخوام بگم عاشقتم دریا

من: خاک تو سرم

از دستش پریدم بیرون و در باز کردم رفتم بیرون تند سویچ برداشتم زدم بیرون

وای وای باورم نمیشه یعنی آراد منو دوست داره؟ اصلا نمیدونستم کجا میخوام برم چرا

اومدم بیرون مگه منم عاشق آراد نبودم؟ گیج شدم اه لعنتی

.....

یکی نیست به من بگه خو دختره خنگ الان جو گیر شدی زدی بیرون کدوم قبرستونی  
میخوای بری؟ وقتی میگم کمتر بشین از این فیلما نگا کن واس حالاته بدبخت جوگیر  
ماشین هدایت کردم سمت خونه یه زنگی هم زدم واس معصومه گفتم یه دو سه روزی  
واسم مرخصی بفرسته حالا میگن هنوز نیومده مرخصی میخواد  
از ماشین پیاده شدم رفتم داخل

من: سلام

مامان: علیک سلام امروز زود اومدی

من: آره خستم بود

مامان: بیا اینجا کارت دارم

من: الان میرم و میام

اومدم زود در برم که مامانم از پشت سر گرفتم

مامان: تو میری دیگه نمیای

من: به جون خودم میام

مامان: حرف نباشه بدو ببینم

با مامانم نشستیم

من: خوب بفرمایید

مامان: میدونی که پس فردا تولد داران

من: نه نه پیر پسر شده رفته حتما میخواین جنگولک بازی در بیارین

مامان: بچم کجا پیر شده آره میخوام واسش تولد بگیرم

من: نکنه میخواین برم بالا سرش تولد تولد واس بخونم خرس گنده

مامان: ای جز جگر بگیری دختر یه دقیقه اون فکت کار ننداز



من: چشم

مامان: هیچی دیگه خواسم بگم که آماده باشی همه هم هسن به خودت برس

من: ممنون که گفتی وگرنه من میخواستم اون گونی آبی بیوشم

منه ی ما هم یه حرفایی میزنه ها مث جنازه رفتم تو اتاقم حالا نمیذارن ما دوروز تو خودمون باشیم وای وای چجوری تو روی آراد نیگا کنم زمین و زمان دست به یکی کردن منو بکشن به اتفاق

من: دایان بیاگمشو اینور

ای خدا من دیوونه شدم از صبح دارم این جینگیلی ها رو میبرم اینور اونور این دایانم مث قاطر یکی از جینگیلی ها انداخته گردنش میره اینور اونور

دایان: چته تو؟

من: بابا بیا اینو وصل کن اینجا دیگه از بس بادکنک باد کردم شکمم جمع شد رفت داخل

دایان: اشکال نداره یکم لاغر میشی

من: مگه چاقم که لاغر شم؟

دایان: بگی نگی

یه جیغ کشیدم که مامانم از آشپزخونه پرید بیرون

مامان: چتونه شماها یه کاری هم نمیتونین بکنین

من: به این پسرت بگو

دایان: به این دخ خرت بگو

من: خودتی بی ادب

تا ظهر کل خونه رو تزیین کردیم پسره گنده انگاری دوسالشه نهار که خوردیم هرکس رفت پی کار خودش خوبه بالاخره این رفیقای داران بدرد خوردن آخه سرش گرم کردن که ما سوپرایزش کنیم مٹ تو فیلما

یه دوش گرفتم اومدم بیرون لباسام آماده کرده بودم میخواسم تیپ اسپورت بزنم یه شلوار جین یخی با یه تی شرت خوشگل موهامم اتو کشیدم بالا سرم محکم بستم یه آرایش کم رنگ کردم درکل خوب شده بودم به چشم آزاد خوشگل بودم میخوام چشاش دراد خود درگیرم دیگه کاریش نمیشه کرد

همه حاضر و آماده وایساده بودیم تا داران بیاد حالا ما مچل این شدیما خو بیا دیگه وقتی مطمئن شدیم که داران تو حیاطه همه نفسشون تو سینه حبس کردن یک صحنه شده بودا شیطونه میگه یه آهنگ دوبس دوبس الان بذارم همه میرن فضا چه صحنه ای میشه اون قسمتی که داران وارد میشه به مامان نگفتم میخوام چیکار کنم اگه بفهمه منو میکشه پشت در وایسادم داران وارد شد

داران: مامان بابا دایان کجایید؟ مگه اون زلزله هشت ریشتر خونه نیس؟

بیا اینم از آبروی من یه دفعه از پشت پریدم رو کمر داران

من: تولدت مبارک خرس گنده

همه شروع به دست زدن کردن فقط این وسط مامان یه نگاهی به من انداخت که نگم بهتره خانواده آزاد هنوز نیومده بودن چه بهتر این آزاد میدید من چیکار میکنم بعد به غلط کردن میوفتاد

داران خر کیف شده بودا یعنی ذوق زده از خنده هاش با دوستاش معلوم بود

مصی: خوب مرخصی میگیری یا

من: سلام مصی خانوم

مصی: علیک سلام خانوم چه خبرا؟

دستش گرفتم بردم یه گوشه کل ماجرا بهش گفتم

مصی: خاک عالم بر فرق سرت دریا

من: چرا؟

مصی: میگه چرا ای خدا میگه چرا چلمنگ خانوم چرا مٹ منگلا پریدی بیرون

من: خوب شوکه شدم

مامانم صدام زد رفتم بینم چیکارم داره که دیدم داره با خانواده آراد اینا سلام و علیک

میکنه دریا محکم باش

من: سلام

مامان آراد: سلام گلم خوبی

من: ممنون شما خوبید

یه سلام خشک هم به آراد کردم همیشه خو بپریم بغلش دختر ناز داره اگه منو میخوادا باید

هفت خان دریا رو رد کنه ولی فداش شه ننش چه تیپی زده آقامون الان زوده بعدا از

خجالتش در میام

خجالت بکش دریا این حرفا چیه

خو آقامون خوشگله

نچ نچ واقعا که

بعداز سرو شام نوبت کیک و کادو شد من واس آق داداشم یه تی شرت خریده بودم

میخواسم اول بهش عصا بدما ولی گفتم جلو مهمونا زشته والله من خو همون اول کار

آبروم اومد کف پام پدر و مادرگرام هم به آقا داران یه مغازه لباس فروشی دادن دایان هم

پول داد حالا بقیه هم خیلی طول میکشه تا بگم

نشسته بودم داشتم با سایه حرف میزدم که دیدم داران رفت پشت میکروفون

داران: خوب از همه ممنونم به خاطر این جشن میخواستم همینجا از خواهر عزیزم دعوت کنم که بیاد و با من برقصه

همه دست زدن ای بمیری داران با این کارات دی جی یه آهنگ شاد گذاشت که خوراک رقص ناز دار ایرانی بود منم ماشالله تو رقص ایرانی از عشوه کم نمیذارم

با داران رفتیم وسط بقیه هم دورمون حلقه زدن

ای یار ای یار ای یار

ای یار یار خوشگل یار شیرین عسله من

هیچ جا نرو عشقم بمون امشب بغله من

ای یار ای یار یار خوشگل یار شیرین عسله من

هیچ جا نرو عشقم بمون امشب بغله من

حالا که چشم روشنه از اومدنه تو

حالا که پر از آتیشه داغه بدن تو

حالا که خرابه خنده هاتمو میدونی

بگو تو هم هنوز عشقمیو پیشم میمونی

ای یار ای یار یار خوشگل یار شیرین عسله من

هیچ جا نرو عشقم بمون امشب بغله من

ای یار ای یار یار خوشگل یار شیرین عسله من

هیچ جا نرو عشقم بمون امشب بغله من

همینطور با داران میرقصیدم قربون دا اشم بشم که مردونه میرقصه در همین حین چشمم افتاد به آراد که با چشای قرمز و عصبی زل زده بود به من خو چیکار کنم الان رقص که تموم شد همه دست زدن منم رفتم یه آبی بخورم گلوم خشک شد آبم که خوردم دیدم دشویی دارم حالا ببینا رفتم برم دستشویی که یکی از پشت دستم پیچوند

من: آی آی دستم

آراد: خوش میگذره؟

من: دستم پکید بابا

آراد: تو خجالت نمیکشی اینقد با ناز میرقصی

من:؛ خو دارم با داداشم میرقصم

آراد: جلو این همه آدم

من: اصلا به تو چه

هلم داد سمت دیوار برم گردوند سمت خودش حالا این وسط من داشتم از دشویی میترکیدم

آراد: اتفاقا به من ربط داره یادت که نرفته بهت گفتم دلیلش رو

من: اتفاقا یادم رفته

حلا مٹ سگ دروغ میگما این بدبخت دلم دلش میخواد باز حرفای آراد بشنوه تا مٹ خر رانی زده شه

آراد سرش آورد پایین کنار گوشم گفت: تو عشق خودمی ملتفتی که؟

آب دهنم قورت دادم

من: ریخت

آراد: چی؟

من: ریخت ریخت

آراد: چی ریخت؟

من: ای بابا برو کنار شکوفه زدم به خودم

هلش دادم اونور دویدم تو دسشویی حالا هر وقت این آراز احساسات میکنه من  
شکوفه میزنم بهش

کارم که تموم شد اومدم بیرون

میخواستی همونجا بمونی؟

نه بابا اکسیژن کمه اونجا

آخرای مهمونی بود همه میخواستن برن موقع خدافظی آراز یواش گفت خوب بخوابی  
کوچولوی من

چقدر این پسره بی حیا است انگار من گفتم میخوامش

.....

صبح که پاشدم از خواب گفتم بذار قید این یه روز مرخصی رو بزnm برم سرکارم والله بخدا  
بشینم تو خونه چیکار کنم مثلا؟ مٹ یه دختر خوب و خانوم کلا زن زندگی حاضر شدم  
صبحانه خوردم و سوار ماشین شدم روندم سمت بیمارستان  
وقتی وارد بیمارستان شدم مصومه با تعجب اومد سمتم

من: سلام

مصی: سلام مگه تو مرخصی نداشتی؟

من: چرا دیگه گفتم بمونم تو خونه چیکار

مصی: خوب کاری کردی برو لباسات عوض کن

کیفم گذاشتم تو جای مخصوص روپوشم پوشیدم رفتم که بیمارا سر بزمنم که عرفان دیدم

عرفان: سلام دریا خانوم

من: سلام آقای دکتر

عرفان: چه لفظ قلم صحبت میکنی مبینم با ادب شدی

من: من با ادب بودم

عرفان: بر منکرش لعنت

من: خوب واس خودت حال میکنیا دکتر شدی

عرفان: چه فرقی داره تو هم پرستاری واس خودت حال میکنی

من: حال تو بیشتره

عرفان: چی بگم

من: هیچی نگو دیگه میخوام برم کار دارم

عرفان: بفرمایید

هی وقت منو میگردن چرا نمیفهمن جامعه به من نیاز داره ای خدا خودت به اینا بفهمون

داشتم گزارش یه بیمار مینوشتم یادم افتاد به دیشب یعنی من با این کارام برم بمیرم وسط

حس و حال عاشقانه دشویی دارم اون آراد بدبخت داره میگه تو عشق منی بعد من چی

تحویلیش میدم میگم ریخت وای خدا قیافه آراد وقتی میگفت چی ریخت خوبه آبروداری

کردم همون وسط اقیانوس راه ننداختم وای فکرشو کن اون موقع بود که خودم خفه میکردم

مصی: هوی یا خودش میاد یا خبر مرگش

من: هن؟

مصی: هن چیه مگه ماشینه درست حرف بزن

من: خو تو فکر بودم

مصی: بیا فکری هم شدی که

من: گمشو خودتی فکری

مصی: کلک فکر چی میکردی اینقد عمیق

من: خاک بر سر منحرفت کنن که تو هیچ وقت درست نمیشی

مصی: اثرات با تو گشته دیگه

من: خعلی خعلی پررویی

مصی: دست پرورده ایم

یکی از همکارا بهم گفت که دکتر پژوهش باهات کار داره یعنی آراد با من چیکار داره؟ نکنه نشسته با خودش گفته این دختره خله زن زندگی نیس یا شایدم میخواد بگه باهات شوخی کردم غلط میکنه پسره ی نفهم پامو تا زانو میکنم تو حلقش اگه اینارو بگه با استرس رفتم دم اتاقش در زدم

آراد: بفرمایید

اصلا حواسم نبود به جای اینکه دستگیره بدم پایین با سر رفتم تو در آی آی مخم پوکید دستم گذاشتم رو سرم در باز کردم که دیدم آراد با خنده داره بهم نیگا میکنه

من: چته میخندی؟

آراد: سرت چیزیش نشد؟

من؛ : نه خوبه چیکارم داشتی؟



آراد: بیا بشین تا بهت بگم  
ای بیوکی پسر که منو سخته میدی تو آخرش  
گرفتم تمرگیدم تا مینم این میناله یا نه

.....

من: خوب بگو دیگه چیکار داری  
آراد: میخواستم بهت بگم که تو میدونی که چقدر دوست دارم و عاشقتم منم میدونم که تو  
چقدر منو دوست داری از تو چشمات میخونم میخوام به مامان بگم زنگ بزنه به مامانت که  
فردا شب بیایم خونتون

همینجور داشتم با چشمای گرد به پررویی آراد نگاه میکردم کلا مخم تاب برداشته بود

من: بیاین خونه ما چیکار کنین؟

آراد یکی بادت زد تو پیشونیش

آراد: ای خدا خوب بیایم خواستگاری

با یه حالت گیج تر از قبل گفتم: خواستگاری کی؟

آراد با یه حالت زار: خوب میخوایم تو رو واس من خواستگاری کنن مگه کس دیگه ای هم  
هس؟

من: نمیدونم کس دیگه ای هم هس؟

آراد بلند شد اومد سمتم و دستم گرفت مجبورم کرد که بلند شم

آراد: پاشو عزیز من مثل اینکه حالت خوب نیست برو یه چیزی بخور شاید ضربه ای که به سرت خورده مخت حرکت داده

من: یعنی میخوای بگی من منگلم؟

آراد: من غلط بکنم همچین حرفی بهت بزنم عزیزم

من: غلط میکنی

دست آراد ول کردم اومدم از اتاقش بیرون و رفتم سمت ایستگاه پرستاری مَث این ایستگاه صلواتی ها هسا اینجوری

چقدر من خنگ بازی در آوردم خوب آخه دختره ی غوزمیت مثلا ماما آراد میخواد تو رو واس بابای آراد خواستگاری کنه؟ یا شایدم میخوان واس دایان یا داران خواستگار بیارن چقدر تو خنگی من تعجبم آراد چجوری عاشق من شده زننه بعد ازدواج منو شیش طلاقه کنه باید یه کم رو خودم کار کنم

همینجور تو فکر لودم که گوشیم زنگ خورد

من: بله

مامان: سلام دختر گلم قریون چشمای خوشگلت بشم

جلل خالق این ماما منه؟

من: سلام ماما

مامان: هنوز نمیخوای بیای خونه؟

من: تا فردا ظهر شیفت هسم من

مامان: تو غلط میکنی

من: وا ماما چیشد؟

مامان: دریا به جون خودت اگه تا شب نیای خونه میام اونجا خودتو اون بیمارستان آتیش میکشم

من: مامان چرا موضوع رو جنایی میکنی شما به من چیکار دارین؟

مامان: دختر فردا شب میخواد برات خواستگار بیاد

شاخکام راه افتاد چه سرعت عملی داره این مامان آراد

من: کی؟

مامان: خانواده آقای پژوهش

من: خوب

مامان: خوب و کوفت تو نمیخوای به خودت برسی

من: مگه میخوام میزامپیلی کنم حتما از الان افتادی به جون خونه

صدای دایان شنیدم: بمیری دریا که همش دردسری از بس جرم گیر ریختم کف دسشویی  
کاشی ها له شدن

مامان: اینقدر حرف نزن کارتو بکن

من: مامان کارم دارن باید برم خدافس

مامان: شب اومدی که اومدی نیومدی خودم خاکت میکنم

تلفن قطع کردم خداروشکر خونه نیسما وگرنه باید مٹ قاطر کار میکردم حالا چیکار کنم  
من که عمرا بتونم شب برم خونه

من: مصی مامان گفته شب باید بیای خونه

مصی: چرا؟

ماجرا بهش گفتم

مصی: ای از رو زمین محو شی دریا که توهم رفتی و من یالغوز موندم

من: اون دیگه از غوزمیتته

مصی: به جون تو گفتم مرخصی نمیدن توهم نگو که سنگ رو یخ میشی

من: چمیدونم والله چیکار کنم

وای وای مامانم منو میکشه الان ساعت هشت صبحه هر جور شد خودم رسوندم خونه فقط  
الان باید از در پشتی که همیشه در مواقع حساس و توسط یک نفر که من باشم ازش  
استفاده میشه استفاده کنم

داشتم یواش یواش میرفتم تو اتاقم که یه چیزی فرود اومد توکمرم

من: آی کمرم نصف شد

مامان: بهتر نصف بشه مگه نگفتم شب بیا خونه

من: به جان داران و دایان نشد مامان وگرنه میومدم

مامان: تو میخوای منو سخته بدی بیا برو لباسات عوض کن هرچی کثافت و ویروس بود  
آوردی تو خونه

من: چشم چشم

به خیر گذشتا البته با صرف نظر کردن از نصف شدن کمر من

تاشب مامانم منو دیوونه کرد بس که رفت و اومد گفت آبرو داری کن الانم حاضر و آماده  
منتظر هسیم تا بیان البته من که نمیتونم برم بیرون چون که به قول بابام ما رسممون  
نیس وقتی صدام زدن میتونم برم صدای احوالپرسی شنیدم پس اومدن مٹ بزغاله پریدم  
بالای پله ها ای من به قربان آقامون شم که موش شده ننت فدات شه پسر اصلا تا حالا آراد  
اینقد سر به زیر ندیده بودم همه رفتن نشستن منم دیگه نتونستم جایی دید بزنم برگشتم  
گرفتم رو زمین نشستم



خانواده آراد تشکر کردن و رفتن قرار شد من جوابم به آراد بگم

موقع خواب واس گوشیم پیامک اومد به این مضمون:

گربه کوچولو تو اون مغز کوچیکت چی میگذره؟ میخوای منو دق بدی و جوابت بذاری چن روز دیگه بدی من صبر میکنم خوب بخوابی جوجه ی من عشق همیشهگی تو آراد

چقدر این بشر پررو بود شماره من حتما از تو پرونده برداشته چه با اعتماد به نفسم نوشته عشق همیشهگی تو

یه لبخند زدم صفحه گوشی بوسیدم

از دست رفتی دریا

به تو چه پیام آقامونه

بخواب بخواب که دیوونه شدی

.....

دو روز گذشته و من هنوز جواب آقا آراد ندادم ولی امروز میخوام بهش جواب بدم حالا آراد میدونه من جوابم مثبته ها فقط من خیلی کرمم زیاده الانم دارم میرم سمت اتاق آقامون تا بهش بگم یه دری زدم که آراد گفت بفرمایید در باز کردم رفتم داخل

من: سلام

آراد سرش آورد بالا یه لبخند زد

آراد: سلام خانوم بفرمایید از این طرفا

من: اومدم جواب بهت بدما

آراد: من که میدونم جواب تو چیه ولی از اونجایی که تو خیلی بازیگوشی میخوای منو اذیت کنی

من: خوب من چیکار کنم که یه کوچولو شیطونم

آراد: از کوچولو به دوره تو فوق شیطونی

من: خو یکی شیطونه یکی هم آرومه

آراد: بعله شما درست میفرمایید

من: من همیشه درست میفرمایم خدمتتون عرض کنم که بنده حاضرم یک عمر با شما زندگی کنم و تو همه چیزتون شریک باشم

آراد یه خنده بلند کرد اومد سمتم بغلم کرد و تو هوا چرخوندم

من: یا ابلغضل چته آراد منو بذار زمین

آراد: خیلی خیلی میخوامت خانومی

منو گذاشت زمین ای خدا پدرت پیامرزه پسر سرم پکید

من: یه ذره احساسات کنترل کن

آراد: چشم

برگشتم برم که آراد بی هوا یه ماچ گذاشت رو گونم که آتیش گرفتم لبم گاز گرفتم ی مشت زدم تو بازو آراد

من: خیلی خیلی بی حیایی

آراد: چه خجالتی هم هس خانومم

من: اوه اوه خانومم

آراد: بعله خانومم

دیدم بحث با این بی فایده است هر چی بگم یه جوایی داره خودم اومدم بیرون پسره وقیح  
منو بوس میکنه ولی چه قشنگ بوس میکنه ها

دریـــــــــا خجالت داره

بخشید حواسم نبود ولی خیلی حال دادا

ببند بی ادب الان تو باید از خجالت آب شده باشی

مگه من بستنی ام

پررو هسی دیگه پـــــــــررو

شب خسته و کوفته از بیمارستان اومدم خونه امروز خیلی خسته شدم در باز کردم وارد  
خونه شدم

من: من آمـــــــــدم مامان من دارم بیهوش میشما فقط یه چیزی بده بخورم که الان  
میام داران میخورم

وارد سالن که شدم خشکم زد یا آبـــــــــرو اینا اینجا چیکار دارن؟

من: سلام خوب هستین

بابا آراد: سلام عروس گلم

مامان آراد: بیا قربونت برم گرسنته

داران: منو نخور توروخدا

یه نگاه به داران کردم که خودش سرش انداخت پایین اینم از اولین برخورد من بدبخت حالا  
میگن آدم خواره بچمون نخوره

آراد با خنده بهم نگاه میکرد کوفت درد نیشتم ببند مسواک گرون میشه

بعداز اینکه حندق پر کردم ترگل ورگل رفتم نشستم پیش مامان اینا



بابای آراد: خوب دخترم بلند شو پیش آراد بشین تا ما یه صیغه بینتون بخونیم

بلند شدم پیش آراد نشستم بابای آراد یه صیغه خوند و یه انگشتر دادن آراد بکنه دست من وای وای دستم داشت میلرزید آراد دستم گرفت تو دستش یه لبخند زد اومدم دستم بکشم بیرون که محکم دستم گرفت

آراد: کجا میخوای بری خانومی؟

من: حیا کن پسر

آراد: تو دیگه خانومی

من: آراد

آراد: جانم

من: دستم ول کن زشته

آراد: الان ولت میکنم ولی به حسابت میرسم

دستم ول کرد منم جیم شدم تو آشپزخونه

.....

آخیش امروز روز تعطیل هست راحت هسم دیگه استراحت میکنم دایان و داران که با دوستاشون رفتن بیرون که کوفتشون بشه مامان و بابا هم که بدون سر خر رفتن بیرون این وسط من فلک زده تهنای تهنام یعنی من نامزد دارم این آرادم نمیگه پیام یه ذره ببرمش

بیرون دلش پوسید خره دیگه خـــــــر اومد منو گول زد و عاشق کرد و رفت خدا ازش  
نگذره

یه لباس راحت پوشیدم کسی که تو خونه نبود یه شلوارک تا بالا زانو با یه تاپ بندی که  
کمرش باز بود آزادی تمام بذار برم تو حیاط این درختا آب بدم رفتم تو حیاط شیلنگ  
برداشتم آب باز کردم از بچگی وقتی میدیدم مامانم داره حیاط میشوره یک چیزی تو بدنم  
وول میخورد برم شیلنگ بردارم مٹ فواره بگیرم یا دستم بگیرم جلو شیلنگ مٹ بارون شه  
که همیشه هم وقتی این کار میکردم مورد عنایت مادر گرام قرار میگرفتم ماشالله لطف  
زیادی داشت بهم در کودکی

دیدم اون چیزه بد داره وول میخوره کسیم که خونه نبود خودم بودم و خدای خودم بیخیال  
همه چی شدم شروع کردم به بازی مثل تیمارستانی ها دستم میگرفتم جلو شیلنگ مٹ  
بارون که میشد میگرفتمش بالا سرم چنان عرعر میکردم که گلوم درد گرفته بود همینجور  
برای خودم خوش بودم و عرعر میکردم چشمتون روز بد نبینه داشتم با یه جفتک برمینگشتم  
اما برگشتم همانا و خیس شدن آراد همانا حالا شیلنگ تو دست من آراد هم روبروم  
ماشالله به من جیغ میکشیدما از بالا تا پایین آراد خیس داشتم میکردم آراد از شوک در  
اومد

آراد با داد: اونو بگیر اونور

من با داد: چیو بگیرم اونور؟

آراد با داد: اون شیلنگ بی صاحب

من با داد: این شیلنگ صاحب داره

آراد با داد: باش بابا با صاحب

تازه مغزم فرمان داد شیلنگ گرفتم اونور

آراد یه نفس راحت کشید اومدم برم آب ببندم باز شیلنگ گرفتم سمت آراد که دادش  
دراومد

آراد: دریــــا اونو بنداز کنار

شیلنگ انداختم اونور که واس خودش بندری میرفت آرام رفت آب بست تازه یه نگاه به سراندر پام انداختم ای خاک بر سر کافر من اینجوری جلو این وایسام؟

فرشته خاک بر سر : تو محرمشی

فرشته خوبه: محرم هس ولی هنوز زنش نیست

فرشته خاک بر سر: خوب زنش میشه

با صدای آرام از تو فکر در اومدم

آراد: که منو خیس میکنی؟

یا امامزاده ابوالقاسم این چرا اینجوری میاد سمت من

من: کی؟ من: اشتباه میکنی عزیزم

آراد: اصلا اشتباه نمیکنم

گذاشت دنبالم حالا من بدو آرام بدو آخرشم منو گرفت بغلم کرد

من: منو بذار زمین آرام

آراد: نه دیگه تازه گیت آوردم

من: اگه منو نداری زمین دیگه زنت نمیشم

آراد: چی گفتی؟ یه بار دیگه تکرار کن

من: دیگه زنت نمیشم

آراد: شما خیلی بیجا میکنی اگه یه بار دیگه این حرف تکرار کنی من میدونم و تو

من: چشم. چشم. چشم. منو بذار زمین

آراد منو گذاشت زمین اومدم فرار کنم برم لباسام عوض کنم که دستم گرفت

من: باز چیه؟

آراد: شما با این لباسا اومدی تو حیاط؟

من: خوب کسی خونه نبود

آراد: نمیگی یکی میاد رو پشت بوم تو رو اینجور میبینه در حیاطم که باز بود

ای خاک عالم در حیاط باز بوده من داشتم جفتک میپروندم

من: من برم لباسم عوض کنم توهم برو تو اتاق دایان یه لباسی بپوش سرما میخوری

آراد یه لبخندی زد

آراد: میخوای بگی نگرانم شدی؟

ای آدم زرنگ میخواد زیر زبون منو بکشه ها

من: تو اینجوری فکر کن

دستم کشیدم دویدم سرم برگردوندم سمت آراد

من: اصلا اصلا هم نگرانم نشدم

شَرَقَقَقَقَقَقَقَقَقَق

آراد: دریا خوبی؟

دستم گذاشتم رو سرم ای بمیری دریا چرا دروغ میگی

من: آره خوبم

آراد: حاضر شو تا بریم بیرون

من: باش

رفتم تو اتاقم موهام خشک کردم و یه دست لباس خوشگل گذاشتم که بپوشم وقتی حاضر

شدم رفتم بیرون که دیدم آرادم یه دست لباس دایان پوشیده که فوق العاده بهش میاد

بهم یه لبخند زد دستم گرفت و باهم رفتیم بیرون سوار ماشین شدیم آراد حرکت کرد

.....

با آراد تا عصر بیرون بودیم شبم با اسرار من اومد خونمون تا وارد خونه شدیم دایان پرید  
جلومون

دایان: به به داماد عزیز هنوز نیومده لباسای منو صاحب شدی

من: دایان لباسای آراد خیس بود

آراد: بعله دست کار خواهرتون بود

دایان: این دریا چه بلایی سرت آورده که لباسات خیس کردی؟

من: بس ادب آراد که خیس نکرده من شیلنگ دستم بود گرفتم روش

دایان: سر منو شیره میمالین برین برین

مامان: دایان چیکار میکنی دوساعت دم در اونا رو نگه داشتی

دایان: اوه اوه بیاین داخل که الان مامان منو میکشه

با آراد رفتیم توی سالن با مامان و بابا سلام کردیم تا نشستیم مامانم شروع کرد

مامان: بچه ها از فردا باید برید خرید

من با تعجب: خرید؟

آراد: خرید چی؟

مامان: لباس عروس و کت و شلوار و حلقه بقیه چیزام بامن و مامان آراد

سیبی که دستم بود پرت کردم که خورد تو سر داران

داران: آی سرم بابا به من چیکار دارین من که دارم پرتقال میخورم

من: یعنی چی مامان؟

آراد: دریا عزیزم به اعصاب مسلط باش

بابا: دخترم دو هفته دیگه عروسیه

با اعصاب داغون رفتم تو اتاقم بلند بلند با خودم صحبت میکردم

اصلا من اینجا چه نقشی دارم؟ چغندرم کرفسم هویجم من عروسم همه کار کردن خوب یه

لباس عروسم سبزه خودتون میگرفتین دیگه عجب چه کارایی که اینا نمیکنن

یه دفعه یکی از پشت سر بغلم کرد از بوی عطرش فهمیدم آراد

آراد: چقدر حرص میخوری

من: خوب چی بخورم؟

آراد: فعلا چیزی نخور حالام که چیزی نشده

من: چیزی نشده؟

آراد: نه

من: چقد تو خونسردی

آراد: مهم اینه که تا دوهفته دیگه مال خودمی

بدم نمیگه ها تا دوهفته دیگه میرم تو خونه جدید زندگیم تغییر میکنه

من: بریم پایین یکی میاد

آراد: حالا همش از دست من فرار کن

برگشتم سمت آراد چقدر من این بشر دوس دارم خیلی بی هوا رو پنجه پام بلند شدم زیر

گلوش بوسیدم زود از اتاق پریدم بیرون

دستم گذاشتم رو قلبم بتمرگ سر جات دیگه هی میپره بالا

رفتم توی آشپز خونه با مامانم میز چیدیم سر میز شام آرا همش برام غذا میداشت خوبه  
خونه خودمونه ها

بعداز شام آراد که خواست بره رفتم دم در تا بدرقش کنم

من: مواظب خودت باش

آراد: با این کاری که تو کردی من هوش و حواسم اینجاست

من: نری تو بولواری جایی

آراد: دیگه کور نیسم حالا بیا یه انرژی بده به عمو تا سالم برسم خونه

گنگ نیگاش کردم انرژی دیگه چیه

من: چه؟

آراد: انرژی

من: هن؟

آراد: ای بابا ببیم من الان به تو انرژی میدم

یه ماچ گذاشت گوشه لبم

من: خاک عالم نمیگی یکی مارو میبینه

آراد: من نمیدونم

ای بترکی مٹ بچه ها شده بود

اومدم گونش بوس کنم که سرش چرخوند بوسم فرود اومد رو لبش زود سرم کشیدم عقب

آراد: چه انرژی دادی به به

من: بیابرو پسره بی حیا

آراد: بای بای

من: خدافس

در بستم چقد این پسر بی حیا بود خدا آخر عاقبت منو بخیر کنه

.....

وای خدا خیر سرم امروز روز عروسیمه هر چی اومد دم دستم پوشیدم زود از اتاق پریدم  
بیرون

مامان: ای خدا این چه عروسیه دیگه دریــــا آراد دم دره

من: باشه باشه خدافس

در ماشین باز کردم پریدم داخل

من: سلام زود باش

آراد: چه عجب مادمازل تشریف آوردن

شروع به حرکت کرد با سرعت تمام

من؛ خواب موندم خو

آراد: بعله عروس خانوم روز عروسیشون خواب موندن

من: تیکه نندازا

آراد: چشم

آراد منو رسوند جلو آرایشگاه منم لباس عروس زدم زیر بغلم وارد آرایشگاه شدم

وارد که شدم همه یه جوری نیگام میکردن نچ نچ بیا حالا اینا میگن این خودش اینقد  
خوشگله آرایشگاه نمی خواست که منم میدونم خوشگلم ولی نداشتن دیگه



آرایشگره دستم گرفت و منو نشوند رو صندلی خودشم شروع به کار کرد

هوووووو پدر جدم اومد جلو چشمم تا آرایش تموم شد موهامم که از بس کشید سرم داره  
میترکه الان میخوام برم لباسم بپوشم تو رو خدا میبینید یکی همراه من نیومد چقد من  
بدبختم لباسم که پوشیدم یه پرنسس به تمام معنا شدم رفتم تا کفشم بپوشم دیدم ای دل  
غافل کفش نیس رفتم جلو آینه

چشام شصتا شد دریا بمیری سر تخته بشورنت ای خدا قوربونت برم یه امروز ما بد شانس  
نبودیم چی میشد

میگم چرا اینجوری منو نگا میکنن کدوم آدمی با دمپایی حمام میاد بیرون از اون دمپایی  
سوراخ سوراخا هسا رنگ قرمز چه عروسی شدم من با درموندگی زنگیدم واس مصومه

من: الو

مصی: جونم

من: ای فرق سرت مصی من کفشم یادم رفته

مصی: ای بمیری دختر که همش دردسری حالا من با صورت آرایش کرده کجا راه بیفتم

من: تو دو خدا

مصی: هوووو نیم ساعت دیگه اونجام

من: مرسی داری

تو نیم ساعت صد بار رفتم جلو آینه و نشستم کلا دیوونه شده بودم مصی که اومد زود  
کفش گرفتم پوشیدم

مصی: میبینم دو زار اومده روت

من: دلتم بخواد چقد خوشگل شدم

مصی: بر منکرش لعنت خانوم خانوما

صدای آرایشگر اومد: آقا دوما د اومدن

یه لبخند زدم

مصی: نیشتم ببند خاک تو سر

من: من که رفتم بای

آراد دستم گرفت تورم تا زیر گردنم کشیده بودم تا صورتم نبینه

آراد: خانومی نمیخواهی بذاری صورتت ببینم؟

من: نه دیگه الان نمیشه

با دستورای فیلمبردار سوار ماشین شدیم تو ماشین دستم همش رو دنده زیر دست آراد بود

دریا باورت میشه امشب عروسیته

اوه وجدان جون از این ورا دیدی عروس شدم

بعله مبارک باشه

امشب چه شبی است شب مراد است امشب

چه عروسی هسی تو یه ذره حیا کن

برو مینم

آراد: بفرمایید

من تو فضا بودم کی رسیدیم ما دستم گذاشتم تو دست آراد با ناز پیاده شدم دیگه اینجا

نمیشه جفتک پروند که هر چی زن بود دم در وایساده بود کل میکشید یه صحنه ای بودا

کاشکی یه موش آورده بودم مینداختم این وسط ای حال میداد

با آراد نشستیم عاقد اومد خطبه بخونه منم شروع کردم به قرآن خوندن بعله رو که دادم

سالن رفت رو هوا آراد برگشت سمتم

آراد: خوب دیگه بذار صورت ماهت ببینم

من: اینقد زشت شدم که نگو

آراد: زشتتم دوس دارم

آراد تورم آورد بالا برق تحسین تو چشمات میدیدم

آراد: که زشت شدی

من: آره دیگه زشت شدم

آراد: برو خودتو سر کار بذار خورشید خانوم

تا آخر شب کلی زدیم و رقصیدیم موقع خدافظی مامانم یک اوضاعی راه انداخت که بیا و ببین

من: مامان بسه من همین بغلم

مامان: مادر نیسی که بفهمی

مصی: دریا یه ذره گریه کن بابا همش نیشِت بازه

من: برو بابا مگه میخوام برم اسیری

مصی: واقعا که

بابام دست من و آراد گذاشت تو دست هم

بابا: دریا عمر من تک دخترم و چراغ خونم حواست به چراغ خونه من باشه پسر

آراد: چشم بابا جون

با همه خدافظی کردیم وارد خونه شدیم خونه من و آراد که من چشمم بهش نخورده بود همه کارش مامانم و مامان آراد کرده بودن

وارد اتاقمون شدم همه چی ست طلایی و سفید بود خیلی خیلی خوشگل بود دست آراد حلقه شد دور کمرم پشت گردنم بوسید منو برگردوند سمت خودش پیشونیش گذاشت رو پیشونیم

آراد: باورم نمیشه که به دستت اوردم

من که کلا رفته بودم تو حس

من: میخوای یه ویشگون ازت بگیرم تا باورت شه؟

آراد یه لبخند زد

آراد: عاشقتم دختر

من: عاشقتم پسر

آراد لبش گذاشت روی لبم واین شد آغاز یه زندگی جدید

پنج سال بعد

همینطور که تو بغل آراد بودم صداش زدم

من: آراد

آراد: جونم

من: پاشو ببین بچه ها کجا هسن

آراد: ول کن دریا

با حرص بلند شدم آرادم مجبور کردم بلند شه خودم رفتم تو آشپزخونه که دیدم گیسو وسط

چن تا ظرف نشسته پاکت شیرم دستش

من: گیسو داری چیکار میکنی؟

گیسا: وای مامان زهلم بلدیا دالم صپونه اماده میکنم

آراد متین بغل کرده بود اومد تو آشپزخونه

آراد: بیا پسرت تحویل بگیر

من: متین تو کجا بودی؟

متین: من از تو اتاخ بابا پول برداشتم بلم نون بخلم گیسو هم میخواس صپونه دلس کنه

آراد: آقا رفتن چک برداشتن برن نون بخرن

گیسا: مامان متین لاس میگه بین من صپونه دلس کلدم

یه نگاه به ظرف کردم رفته بود شیر با مربا قاطی کرده بود

من: چه صبونه ای هم آماده کردی

آراد رفت گیسو رو هم بغل کرد اومد کنارم وایساد

آراد: من عاشق تو و زندگیمونم

من: منم همینطور

گیسا و متین: ما صپونه میخوایم

اقاییم

نبودی یهو اومدی شدی همه ی زندگیم

با اومدنت زندگیم تغییر کرد

شدی همه کسم

شدی دلیل نفس کشیدنم

با تموم وجودم دوست دارم و عاشقتم

قلبم اینو بدون تا آخر دنیا باهاتم حتی تو بدترین شرایط

مهربونم یه تار موتو به دنیا نمیدم

دنیا به منی

زندگی به منی

عاشقتم اقاییم

.....پایان.....

فاطمه همایون ۱۳۹۵ / ۳ / ۳۰

امیدوارم از اولین رمان من خوشتون اومده باشه لباتون خندون و دلتون شاد همیشه موفق  
باشید در پناه حق

یا علی